



شماره ۳۰ - پخش شد: ۱۳۸۴/۱۲/۱۵
پخش شد: ۱۳۸۴/۱۲/۱۵
قیمت: ۱۰۰۰ تومان

- از پیشانی به پشت چوچال
- تپید و آنسن جدید سیاه زخم
- کارهای شریقی گلچین
- شش و روش برای درمان کمر درد
- داستان خواندنی و واقعی آرزو کوسه
- شمارش معکوس برای فتح ایرلند



تصویر برگزیده هفته



دفاع از حقوق

مصرف کننده یا ؟!

چند شب پیش شاهد بحثی در تلویزیون بودم که پیرامون کشاورزی و به طور خاص وضعیت برنج در کشور بود.

لگدانی که در این بحث جلب توجه می کرد اظهار نظر یکی از میهمانان بر رابطه با رعایت حقوق مصرف کننده بود. این استدلال که چون برنج غذای اصلی مردم است پس باید ارزان به دست مصرف کننده برسد. آلتفر به نظرم غیر منطقی و غلطانه آمد که به تولید اندکی دوباره حقوق مصرف کننده صحت کند.

اگر اجازه بدهید موضوع را کمی گسترده تر مطرح کنم، منظور از مصرف کننده یعنی مردم، مردم به تعریف خاصی نمی خواهد، یعنی من و شما و همه شهروندان، حال سیم ما چندر مدافع حقوق مصرف کننده هستیم و چرا وقتی فقط صحبت از

محصولات کشاورزی می شود به قول عوام «و جانان دردمی می گیریم»

هر مصرف کننده و با هر فردی در هر ماه هزینه هایی دارد که به سید هزینه معروف است، من و شما یک قلم هزینه مسکن داریم، هزینه آب و برق و تلفن داریم، هزینه بهداشت و درمان داریم، هزینه مواد غذایی و پوشاک داریم، هزینه رفت و آمد داریم و هزینه های متعدد دیگری از قبیل هزینه آموزش، تحصیل، خدمات تصیحات، تفریح، میهمان، مراسم و... یک خانواده هم معمولاً تشکیل می شود از مرد و زن و فرزندان، اگر در یک خانواده فقط یک نفر کار بکند این هزینه در مقیاس هزینه سرانه تنها بر دوش یک نفر است اگر دو نفر کار بکنند این هزینه در خانواده تقسیم می شود...

حال سیم سهم هر کالا در سبد خانوار چقدر است؟ سهم توراک و پوشاک و درمان غیر کرایه چقدر است و هزینه مسکن چقدر است و...

اگر فرض کنیم شما در روستایی به کار کشاورزی مشغول هستید و هم خوراک کار می کنید و هم هسردان و هم فرزندان، با این حساب در هزینه خانواده مشکل اشتناقی حل شده است، چون همه اعضای خانواده دارای شغل هستند، چنین خانواده ای قادر به هزینه رفت و آمد محدودی دارد و به دلیل

زندگی در شرایط پاک روستایی هزینه درمان کمتری دارد و با این آرزو هم اینها هزینه مسکن در حد صفر دارد چرا که قیمت زمین و مسکن آرزو است، خرمن خوش خواندانی می سازد و زندگی می کند، در این محیط ها هزینه ازدواج هم پایین است و...

حال اگر اقتصاد روستایی بر روی پلانت و کثرت کشاورزی دارای مزیت نسبی شود و سرمایه گذارها به این سمت جیل پیدا کنند و به مهاجرت به شهرهای بزرگ گشت پیدا می کند و به جای افزایش قیمت ها و تورم بیش از حد در جامعه شهری شاهد کاهش رقم افزایش جمعیت حداقل شهرهای بزرگ خواهیم بود، به میزان این افت نرخ مهاجرت قیمت مسکن و زمین هم در شهرهای بزرگ کاهش می یابد، و سایر هزینه های زندگی شهری که با تأثیرپذیری از تمرکز می تورم جمعیت مراب در حال افزایش است سیر نزولی می گیرد و از قیمت خدمات گرفته تا نابینست حمل و نقل و رفت و آمد و بهداشت و درمان و... همه این هزینه ها برسد خانوار کاهش پیدا می کند و به دلیل معکوس شدن روند مهاجرت میزان بیکاری هم در شهرهای بزرگ کمتری می شود...

به بیکاره کسی که در تهران یا عرآمد ماهی در دست هزار تومان هم نمی تواند زندگی مناسی

تأییدهای بدون واسطه

شرینده تنوید

چندی قبل از انقلاب به گنهای ناکرده فقط به روز پاری و قدرت مدعی به زندان افتاد که خانواده ملان چندین بهد پایش آن را داده به هیئت شاکرم، با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری فرزندان اوامیا فائمه زهره اسالامه علیها امام حسین (ع) ترب زندانها باز شد ولی پس از مدتی به دستور وزیر دادگستری وقت که باید زندانیان به زندان برگردند ما تنصیف منقضی گرفته شده به زندان ساری خود را معرفی کردم تا عفو رهبر معظم انقلاب چندین روز زندان بود و حتی شاعر بسیاری از من در مجلات خاصه در مجله وین اطلاعات هنگی در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ به چاپ رسیده.

از بازگشت شنت حبیلی از ساری شرکت فائلم و در جهه حق علیه باطل از قائم شهر حضور پیدا کردم که وظیفه ام بود و صدالبته همیشه در نماز و چون من یکی از ارگنهای انقلاب زیر نظر شورای عالی قضایی به عنوان دفتر کار «امامیگر - حسابداری» رئیس کارگاه مشغول به کار و وظیفه بودم متأسفانه بعد از رحلت حضرت امام حبیبی (ع) تا به دستور شهید لاجوردی همه پرسنل باز خرید شدیم، ولی چون ستم زیاده اداره کار و عده به سالها می داد به استقروشی «هیودروشی» رو آوردیم، متأسفانه عدم سرمایه و بسیاری زندگی خانوادگی ما را به نذاری معضت خسارت و در سپر درخشان و دختری معزل فنی راوی اول از نذاری همیشه شرمندیم.

از شما بزرگوار و همه عزیزان زحمتکش

آن مؤسسه معظم و نیز از همه خوانندگان مجله دین اطلاعات هنگی در این ماه عظیم که کوثری فرآن حضرت فائمه زهرالاسی نان سقراتی را حق در نذاری به مسکیتی همه می کرد به مددی دستگیرم بلیست تا با کسبی حلال از شرمندگی خانواده درمانده ام بدر آیم.

حلیل - ن - استوا

تأیید تأیید ناشیم ولی

حبیلی از جوانها نامیده هستند در حالی که تولید بلشت اما شما بگوید ما چه باید بکنیم؟ من سالها درس خواندم به این امید که کاری پیدا می کنم و گوشه ای از کفایتی را جبران می کنم، می چه کسی برای انقضای شغل فلان باز نیکویم از فرماندار و امام جمعه و وکیل گرفته تا به ریاست جمهوری مراجعه کردم ولی وقتی به من می رسند مملکت خراب می شود، اما همین آنی وکیل به یک فرماندهی که در استعانت علیه کاندید دیگر شعار می دهد می تواند کار بدهد، من در دوران مدرسه که پیش اولیاء مدرسه شناخته شده بودم از هیچ کس کمک قبول نکردم همیشه صورتی را با سبلی سرخ کردم ولی نگذاشتم کسی متوجه کمبودهایم شود ولی سر پیدا کردن کار خود شدم و شکستم، هر دفعه که مشکل زندگی را بیشتر احساس می کردم می رفتم و پیش فلاان مسرور و هر نفعه از خدا آرزوی مرگ می کردم، وقتی در دفتر ریاست جمهوری آب پاشی با آردی دستم ریخته، گفتم

ابتدا دیگر آخر خط است و دیگر هیچ

کجا نمی روم ولی چه کنم تحمل این زندگی را هم ندارم، پدرم باید با شوهر کند یا دختر بخواند، وقتی پول نداشته باشی هیچ کنده ام، از شما خواهش می کنم به آقای خانی که حالی جوانان هستند بگوید چکار کنی؟ من با هزار امید و آرزو تا تهران آمدم و با این کلافگی که به من دادند دهام بسته شد که به یک کارت بیکاری از اداره کار قانع باشم، مگر این روزها خانه کار کاری هم دارد که به امثال من بدهند؟ این روزها هر انداره ای نیرو بخواند توسط پرسنل خوش انجام می شود و امثال من که کسی را نمی این ادارات ندارند فقط باید حسرت بخورند، از قول من به آقای خانی بگوید آیا من حق زندگی ندارم؟ این کشور بهادر برای نظاره مشهور من کار نیست و من چند صدای زندگی را در خودم خفه کنم؟ خواهش می کنم کاری کنید ما من بتوانم در کنار درس خواندن کار کنم و از اینکه باید به دانشگاه فکر کنم خجالت نکشم، دیگر از تنها نفسم و فکر کردن خسته ام، هیچ راه علاج ندارم، پایین سن و سالم ۳۳ کولم وزن دارم و هر روز دارم وزن کم می کنم از بس به این تیلیا لعنی که ارزش ندارد فکر کرده ام، ناراضی معده گرفته ام، خواهش می کنم پیام مرا به آقای خانی برسانید، هر چه که من تالم شما گرفتارهای زیادی دارید و به نهایت خودخواهی است که این زحمت را به شما می دهم اما امیدوارم مرا بخشید و این رنجانه را چاپ کنید.

پروانه - ن - استوا



درحالی که متقدمان تشکیل کمیته‌ای ویژه در دستگاه قضایی به منظور نظارت بر حسن اجرای مصوبات شورای عالی امنیت ملی را با قانون اساسی و وظائف قوه قضائیه مغایر می‌دانند، معاون اجتماعی این قوه تأکید می‌کند: این کمیته در رابطه با اموری عمل می‌کند که آن امور جرم محسوب می‌شود



یک هفته چندنگاه

محمد بروش

بازار داغ کمیته‌های ویژه!

حرفاتی که در ماه پیش در آمریکا روی داده و در خلال آن کارایی نظام امنیت داخلی آن کشور را با تریه مواجه ساخت، از آنچنان اهمیت و حساسیتی برخوردار بود که تقریباً تمام کشورهای جهان را به نوعی از خود متاثر نمود، تا گریانی که در مواردی هیشکی و در موارد دیگر موقت بودند.

ایران نیز به دلایل مختلف از این وضعیت جدید که در نظام بین‌المللی به وجود آمده بود، تأثیر پذیرفت و در دوام گذشته در بسیاری از روزها اخبار و مسائل داخلی تحت‌الشعاع رویدادهای منطقه و بازتابهای حوادث مختلف ناشی از آن قرار گرفت. تحت رخنه‌های مذکور در افغانستان و عسکری ایران موجی بود که دستگاههای اصلی نظام را به تحرک وادار و در تعقیب مصالح و حفظ منافع ملی کشور، فسیله اقداماتی را طراحی و اجرا نمایند.

تحرکاتی چند در سطح قوه مجریه و دولت و نیز فعال شدن دیپلماسی کشور اقداماتی طبیعی و متناسب با وظایف ذاتی آنها بود که انتظار آن می‌رفت؛ اما گذشته از قوه مجریه مجلس نیز براساس وظیفه‌ای که در این زمینه احساس می‌کرد چندی بعد از شروع حوادث انجام اقداماتی را که مهمترین آن تشکیل کمیسیون ویژه در این زمینه بود در دستور کار خود قرار داد.

کمیسیون مذکور به استناد ماده ۵۹ آیین‌نامه داخلی مجلس تشکیل می‌شد که مقرر کرده است: «در مسائل مهم و استثنایی که برای کشور پیش می‌آید و در آن خصوص تشکیل کمیسیون ویژه‌ای برای رسیدگی و تهیه گزارش ضرورت پیدا می‌کند، به پیشنهاد حداقل پانزده نفر از نمایندگان و تصویب مجلس، این کمیسیون تشکیل می‌شود... حیات رئیس کمیسیون ویژه همانند دیگر کمیسیونها انتخاب خواهد شد».

این کمیسیون پس از تشکیل بلافاصله

سیدهادی خلیفه‌ای را به عنوان رئیس و غلام حیدر ابراهیمی‌پای سلامی را به عنوان منبر کمیسیون انتخاب کرد و تشکیل جلسات خود را به طور مرتب آغاز نمود.

در روزهای پس از تشکیل ابراهیمی‌پای سلامی در چند مورد با عنوان «سختگو» خلاصه‌ای از مباحث طرح شد، در کمیسیون نیز در دراختیار رسانه‌ها قرار داد. اما آخرین موضوعی که وی طرح کرد، به مسأله‌ای مورد مجادله تبدیل شد که اعتراضها و واکنشهای متعددی را بر می‌داشت. منبر کمیسیون ویژه گفته بود: «نتیجه کار کارشناسی کمیسیون منی بر حفظ امنیت و منافع ملی و مذاکره با همه عوامل درگیر در بحران به ویژه آمریکاست. مذاکره ایران با آمریکا پیشنهاد کمیسیون ویژه بود که به رهبری و رئیس جمهوری تقدیم شد و در شرایط بحرانی این تجویز ویژه دارد که نقش ایران توسط سایر کشورها نادیده گرفته نشود. امنیت مرزها حفظ شود و حکومت آینده افغانستان تأثیر نامطلوب بر منافع ایران نداشته باشد».

ابراهیمی‌پای سلامی که نبایده خواف و رشتخوار است و هزمنان مدیر مسئول روزنامه هیستنگی نیز می‌باشد، در توجیه این پیشنهاد حساسیت برانگیز با تأکید بر اینکه مذاکره با آمریکا یک ابزار است، می‌گوید: «ایران نباید محدوده‌های دیپلماتیک خود ساخت داشته باشد، در گذشته روسها و چینی‌ها با آمریکا مخالف بودند، ولی سفير در کشور با هم مذاکره می‌کردند، نظر ایام راجل (ره) درخصوص آمریکا این بود که مذاکره توأم با پلشت است». اما امروز ایران از یک موضع قدرتمند ولود شده و موضع اصول‌گرایی خود را به همه دنیا اعلام کرده‌است.

این موضع و پیشنهاد بلافاصله پس از طرح علنی آن توسط منبر کمیسیون ویژه با مخالفت‌هایی مختلفی از جمله توسط برخی اعضای کمیسیون ویژه مواجه شد.

سیدهادی خلیفه‌ای رئیس کمیسیون مذکور در واکنش به موضوع گفت: «منبر کمیسیون ویژه بر داشت شخصی خود را از مذاکرات اعلام کرده و مطلبی را که ایشان بیان کرده در مصوبات رسمی کمیسیون وجوه نداشته است».

این بحث پیش آمده البته بازتابهای مترع چند دیگری نیز در پی داشت و برخی رسانه‌های مکتوب سیدهادی خلیفه‌ای را به عنوان رئیس و غلام حیدر ابراهیمی‌پای سلامی را به عنوان منبر کمیسیون انتخاب کرد و تشکیل جلسات خود را به طور مرتب آغاز نمود.

نست به آن ابراز نظر کردند. روزنامه و رسالت در این میان است به اصل وجودی کمیسیون ویژه تردیدهایی را ابراز داشت.

این روزنامه در یادداشتی به همین مناسبت نوشت: «به نظر می‌رسد که کمیسیون ویژه با این تصدیقات و برگزاری صحابه علی منبر کمیسیون و اعلام مصوبات آن قصد دارد که فاز دوازدهم اجرای کربن مصوبات خود شود، مصوباتی که شاید مورد تأیید و تصویب کامل شورای عالی امنیت ملی نباشد.

در این صورت جای این سؤال باقی می‌ماند که آیا در صورت مغایرت مصوبات شورای عالی با نظرات کمیسیون ویژه جایگاه اجرایی این کمیسیون چیست؟ و آیا کمیسیون می‌تواند بدون هماهنگی و در راستای سیاستهای شورای عالی در بعضی مذاکرات و یا اجلاسها شرکت نمایند، چون محدودیت دولت را ندارند؟

این بحث و جدلا ادامه داشت تا مقام معظم رهبری موضع رسمی نظام را در قالب مسأله اعلام کردند. ایشان در سخنرانی اسفهان ابراز داشتند: «ما با ملاحظه همه جوانب با مطالعه همه تجربه‌های کشور خود و کشورهای همسایه و با مشورت با صاحب‌نظران عده و دارای رای، به این نتیجه می‌رسیم که نه‌تنها رابطه با آمریکا بلکه مذاکره با دولت آمریکا امروز برخلاف مصالح ملی و منافع ملت است، این یک نظر متعصبانه نیست این یک اندیشه و فکر است، بررسی شده و با ملاحظه همه جوانب است».

ایشان همچنین تأکید کردند: «کسانی که دم از مذاکره می‌زنند که البته سوئیت ندارند، دچار بخلند، توجه ندارند که مذاکره با آمریکا در هر یک از قضایایی که این دولت در آن برای خودش ایده و منفعتی تعریف کرده است مثل همین قضیه افغانستان هیچ فایده‌ای ندارد».

با این تحولات به نظر می‌رسد کمیسیون ویژه مجلس فعالیت خود را در چارچوب طرامی شده ادامه دهد؛ اما دیگر بر موضع مذاکره با آمریکا (هرچند گفته شده مصوبه کمیسیون نبوده و اظهار نظر برخی اعضا بوده) پافشاری نکند.

این نکته هم البته نباید فراموش شود که کمیسیون ویژه مجلس هیچ‌گاه شان اجرایی نداشته و برای آن اختیار تصمیم‌گیری در این گونه مسائل



پیش‌بینی نشده بلکه آنچه کارکرد اصلی آن را تشکیل می‌دهد ناظر بر شأن مشورتی و تا حدی نظارتی آن می‌باشد.

C

در فضای منتخب به‌وجود آمده در نتیجه تحولات اخیر منطقه و کشور، علاوه بر تحولات ویژه دولت شورای عالی امنیت ملی و دستگاه دیپلماتی کشور و نیز مجلس شورای اسلامی دستگاه قضایی هم وارد فاز تأثیرگذاری در این اوضاع شد و رئیس قوه قضاییه دستور تشکیل یک کمیته ویژه را در این قوه صادر کرد. ما میراث این کمیته نظارت بر حسن اجرای سیاستهای مقام معظم رهبری و شورای عالی امنیت ملی در رابطه با حوادث اخیر منطقه و افغانستان و نیز برخورد با کسانی که مصوبات شورای عالی امنیت ملی را رعایت نمی‌کنند می‌باشد.

آیین‌نامه هاشمی شاهرودی بر این زمینه تأکید کرده است، «هر گونه سخن و موضعی دوازه سازش با استکبار و شیطان بزرگ خریه به اعتبار ملی کشور و مصوبات شورای عالی امنیت ملی است». در ترکیب کمیته مذکور که در جلسه مسوولان ارشد قضایی تعیین شده، دانشان کل کشور به عنوان رئیس، رئیس سازمان پازوسی کل کشور، رئیس کل دادگستری استان تهران و معاون اجتماعی قوه قضاییه به عنوان اعضا حضور دارند. اعلام تشکیل این کمیته ویژه بلافاصله مورد افکار نمایندگان مجلس و برخی محافل سیاسی افراز گرفت و موضوع از ابعاد حقوقی و سیاسی مورد توجه افراز گرفت.

در نخستین اظهار نظر احمد پورقانی نماینده تهران و عضو هیأت رئیس مجلس اقدام قوه قضاییه را «خارج از وظایف ذاتی آن قوه توصیف کرد و ایزان عقیده نمود «تشکیل این کمیته دخالت مستقیم در حوزه سیاست خارجی و امنیت ملی کشور است که هیچ ربطی با وظایف اختیارات و مسوولیت‌های قوه قضاییه ندارد، تا زمانی که رسائبرض اختیاری مطابق با اصل ۱۱۰ قانون اساسی از سوی مقام رهبری به قوه یا نهادهای نشده است، هرگونه ورود به این حوزه‌ها مداخله در وظایف رهبری و قوه مجریه است».

مصوبات شورای عالی امنیت ملی قانون نیست که مسوولیت اجرا و نظارت بر حسن اجرای آن برعهده قوه قضاییه باشد، اجرای این مصوبات و

نظارت بر آن برعهده قوه شورای عالی امنیت ملی است».

محمد تقی‌بی پور رئیس فراکسیون مشارکت در مجلس هم در این زمینه گفت: «کار رئیس قوه قضاییه وجه قانونی ندارد و ظاهراً ایشان قصد سیاسی را دنبال می‌کنند که از این جهت مورد قبول مجلس نیست».

در مقابل جبهه‌بخش محیی‌نیا از اعضای اصلی فراکسیون امنیت مجلس با تأکید بر اینکه «همه قوا پایه، پیات‌کننده فرامین رهبری باشند و وزارت امور خارجه و شورای عالی امنیت ملی بهترین جایگاه برای پیگیری مسائل مهم در رابطه با حوادث منطقه هستند» معتقد است، «اگرچه ایرادهای اساسی به کار گیسوز ویژه وارد است، اما این دلیل نمی‌شود که ما به جای تعامل با مجلس با ایجاد تشکیلات موازی به پیوندگی مسائل بی‌نظم».

دکتر محمد رضا خاتمی نایب رئیس مجلس هم در این باره گفت: «تشکیل چنین کمیته‌ای در قوه قضاییه غیرقانونی است و اعتباری ندارد، قوه قضاییه فقط می‌تواند براساس قوانین افراد متخلف را تحت تعقیب قرار دهد و اظهار نظر در قوانین از سوی این قوه اعتباری ندارد».

نکته قابل توجه این است که انتقادهای مطرح از سوی نمایندگان مجلس عمدتاً حول این محور می‌چرخد که قانون اساسی تنها نظارت بر حسن اجرای «قوانین» را وظیفه قوه قضاییه دانسته است و نه نظارت بر حسن اجرای مصوبات شورای عالی امنیت ملی. بدین ترتیب اصل ۱۱۰ قانون اساسی هم «نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام» را از وظایف مقام رهبری و برشمرده که ارتباطی به وظایف دستگاه قضایی ندارد، آنچه در تصریح قانون اساسی قابل توجه است، اینکه اصل ۱۷۴ سازمان پازوسی کل کشور را برای اضماع حق نظارت قوه قضاییه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاههای اداری موظف نموده است.

ازجمله متنفذان دیگر تصمیم دستگاه قضایی برای تشکیل یک کمیته ویژه، دکتر عبدالله مهاجری می‌بود، وی که ۱۲ سال معاونت حقوقی دولت را برعهده دار بود، در یادداشتی که ستون «بشار» روزنامه اطلاعات ستون ثابت و اختصاصی ایشان بنویزای آن بود نوشت: «در دیدی

گوی حساسیت و اهمیت حوادث منطقه باعث تحرک بیشتر در قوای سه گانه کشور شده است، به طوری که علاوه بر فعال شدن ارکان مختلف دولت و دستگاه دیپلماتی کشور مجلس و دستگاه قضایی نیز با تشکیل کمیسیون و کمیته‌ای ویژه در عرصه تأثیر گذاری بر روند اتخاذ تصمیمات حاضر شده‌اند».

نکته قابل توجه دیگری که در یادداشت آقای مهاجری بدان اشاره رفته بود این مساله بود که «در صورتی که کمیته قضایی پیشنهادی مشخصی دهد، که فردی موضوعی گرفت یا سخنی گفته که خلاف و یا نقض مصوبه شورای عالی امنیت ملی است، چنین اتهامی یک اتهام سیاسی است، آیا محکمه‌ای برای رسیدگی تشکیل می‌شود؟ آیا برای یک بار هم که شده رسیدگی به جرائم سیاسی مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی با حقوق هات متصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد؟»

در دوران دستگاه قضایی تنها معاون اجتماعی آن به اظهار نظر در این خصوص پرداخت و تا حدی کوشش پاسخ متنفذان را بداد. حجت الاسلام ایوب‌نهاد با اشاره به اینکه دادستان کل کشور به عنوان رئیس کمیته به‌زودی ما مویرها اهداف و ضرورت تشکیل این کمیته را بیان خواهد کرد، در پاسخ به این سؤال که نسبت به این قضایای اهام وجود دارد گفته است، «قانونان این هات خارج از قوه قضاییه نخواهد بود، اصلاً مسأله‌ای که در جلسه عالی مسوولان قضایی کشور تصمیم گرفته شود که در چارچوب وظایف آنها باشد، این معقول نیست».

به گفته متعین اجتماعی قوه قضاییه «و حلال حاضر فقط تشکیل یک هیأت اعلام شده است و به‌طور طبیعی وظایف آن بعداً تعیین می‌شود، اما این هیأت قهار در رابطه با اموری عمل می‌کند که آن امور جرم محسوب می‌شود».

بحث بر سر وجهه قانونی این کمیته هنوز ادامه دارد و داستان کل کشور به عنوان رئیس آن قرار است میانی تشکیل و ما مویرهای آن را اعلام نمایند، به نظر می‌رسد تحولات منطقه و حساسیت آن باعث شده، اقزای کشور در تحركات تازه برخی وظایف خود را از طریق تشکیل کمیسیون‌ها و کمیته‌های ویژه اعلام نمایند».

یکی از موانع اصلی در سر
راه صلح ایرلند شمالی،
خلع سلاح گروه‌های
شبه نظامی بود

ایرلند شمالی؛ دورنمای صلح روشن تر می شود

ایرلند شمالی که سالها شاهد جنگ و خونریزی بین طرفداران انگلیس و حامیان استقلال بود، مدتی است که خبری از فرافروخته‌ها و کاتولیک‌ها دور جدیدی از باطل و آرمایش را تجربه می‌کند.

این سرزمین که بخش چهلشده ایرلند می‌باشد و «اولستر» نامیده می‌شود پس از توافقاتی پروتستانها و کاتولیک‌ها فراموش نه جنگ نه صلح به سر می‌برد و در حال بررسی جنگ و یا صلح است.

اگر گروه‌های سیاسی که دارای شعارهای شبه نظامی نیز می‌باشند و سالها این سرزمین را کانون تحریکها و فعالیت‌های خود قرار داده بودند تا به صلح سلاح دهند و گشتن را فراموش کنند و دست از فعالیت‌های مسلحانه بربازند راه برای دور جدیدی از فعالیت در این سرزمین هموار می‌شود و برخوردی خشن‌تر از این‌ها خود را به زندگی در صلح و آرامش نخواهد داد.

اوضاع کنونی حاکم بر ایرلند به گونه‌ای است که هرگونه خطی از قرارداد صلح ممکن است بهانه به دست گروه‌های رقیب دهد و آنها را به سرپیچی از توافق‌ها وادارند زیرا ایرلندی‌ها در طرف افراد و گروه‌های تندرو و افراطی وجود دارند که اصالتی به صلح و دوستی ندارند و عجل نیست به افرادی که سالها باهم در ستیز بودند در صلح زندگی کنند، این گروه‌ها افراد اگرچه ممکن است افراطی به قرارداد صلح پیوسته و حمایت ظاهری خود را از آن اعلام کرده باشند اما در صورتی که اوضاع تغییر کند به حیف محالان می‌پیوندند و دستورهای صلح را برآورد خواهند داد.

اگرچه تلاش‌های برای برقراری صلح و آشتی در ایرلند شمالی صورت گرفته و از پیش افرادی در حزب کارگر و یا حزب محافظه کار به این واقعیت پی برده بودند که با سرکوب و اقدامات نظامی نمی‌توان به صلح در این منطقه دست یافت. ولی تا زمانی که محافظه کارها قدرت را از دست نداشتند کلم متنی در این راه برآوردنشاند.

یکی از رخدادهای تویی بلر رهبر حزب کارگر در مبارزات انتخاباتی خود رسیدگی به مسأله ایرلند شمالی بود. به همین دلیل زمانی که به قدرت رسید کوشید در این راستا قدم بگذارد و به رخدادهای خود جامه عمل بپوشاند.

اقدامات تویی بلر اگرچه با موافقت و حمایت بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌ها همراه بود اما مخالفت‌های رزیز در پی داشت. از آن جمله اعتراضات از سوی محافظه کاران صورت گرفت که نژادهای گوناگون شد. ولی باید گفت مشکل اصلی بر سر راه صلح ایرلند شمالی در لندن نبود بلکه این مشکل در میان گروه‌های خود ایرلندی‌ها دیده می‌شد زیرا در میان گروه‌های

- رهبر انقلاب به اصطلاح سفر کرد.
- رئیس جمهور، یکی از مشکلات کشور.
- عقب انداختن صلح است.
- رئیس کمیسیون قضایی مجلس آمادگی خود را برای مناظره با قلمی شورای نگهبان اعلام کرد.
- وزیر کشور اعلام کرد: ۹۸ درصد دستگیر شدگان اخیر انگیزه سیاسی نداشته‌اند.
- جمع آوری مایه‌ها با سب بروز پختی جدید در جامعه شد.

- روزانه ۴۰۰ نفر قتل از ایرلند به کشورشان بازمی‌گردند.
- حاکم باخرونی گفت آزادگان جهان را در مبارزه علیه آمریکا حمایت می‌کنیم.
- مجلس قانون‌گذاری مستقر در برسی می‌کند.
- با تصویب قانون جلب و حمایت از سرمایه‌گذاری راه دور سرمایه‌های ایرانیان به کشور هموار شد.
- حسن ابد مرتضی رفیعی‌دوست از سوی کمیسیون شغری به ۱۵ سال زندان تعلیل یافت.
- مدبر و سرور روزنامه سیاست روز محاکمه شد.
- ملی اشتیاق ۶۰۰ هزار دادگویی می‌شود.
- حقوق کارمندان دولت متعلق به نرخ تورم افزایش می‌یابد.

- قوه قضاییه دست به تشکیل کمیته نظارتی زد.
- جنت عزاز پڑو جایگزین لاکسی‌های فرسوده تهران می‌شود.
- شورای شهر تهران شهرداری را استیضاح می‌کند.
- هیچ مورد از ورود بسته‌های پستی مشکوک به کشور دیده نشده است.
- تکنولوژی ساختمان در ایران ۳۰ سال عقب‌تر از کشورهای پیشرفته است.
- مراسم ۱۳ آبان برگزار شد.
- اعدام زبیران کردی مجدداً آغاز شد.
- حقوق کارکنان نیروهای مسلح افزایش می‌یابد.
- آمریکا از کودتا در پاکستان نگران است.

- انگلستان برای افغانستان تغییر تعیین کرد.
- نماینده طاهر خیل از پاکستان به مذاکره کرد.
- وزیر دفاع آمریکا از صلح به عراق خبر داد.
- نمایندگان اسرائیل از صلح و بی‌طرفی خارج شدند.
- در شرایط اضطراری کشیده‌های آمریکایی سلاح‌های هسته‌ای پاک‌سازی می‌کنند.
- طالبان ادعا کرد چند تبعه آمریکا را دستگیر کرده نماینده قذافی یا ملا محمد عمر دیدار می‌کند.
- تایلاند اردوگان قتل داد نیکار گرفته هرگز شاهد جنگ نخواهد بود.
- کنگره‌ای بین سخن‌های اعلامی با لمارا محکوم کرد.
- وزیر خارجه ایتالیا شمال اعلام کرد حکمت‌یار نباید به افغانستان بفرستد.
- کره شمالی توافق‌نامه‌ای بین‌المللی ضد تروریسم را امضا می‌کند.
- پلیس فلسطینی اعلان جهاد اسلامی را دستگیر کرد.
- وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد ممکن است واشنگتن از سلاح هسته‌ای علیه طالبان استفاده کند.

ایرلندی که سالها با یکدیگر در ستیز بودند افراد و گروه‌های تندرو افراطی به هیچ وجه مایل به گفت‌وگو و صلح با طرف مقابل نبودند و بر طبل جنگ می‌کوبیدند. حسن اختلاف نظرها مشکلاتی را بر سر راه ورود صلح به وجود آورد و طریق را در وضعیت ناگوار قرار داد. گروه‌ها و جناح‌های تندرو که با برقراری صلح و آرامش در ایرلند شمالی بیای خود را در خطر می‌دیدند. درصدد مقابله برآمد. به کارشکنی پرداختند. در این میان حتی به ترور و اقدامات ایجابی نیز زدند که برای دوستداران صلح و کسانی که در راه برقراری آرامش تلاش می‌کردند بسیار ناگوار بود زیرا این اقدامات شرایط حساسی به توافق را سخت‌تر می‌کرد.

مشکل اصلی که از همان ابتدا بر سر راه صلح در ایرلند شمالی قرار داشت خلع سلاح گروه‌های شبه نظامی بود زیرا گروه‌های شبه نظامی سالها در این سرزمین فعالیت می‌کردند و خواسته خود را با زور اسلحه به مردم و دولتهای محلی تحمیل می‌نمودند. در کنار مسأله خلع سلاح، آنچه اهمیت بیشتری داشت و باید بر آن به نظر می‌پرداخت، مسئله فرار به گریز بود که این گروه‌ها و افراد اگرچه ممکن است افراطی به قرارداد صلح پیوسته و حمایت ظاهری خود را از آن اعلام کرده باشند اما در صورتی که اوضاع تغییر کند به حیف محالان می‌پیوندند و دستورهای صلح را برآورد خواهند داد.

اگرچه تلاش‌های برای برقراری صلح و آشتی در ایرلند شمالی صورت گرفته و از پیش افرادی در حزب کارگر و یا حزب محافظه کار به این واقعیت پی برده بودند که با سرکوب و اقدامات نظامی نمی‌توان به صلح در این منطقه دست یافت. ولی تا زمانی که محافظه کارها قدرت را از دست نداشتند کلم متنی در این راه برآوردنشاند.

یکی از رخدادهای تویی بلر رهبر حزب کارگر در مبارزات انتخاباتی خود رسیدگی به مسأله ایرلند شمالی بود. به همین دلیل زمانی که به قدرت رسید کوشید در این راستا قدم بگذارد و به رخدادهای خود جامه عمل بپوشاند.

اقدامات تویی بلر اگرچه با موافقت و حمایت بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌ها همراه بود اما مخالفت‌های رزیز در پی داشت. از آن جمله اعتراضات از سوی محافظه کاران صورت گرفت که نژادهای گوناگون شد. ولی باید گفت مشکل اصلی بر سر راه صلح ایرلند شمالی در لندن نبود بلکه این مشکل در میان گروه‌های خود ایرلندی‌ها دیده می‌شد زیرا در میان گروه‌های

ایرلند در این دو جامعه جدایی ناپذیری با متخین رعایت شده اختلاف مردم با یکدیگر امکان‌پذیر نبود. در آفریقای جنوبی، سیاهان و سفیدها از هم جدا بودند و زندگی جداگانه داشتند. در ایرلند شمالی نیز کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در محله‌های جداگانه زندگی می‌کنند و ارتباطی با هم ندارند. ایرلند صدای سال تحت سلطه انگلستان قرار دارد و در حقیقت حیاط خلوت لندن به دشمن می‌رود.

ایرلند در سال ۱۱۶۹ به اشغال انگلیس درآمد و در سال ۱۲۰۵ قدرت قانونگذاری در این سرزمین به دست انگلیس‌ها رسید. انگلیس‌ها که قصد حمله کردن ایرلند را داشتند در سال ۱۵۰۲ به پایتخت خود تفت داد. ایرلند نیز دانند. در سالهایی که انگلستان در ایرلند حضور داشت مردم این سرزمین همواره علیه آنها فعالیت می‌کردند و حاضر به تبعیت از انگلیسی‌ها



نیروند. در سال ۱۶۶۹ کراول که قدرت را در انگلستان در دست گرفت اکثر زمین‌های ایرلند را بین انگلیسی‌های پروتستان تقسیم کرد و ایرلندیها را از خانه و کاشانه خود آواره ساخت. در سال ۱۸۰۰ مجلس ایرلند و انگلیس یکی شدند و یک سال بعد نام کشور و به مملکت پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند تغییر یافت.

انگلیسی‌ها که مخالف کاتولیک‌ها بودند و با مهاجرت پروتستان درصدد تغییر بافت مذهبی و جمعیتی ایرلند بودند. در سال ۱۸۶۹ کلیسای کاتولیک را منحل کردند و به قتل‌عام آنها پرداختند. مردم ایرلند هم که درصدد کسب استقلال و آزادی بودند مبارزات خود را تشدید کردند. ولی در سال ۱۹۱۶ در قیام عید پاک که به رهبری شین فین آغاز شده بود رهبران این سازمان بازداشت و اعدام شدند. مردم ایرلند به تشدید درگیریها شد.

از سال ۱۹۲۰ انگلستان حضور نظامی خود را در این سرزمین افزایش داد ولی یک سال بعد کشور آراه (ایرلند ایرلند جنوبی) به عنوان «جمهوریت» انگلیس استقلال یافت و شین فین اعلان شد که اولستر نامیده می‌شود به انگلستان ملحق شد.

این امر سبب گریز شین فین که حزب قدرتمند سیاسی ایرلند بود به در دست مخالفه کارها و جمهوریخواهان تقسیم شود. جمهوریخواهان مخالف تقسیم ایرلند بودند. همین موضوع به جنگ داخلی بین دو طرف انجامید که پس از آن مدتی به پایان رسید و مخالفه کارها نواستند با موفقیت قدرت را در دست بگیرند. استقلال ایرلند جنوبی با مخالفت سلطنت مواجه شد و آنها که طرفدار وحدت و یکپارچگی این سرزمین بودند عناصر جدایی طلب را مانع اصلی وحدت می‌دانستند.

در سال ۱۹۲۷ طبق قانون اساسی جدید نوع حکومت ایرلند به جمهوری تغییر یافت و شاه انگلیس به طور تشریفاتی فقط برای مراسم داخلی پادشاه ایرلند محسوب می‌شد. این حالت نیز در سال ۱۹۳۷ رسماً از بین رفت. تا این طبق قانون اساسی این کشور از جامعه کشورهای مشترک‌المنافع خارج شد.

در این سالها مردم ایرلندشاهی که تحت سلطه انگلیسی‌ها در آمده بودند به مبارزات خود ادامه دادند و خواستار الحاق به بخش جنوبی شدند. مبارزات ایرلندشاهی از سوی شین فین که حزب سیاسی بود و ارتش جمهوریخواه ایرلند (IRA) پی گرفته می‌شد. ولی انگلیسی‌ها که مایل به از دست دادن این سرزمین نبودند پروتستانها را مسلح کردند و آنها را به جان کاتولیک‌ها انداختند.

ایرلندشاهی و جنوبی عملاً در سال ۱۹۲۱ از هم

جدا شدند. ۲۶ ناحیه جنوبی تبدیل به جمهوری ایرلند شدند و شش ناحیه شمالی به صورت جزئی از انگلستان باقی ماندند. ایرلندشاهی از شش ناحیه دالون، ارماق، فرمالاق، لایرون، لموندی و استریم تشکیل شده و در شمال شرقی جزیره ایرلند واقع است و مساحت آن ۱۳۸۲۰ کیلومتر مربع است. شهرهای اصلی آن پلانت و لوندونری است. انگلستان که درصدد تغییر بافت مذهبی آن بود و مهاجرت پروتستانها را تشویق می‌کرد. در این منطقه به موفقیت‌هایی دست یافت به طوری که ۵۲ درصد جمعیت آن پروتستان و ۴۸ درصد کاتولیک هستند.

دو جنبه مبارزات مردم ایرلند در قالب ارتش جمهوریخواه ایرلند از سال ۱۹۲۰ آغاز شد. در تاریخ جدید ایرلندشاهی ۱۳۰ (از به ۱۹۲۲ در آغاز فعالیتها می‌باشد) زیرا در این روز که به «تکلیف خورین» معروف است ارتش انگلیس ۱۲ کاتولیک را قتل‌عام کردند. همین امر سبب دست دولت استریمونت (دولت ایرلندشاهی) منحل شده و ایرلندشاهی تحت حاکمیت مستقیم لندن قرار بگیرد و ۲۶ هزار سوار انگلیس برای کنترل اوضاع در این سرزمین حضور یافتند و سرکوب کاتولیک‌ها را شدت بخشید. قانون ایرلندشاهی در سال ۱۹۲۲ قدرت اجرایی را به وزارت امور ایرلندشاهی واگذار کرد. این منطقه در سال ۱۹۶۸ تقریباً انگلیس ۱۸ سالیانه داشت که همه تصمیمات مربوط به این منطقه در آنجا اتخاذ می‌شد.

در سال ۱۹۷۲ تلاشی صورت گرفت تا قدرت میان کاتولیک‌ها و پروتستانها تقسیم شود و هرچین باره بود که قانون سینگل جیل به امضا رسید. ولی پس از احصای عمومی پروتستانها با یکسخت مواج گریه و جنگ و خونریزی از سر گرفته شد. در سال ۱۹۷۹ فرمانده ارتش انگلیس در ایرلندشاهی صراحتاً اعلام کرد که «ارتش جمهوریخواه ایرلند را نمی‌توان شکست نظامی داده از جمله اقدامات مهم این ارتش پسندگناری در کنفرانس حزب مخالفه کار بود که در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۲ روی داد و مبارزات با نگرخت‌ویر وقت انگلیس از آن چنان سالم به‌دو بود.

در شرایطی که جنگ ادامه داشت مذاکراتی نیز در میان ارتش جمهوریخواه با لندن در جریان بود به طوری که در سال ۱۹۹۳ صراحتاً اعلام شد که لندن به مدت دو سال با ارتش جمهوریخواه ایرلند در نسل‌بندی است. به همین سبب سال اعلامیه انگلستان و ایرلند جنوبی به نام اعلامیه تاریک استریت که چارچوب کلی توافق را تعیین کرد منتشر شد که به شین فین امکان مشارکت در انتخابات را فراهم آورد. ارتش جمهوریخواه ایرلند اعلام استش این کرد و در سال ۱۹۹۶ به دست‌نهایی پروتستان شد و وفادار انگلیس می‌باشند اعلام کردند استش را می‌پذیرند.

ناگفته نماند که در همین سالها اتفاقاتی آمریکایی‌ها را تغییر می‌دهد. با انعقاد ملاقات جری آفایر رهبر شین فین با کلینتون و کلینتون رسماً وارد مایا می‌شود. به طوری که در ۶ آوریل ۱۹۹۸ رسماً جورج میچل انگلیس طرح گسترده‌ای را برای گفتگو اعلام می‌کند که محور اصلی آن صلح گروههای غیرنظامی است. جری آفایر - رهبر شین فین - خواستار خروج کامل غیرنظامیان انگلستان از ایرلندشاهی و غیرنظامی شدن منطقه می‌شود. در همین حال جان هیم - رهبر

حزب لیبرال دمکرات ایرلندشاهی - از مردم منطقه می‌خواهد با فراموشی کردن گذشته و با همکاری با یکدیگر برای آینده‌ای که همگی بخواهند به آن اعتماد کنند تلاش کنند.

حکومت در سال ۱۹۹۸ موافقت‌نامه صلح بین جری آفایر رهبر شین فین و تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس و جری آفایر نخست‌وزیر ایرلند جنوبی با رسامیت صادر آمریکایی جان میچل به امضا رسید که به توافق اعلام «صده یک» معروف شد. تونی بلر صراحتاً اعلام کرد «با امضای توافق‌نامه صلح ایرلندشاهی، شهادت و شجاعت به پیروزی رسید. این توافق‌نامه نتیجه ۲۲ ماه گفتگو و تبادل نظر بود».

برخی اهالی نیز ناگفته نماند که «اما باید کاری را که به اجرای کامل توافق‌نامه صلح کمک می‌کند انجام دهیم. کار به خوبی آغاز شده است و به خوبی نیز باید به پایان برسد».

مشکلات صلح

یکی از مسائلی که از همان ابتدا بر مذاکرات صلح سایه انداخته و پس از توافق‌نامه صده یک نیز مشکل ساز گردید، طمع سلاح گروههای شبه نظامی کاتولیک و پروتستان بود که صلح در دست گرفته و پیش از آن سال به حال منتهی بودند. ایرلند اعلام صلح از سوی افراد و جناحهای ایرانی می‌باشد. طرف در آن و آنهاست به اقدامات ابتدایی رفته که طمع را با خطر مواجه ساخت. اتحاد گرایان ایرلند که طرفدار الحاق به انگلستان می‌باشند، بارها اعلام کرده بودند قبل از اینکه شین فین از شورای اجرایی ایرلندشاهی شرکت کند، باید ارتش جمهوریخواه ایرلند صلح اعلام نمود ولی شین فین مخالف این امر بود. علایت پس از مباحثات و گفتگو جری آفایر صراحتاً اعلام کرد که «از ارتش جمهوریخواه ایرلند خرابانه اقدام مدتی بر جهت صلح صلح به حفظ روند صلح و نجات دولت محلی کمک کند».

وی ناگفته نماند که «سلطه فقط انتظار داشت ارتش جمهوریخواه ایرلند در غیرنظامی کردن منطقه به نتایجی دست به‌کار شود، بلکه به موازات این اقدام ارتش بریتانیا نیز باید به‌تدریج حاکم ایرلندشاهی را ترک کند».

این موضوع با استقبال انگلیس و طرفدارانش در ایرلندشاهی مواجه شد و تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس از آن استقبال کرد و از گروههای شبه نظامی پروتستان خواست آنها نیز دست به اقدام مشابهی بزنند. وی برای به مجلس عوام انگلیس می‌رفت افزود: «حزب سیاسی پروتستان اکنون باید گروهی وفادار به خود را به صلح تشویق کنند» کمیسر بین‌المللی صلح صلح که کار نظارت بر صلح صلح ایرلندشاهی و ایرلند را برعهده دارد تأکید کرد که «این ارتش تعدادی از سلاحهای خود را از دسترس دور کرده است» این اعلان است که از سوی اعضای ارتش جمهوریخواه ایرلند برای صلح صلح استفاده می‌شود.

محصلین ارتش جمهوریخواه ایرلند با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام کرد که به برنامۀ نبرد کردن بخشی از سلاحهای خود را آغاز کرده‌اند.

بقیه در صفحه ۶۵

نوشته: کرم سنی اشکانی

ترجمه: میلوا علی شهپنازی

درمان دردهای کمر



طب سوزنی بدن
را تحریک کرده و باعث
آزاد شدن ایندرفین می شود. ایندرفین
ماده طبیعی ضد درد بدن است

«پی ریگلف» به خوبی روزی را که دردش برای اولین بار آغاز شد، به یاد می آورد: «در زمین تیس ایستاده بودم، تازه اولین ست مسابقه تمام شده بود، وقتی چشم باز کردم فهمیدم که در بیمارستان هستم». طی که طراح ۵۵ سالگی است از ۱۵ سال پیش تاکنون در عمل جراحی انجام داده اما همین بار دردهای روزانه دست و پنجه نرم می کند. او فراین مورد نیاز نیست زیرا ۸۰ درصد آمریکایی ها به معالجات مختلف دچار کمر درد هستند. «تیس لارک» روان شناس می گوید: «افرادی که هرگز دچار درد پشت نشده اند، غیر معمولی هستند» وی عضو تیم تحقیقاتی مشهور در واشنگتن است که درباره درد مطالعاتی را انجام می دهند. خوشبختانه امروزه علم پیشرفتهای فراوانی را در جهت بهبود درد میلیون ها انسان انجام داده، فدا خبر انقلاب بزرگی در یافتن راه های برای درمان دردهای پشت به وجود آورده. این تحول شیوه های درمانی متخصصان را برای این نیز بردن این درد آزاد کننده

کاملاً تغییر داده است.

وقتی هر یک کلافه دچار آن مشکل شد، پزشکان به وی توصیه کردند که در رختخواب بنشیند، اما امروزه متخصصان پی بردند این شیوه بدترین راه حل است. آنها معتقدند دراز کشیدن به طور مداوم می تواند خطر پیشرفت درد پشت را افزایش دهد.

با وجود دردهای متعدد اما پزشکان از تشخیص علت اصلی دردی پشت عاجزند، برحسب حاشر اصلی مختلفی برای درد پشت وجود دارد ولی متخصصان هنوز نمی توانند عوامل ایجاد این درد را توضیح دهند. متأسفانه تکنیک های تصویری پیشرفته هم اغلب کمک بسیار اندکی در تشخیص علت دردهای معمولی پشت می کنند.

یک جراح متخصص ترویدی در دانشگاه استنفورد اظهار داشت: «۹۶ نفر را که تمامی نشانه های دیسک کمر را داشتند، مورد آزمایش قرار داد، افرادی که دچار آسیب دیدگی دیسک بودند، بیشتر از افرادی که در هنگام فعالیت دچار درد می شدند.

این پزشک نکته بسیار جالبی را در میان بسیاری خود کشف کرد: آنها اغلب از نظر انسانی دچار مشکل بود و اغلب به مشکلاتی انفرادی مبتلا بودند، هیچ یک از بیماران درد خود را تجربه ای تلقی نمی کردند. اما بعد گفتند: دربارۀ این مشکل نقش همی را در مواجه شدن و سرعت بخشیدن با این بیماری بازی می کرد.

مردم وقتی پشت درد می گیرند، دچار شویش می شوند. سپس به سرعت فعالیت شان را محدود می کنند و این کار وضعیت را بدتر می کند و بسیاری سیر صعودی می یابند، در این موارد متخصصان چه توصیه ای به افراد می کنند؟

این توصیه ها چندان زیاد نیست، زیرا آنها معتقدند تمامی مراحل درد پشت به طور طبیعی و خود به خود از بین می رود.

کلید قلیه به این درد پیدا کردن شیوه های مناسب

برای کنترل درد است. در اینجا به هشت روش بسیار مؤثر اشاره شد که بسیاری از بیماران تنها با انجام دادن دو یا سه مورد از این شیوه ها به بهبودی دست یافته اند.

* خوددرمانی

فرض کنید شما صبح روز را به جابجا کردن ستهای بزرگ و سنگین سپری کرده اید و کمرتان نیز به یک آسراحت و آرامش دارد، پزشکان این گونه فشارهای قوی را به عنوان دردهای حاد و تند تعبیر می کنند.

وقتی درد آغاز می شود فرد باید به سرعت در برابری عکس العمل نشان دهد. مثلاً از تازوهای ضد درد مثل استیلین، ایبوپروفن و یا آسپرین استفاده کند. اگر این دردها هر چند یکبار در بیمار عود می کند هیچ مایه برای مصرف ضد درد دیگری نامبرده وجود ندارد زیرا که این دردها معمولاً به سرعت کم می شوند و خطر عادت کردن بدن به دارو بسیار اندک است.

پزشکان همچنین پیشنهاد می دهند اگر به محل درد هر روز سه یا چهار بار به مدت ۱۵ دقیقه به محالۀ درد کفش می بایند، به جای یخ می توان از یک کیسه پر از نخود متجمد هم استفاده کرد. اگر درد بیش از چند روز معطل کرد کیسه آب گرم را جایگزین یخ کنید، به علاوه تا جایی که می توانید به فعالیت خود ادامه دهید.

برای جلوگیری از تشدید درد توصیه می شود روی تشک های کاملاً محکم بخوابید و حداً به یک طرف بدن دراز بکشید و پاشی را میان زانوئین بگذارید. تشک های را انتخاب کنید که از قسمت انتهایی پشت تا نواحی خوب محافظت کنند، درباره رفتارهای نامناسب ایجاد فرد می شود تجدید نظر کنید. برای هرگز مدت زمان طولانی روی تشک نشینید از بلند کردن وسایل سنگین جلوگیری کنید. همچنین از تعصبات پرهیزید.

هر یک از این عوامل کوچک در نوع خود می تواند مشکل بزرگی به وجود آورد. روش اول چندان مشکل به نظر نمی رسد، با چند شیوه ساده چون کیسه یخ یا آب گرم، قرص ضد درد و اجتناب از توشش و تعصبات می توان به آن دست یافت.

* ورزش

بیشتر افراد با ورزش کوچکترین درود در ناحیه پشت به ترجیح می دهند. در رختخواب دراز بکشید و آسراحت کنید. غافل از اینکه ورزش منظم بهبود شیوه برای بهبود و پیشگیری از دردهای پشت است.

بسیار باید تنها طی چند روز ابتدایی که ضربه حاد به کمر وارد شده از انجام کارهای شدید پرهیزید. مطالعات نشان می دهد افرادی که با پیشتر توان بدنی شان فعالیت انجام داده اند، بسیار سریع تر از بقیه بهبود یافته اند.

متخصصان معتقدند یک ورزش واحد نمی تواند درد را کاملاً از بین ببرد برای این کار باید گفت به طبقه بندی مهم وجود دارد. اول فعالیت روزانه مانند پیاده روی تند و دوم حرکات کششی که عضلات تشکر را باز می کند و رشته را نیز به اندازه لازم کشش می دهد. مربی ورزش می تواند تمامی حرکات

هرگز هنگامی که دچار کمر درد می شوید در رختخواب دراز نکشید، بهترین راه درمان فعالیت است

مید و مضر برای درد کمر و پشت را برای شما توضیح دهد. برای انجام حرکات ورزشی حتماً لازم نیست ماهیچه در کلاسهای بدنسازی کشانم کنید، بلکه کافی است یلپودی تند را همیشه در زانوه روالتان داشته باشید.

* تکنیک های ریلکسیشن

استرس باعث ایجاد گرفتگی در عضلات بدن می شود و در نتیجه درد کمر و پشت در افراد مبتلا تشدید می شود. تمرینهای ریلکسیشن می توانند کمک مفیدی در رسیدن دور کردن تنش ها و در نتیجه گرفتگی عضلانی باشند. در گزارشی که در سال ۱۹۹۵ توسط مؤسسه ملی بهداشت به چاپ رسید، گفته شده بود تکنیک های چرخش منبسط و هیپنویزم می توانند دردهای مزمن را آرام کنند.

دانشمندان می گویند به نظر می رسد چنین فعالیت های سیستم عصبی را نظم می بخشد و آرام می کنند. همین امر باعث می شود که حساسیت بدن نسبت به درد پایین بیاید. برخی تکنیک های ریلکسیشن مانند پروگا اگر به همراه ورزش باشند فایده های فراوانی دارند.

* ماساژ درمانی

در گذشته طی مقالات کوتاگین ماساژ درمانی به طور دقیق مورد بررسی قرار گرفت. یک فرد ماساژ فرستگار می تواند هم کمر و هم نواحی اطراف آن را معالجه کند. برای برخی افراد نتیجه حاصله از ماساژ درمانی بسیار سریع الوصول بوده و فایده آن بسیار دیر از این می رود. مایلین کشیدن عضلات و مت و مال دادن



باعث سرعت جریان خون در ناحیه مورد نظر می شود و عضلات گرفته را آرام می کنند. ماساژ برای دردهای مختلف به شیوه های متفاوت باید انجام گیرد. شواهدی وجود دارد که اگر ماساژ درمانی عصبی عضلانی برای بهبود دردهای لست پایین مفید است.

* طب سوزنی

در سال ۱۹۹۷ مؤسسه ملی بهداشت اعلام کرد طب سوزنی برای دردهای تحتانی کمر فایده بسیاری دارد. محققان معتقدند طب سوزنی بدن را تحریک کرده و باعث آزاد شدن اینتردین می شود. اینتردین ماده طبیعی ششدره (دردکش) بدن است.

در مطالعاتی افرادی که طب سوزنی علمی انجام می دادند اعلام کردند حدود درصد بیمارانشان از نتیجه این کار راضی هستند. حتی بسیاری از این افراد پس از اولین جلسه مقداری از تسلا می خود را بازمی یابند. اگر این تکنیک به فرد بیمار کمک کند ری باید درباره تکنیک العمل بدن است به درمان ششم هزینه را بکشد.

* درمان فیزیکی

«بایر هرت» ۵۳ ساله ناایمنانه وارد کلینیک شد. او می گوید: «من آنقدر پشت درد داشتم که حتی قادر به ایستادن روی پاها نمی بودم.» متخصص فیزیوتراپی به او کارهایی را نشان داد که درست مانند حرکات کششی در ورزشگاه است. این حرکات می تواند دره را از بین ببرد. همین او شیوه صحیح راه رفتن را به او آموخت تا بدین وسیله ران به بدنش راه یابد. مراجعه به فیزیوتراپیست می تواند برای بیمار

بسیار مفید واقع شود زیرا او می تواند تمریناتی را به افراد بیمارزده که مشکلات عضلانی را عدم تعادل عضلانی، همچنین وضعیت بدن را رفع کند. تمامی این عوامل می تواند دره تشدید در عضلات به ویژه قسمت پشت ایجاد کند. فیزیوتراپیست علاوه بر تمامی این کارها شیوه صحیح خم و راست شدن را هم به بیمارانش یاد می دهد.

مطالعات اخیر نشان می دهد ترکیب حرکات کششی با ورزشهای قدرتی می تواند میزان بهبودی افراد را سرعت بخشد. زیرا ورزش باعث استحکام عضلات شده و از آسیب وارده شدن به آنها جلوگیری می کند.

* فن ماساژ و جاپانگون سائون فکرات

ماساژ و جاپانگون سائون فکرات از فیوژن میان مردم رابیع بوده اما اخیراً آن را کاری خطرناک تلقی می کنند و پزشکان معتقدند این شیوه باعث ترک خوردن یا جابجایی مهره ها می شود.

مطالعات اخیر نشان می دهد ماساژ دست می تواند به خوبی درد پشت را آرام کند.

تئوری پشت این عملکرده بسیار ساده است، افرادی که این کار را انجام می دهند معتقدند تورم ناشی از بدن متصل ها یا آسیب عضلانی می تواند مفاصل کمر و پشت را از کار بیندازد و در نتیجه دردهای شدیدی ایجاد کند.

حال با حرکت دادن این مفاصل توسط دست می توان این فشار را از بین برد و به فرد این امکان را داد تا دوباره حرکت کند. این کار مانند ورزش برای مفاصل است که البته از طریق شخصی لاتی به بدن داده می شود.

* تشبیل جراحی

از بین تمامی افرادی که دچار بیماری کمر هستند تنها دو درصد باید تحت عمل جراحی قرار گیرند. درحقیقت تنها چهار دلیل عمده برای انجام عمل جراحی در ناحیه پشت وجود دارد.

اول پارگی دیسک که دردهای سیالیک در پایین زانو را ایجاد می کند. اگر این درد بیش از یک ماه طول بکشد نیاز به جراحی دارد. دوم پارگی و تشدید شدن مسیر نخاع سوم جابجایی مهره در ستون مهره ها و چهارم وجود تومور یا دیگر مشکلات که خطر جانی برای فرد داشته باشند. همگی از سیالیهایی هستند که فرد باید به سرعت تحت عمل جراحی قرار گیرد.

پزشکان معتقدند تمامی روشهای یادشده بهتر جراحی از مرگت درمانی بالایی بهرودر است اما عموماً مردم علاقه مندند به معض بروز درد آن را جراحی کنند. نتیجه عمل جراحی پس از پنج سال مشخص می شود و حتی لاسکان بهتر است مردم به شیوه های غیر از این پناه ببرند.



در حالی که کنوانسیون متعوبت و اقدام فوری برای محو بهترین شکل کار کودکان، کار کردن افراد زیر ۱۸ سال و ممنوعیت می‌کند، ایران به عنوان یکی از اعضای این کنوانسیون با تکیه بر پیمان نامه جهانی حقوق کودک اصولاً اطفال بالای ۱۵ سال را کودک به شمار نمی‌آورد

چس موافقت نامه‌های بین‌المللی برای حمایت از حقوق کودکان می‌گردد. در جهت رفع فقر از خانواده‌های آنها بسیار به اهداف حقوقی این پیمان‌های بین‌المللی بر می‌گردد و به‌دلیل کودکان کارگر فقیرتر خواهد بود.

کوچه بن بست

طرح تعیین هیأت مصفیه برای جرایم سیاسی و مطبوعاتی، فرزند نوزادان مربوط به این جرایم تصریح به حضور این نهاد شده است، با هر دیگر در دستور کار مجلس قرار گرفته و نمایندگان با این هدف که دادگاهها را به‌طور کامل موافق به رعایت شرایط حضور هیأت مصفیه و میزان دقت این هیأت در حکم دادگاه کنند اقدام به تهیه این طرح نموده‌اند، آنچه در این طرح به عنوان نکته‌ای جدید به مجموعه قوانین اضافه شده است الزام دادگاه به پیش‌پرسی رأی و نظر هیأت مصفیه است که در قانون مطبوعات و قانون جرایم سیاسی مسکوت ماند و بود و به‌ظاهر این مسکوت قانون حبس شده بود و با تصدیت بود، در جرایم مطبوعاتی خود را ملزم به پیروی از نظر هیأت مصفیه ندانند و نمایندگان مجلس با بهره‌گیری از این طرح سعی در رفع این علقه دارند اما آنچه

شورای نگهبان حضور نهاد هیأت مصفیه را به عنوان مرجعی که قدرت الزام قاضی به صدور حکم پراشت یا مجرمیت برای متهمین داشته باشد، نخواهد پذیرفت

نمایندگان مجلس در این مرحله از آن غافل مانده‌اند این نکته است که این طرح به احتمال قریب به بلین در مواجهه با آزاد قنهای شورای نگهبان مربوط و مخالف شرع اعلام خواهد شد چرا که فرزند به قانون نیست قاضی از نظر هیأت مصفیه به عنوان افکار عمومی جامعه امری پسندیده است اما قرار گرفتن ایشان در سمت قضا و صدور دستور که قاضی موافق به امری است از بلند بر اساس تعالیم فقهی حاکم بر قوانین ما پسندیده نیست. به این ترتیب نظر فقهی نمایان اسلامی در مورد جایگاه هیأت مصفیه این است که این هیأت تنها به عنوان نهاد مشاور می‌تواند به قاضی در صدور حکم مشورت دهد و حق الزام وی به صدور حکم پراشت با مجرمیت منتهی را نخواهد داشت.

حال اگر جایگاه نمایندگان مجلس با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر جامعه فتنه حلیت از منسب به جرایم سیاسی و مطبوعاتی داشته باشند باید که جایگاه دیگر اندیشه کنند و بسیاری دیگر را پیرامون که اگر با روی کارشناسی مجلس قوی و کارآمد بود از ارائه همین پیشنهاد و تعیین این طرح نیز منصرف می‌شدند و این راهکارهایی بودند که نظیر بسیاری از طرحهایی که با هدف اصلاح از تصویب آنان می‌گذرد ولی به برخورد با نظرات شورای نگهبان مربوطه اعلام می‌گردد به بسیاری بی‌سرانجام ختم شود.

اختلاس ۱۳۴ میلیارد تومان پس از طی فتنه سال از محکومیت هرجه به حکم قانون پیروند و با هم فتنه به اختلاس و بی‌عدالتی‌ها و فساد اقتصادی جامعه مجلس و معترض بلی جانند؟

کودک‌کالی که قانون به دست کار می‌کنند

«کنوانسیون مصوبیت و اقدام فوری برای محو بدترین اشکال کار کودکان» موافقت‌نامه‌ای است که سالها پیش میل چندین کشور عضو جامعه جهانی منعقد گردید و امروز بیش از صد کشور در جهان به آن پیوسته‌اند. لازم این طریق در هزاره سده میلادی و پس از گذشت در هزار سال از تاریخ بشر، اگر نمی‌توانست از کار کردن کودکان جلوگیری کند دست کم از به کار گماردن آنان در پارهای مشاغل سخت و زیان‌آور جلوگیری کند.

ایران نیز در روزهای که گذشت با تصویب این ماده در مجلس شورای اسلامی خود را به عضویت این پیمان افزوده تا بخشی از حقوق از دست رفته کودکان ایران زمین را احیا کند.

ماده این کنوانسیون کار کردن کودکان زیر ۱۸ سال را در پارهای مشاغل سخت ممنوع کرده و در تلهای خطی را موافق به رعایت معیار آن نموده است.

می‌خیزد از آنکه بر اساس ماده ۳۴ پیمان نامه جهانی حقوق کودک که سالها پیش ایران عضویت خود را در این پیمان اعلام کرد فرزند دولتها موافق به رعایت

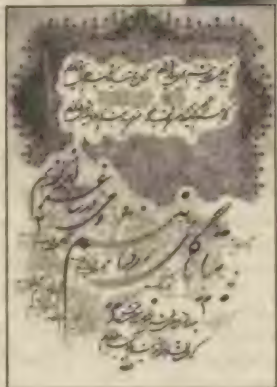
مختلف دستخوش تغییرات فراوانی گشته که برخی از آنها زنده‌ها از غنا و بار معنایی آن نکات بلکه موجب شیبایی افزون آن گشته و برخی متأسفانه موجب جایگزینی‌ها و تحولاتی نه‌چندان خوشایند گشته که شاید هرگز قابل حیران نباشد.

تأثیر و تشدید یکی در حال حاضر شاید آنها همین و یکی از آنها جایگزینی لغات جدید - که ناشی از تحول زنده‌گیها و عرضه تکنولوژی بر وجه جهان است - با واژگان فارسی که بعضاً هیچ‌گونه ریشه‌ای هم در کلمات فارسی برای آنها یافت نمی‌شود - «از قبیل رایانه» - و برخی هم دارای ریشه‌هایی چند و معنایی هرچند اندک هستند همچون پاره‌ها - ولی با وجود این جبری از زیبایی نیست اصلی که همانا حفظ فرهنگ و اصالت زبان است نمی‌گردد. هرچند هرگز نمی‌توان زیبایی و

جاذبه‌گی لغاتی از قبیل «دانشگاه» به جای «یونیورسیتی» را - که گرچه قدمت آن چوبسا مربوط به همان بدو ورود لغت فرانسیسی فوق به زبان ما باشد - تأیید گرفت و شاید این چنین جایگزینی بی‌فلسفه آن هم دین مردم مربوط به همین گذر طولانی زمان باشد. اما آنچه اکنون مدنظر نگارنده است به‌واقع ورود واژگان جدید و به‌واقع «فن آوری نوین نیست» - که هر یک بنابر شرایط و نحوه نویسنده‌شان تأملی برایشان برگزیده شده که

چوبسا نام مخترع یا مخترعات آنها باشد و در مراسم جهان نیز به همین نام موسومند بلکه آنچه حائز اهمیت است اینکه وارد آمدن تئوژل بر زبان از ناحیه دیگری است. نابعی‌ها که به ریشه و بنیاد ایران و فرهنگی تعمیر می‌شود و آن «دستور زبان» است. نامتو لغات در واقع بنیان و ساختمان و بنای زبان هستند و هیچ کس نیز منکر این ادعایست که یک ساختمان زیبا نماد ثروت و سلیقه صاحب و سازنده آن است که در واقع همان مردم و فرهنگی هستند که به آن زبان تکلم می‌کنند. ولی یک ساختمان زیبا به یک بی‌نظم و استوار نیاز دارد یا پایدار بلند و اگر بدون آن نخواهد جاذبان گردد. آرزویی عبت است. نمود دیگر مثل درخت است. یک درخت سالم و پرشاخ و برگ یک ریشه سالم و پایدار هم لازم دارد که راست و استوار بماند تا در زمین نگه دارد و در صورت نفوذ خالی در ریشه‌ها، دار و جسی بارش هم دچار تئوژل خواهد گشت.

برای درک بهتر این مساله بهتر است از



پارسی : زبان شعر و عشق است

تا بدین روز خندیده و با شنگی طینان گریسته. شادیه‌باشان را بیان نموده و با کلماتش غمگین‌شان کرد.

می‌گویند زبان فرانسه زبان عشق است. ولی زبان ما زبان پارسی زبان شعر است.

زبان ادبیات. شعر است و شعر است که عشق را شیرین می‌کند چو شکر (۱) و جاری می‌سازد. شکرش شکر شده همه طوطیان هند

وین فند پارسی که به بنگاله می‌رود فند است این و نه به گفته ما که به گفته همگان. حقیقت کنیم این «مسو» یا گرفته از طبع لطیف و سرشت عمیق پیشینیان را...

هری این به اصطلاح مقدمه لازم به ذکر است آنچه که در تئیل می‌آید شاید هروقت هزاران هزار شیشه این گنج کهن در پارسی باشد.

بر ابتدا ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که آنچه امروز ما به عنوان زبان رسمی کشور ایران یعنی زبان فارسی از آن نام می‌بریم در تئیل اعصار

ایران پادآور سرزمین وسیع و فلات بزرگ ایران بهمن پیش از نیسی از جهان بافتاد و در ملت و فرهنگ باستانی و پسر رویدادهایی است که بقی که‌ها را از زنده‌ها و بی قامت ایران را نه ایران ماسوره کهن‌ترین تمدن باستان. پادشاه و امپراتوری و مهد تمدن دنیا است.

اما آنچه امروز از آن انفجارات و از دریای گذشته ایران زمین - از فراوی زمان گذشته برای این سرزمین آریایی - مالد همانا با اهمیت تریش «زبانی» است که بدان تکلم می‌نماییم. این زبان میراث گرانقدر سرزمین ما است. با قدرتی سه هزار ساله که صاحبان نخست تمدن نیز بدان سخن می‌گفته‌اند.

زبان سروران باستان. آنچه بزرگان بر زبان رانده و آنچه بر کتب‌های بیستون هم نقش بسته و نیز بقایای عظیم تخت جمشید و ستونهای سنگی همچنان استوارش هم به تریش آن گشتگری سرافرازش را در سینه حفظ کرده. آنچه هیبتی مردمان



محاورات روزمره شروع کنیم، وقتی در صحبت های عامه مردم تلقین شویم، در گفتگوهایی که میان فروشتگان و خریداران در خیابان در مدرسه میان دانش آموزان یا هر کجایی دیگری انجام می گیرد. متعین کنیم متوجه می شویم در طرز و نحوه بیان صحیح جملات خیلی بیشتر از لغات اشکالی وجود دارد، در بیان صحیح و به جای آرکان جمله از قبیل فعل و فاعل و نهاد و... جای نقش بیشتری وجود دارد و یا در ترکیب لغات یا ساختن و ترکیب مفاهیم دستوری نادرست از آنها که غالباً با دستور زبان فارسی جور در نمی آید.

هرچند در مدرسه و تحت عنوان زبان ادبیات ما، بارها این آرکان را به کودکانمان می آموزیم ولی ناظر صحبت کردن آنها را رعایت نکنیم هیچ کس آنطور که باید آموختن می شود.

اگر شما به هیستالی بروید و به طور مثال از شاگردان سالهای آخر بخواهید در مورد محیط مدرسه شان برای شما صحبت کنند شاید تعداد زیادی حاضر به این کار باشند. اما حالا اگر از همان تعداد بخواهید این توضیحات را به طور کتبی به شما بدهند چند نفر از آنها حاضر به این کار خواهند شد؟ مشکل این است که در زبان محاوره آنها می توانست هرطور راحت هستند صحبت کنند و حتی اگر آرکان صحیح جمله بندی و دستور زبان را رعایت نکنند، کسی اهمیت چندانی نمی دهد ولی در نوشتن و زبان نوشتاری این گونه ترش پایه بیاباری «علیه» به هیچ وجه مطلوب نیست و نوشته نه تنها گویا نیست بلکه شاید نتواند منظور را هم به طور صحیح به خواننده برساند و از اینجا می توان تأمل این مطلب را که در سالهای بالاتر و بر فرض در دبیرستان نوشتن اشعار برای اکثریت شاگردان نه تنها خوشایند نیست بلکه شاید تبدیل به یک معضل شده باشد را تا حدودی دریغ داشت، و این همه ناشی از همان عدم تسلط صحیح و اصولی بر آرکان زبان یا دستور زبان است.

البته باز هم خاطرتان می شود که هیچ کس متذکر این قضیه که فرهنگ زبانی ما در واژگان ما گنجانده شده نیست و بی بهتر آن است که ابتدا واژگانی را که معادلی برایشان در زبان وجود ندارد ولی به علت سهل انگاری یا هر دلیل دیگری نمانده گرفته می شود دربریم که در جای خود مورد بحث قرار خواهند گرفت.

زبان ما زبانی است که طی قرون گذشته شاهد تحولات فراوانی بوده و یکی از آنها ورود زبان عربی به آن است که بدون اشراق پند گفت که این زبان تا حد زیادی با زبان ما عجین گشته و البته این اختلاط فقط در حد لغوی است و همان گونه که همه می دانیم دستور زبان فارسی هیچ گونه تأثیری از زبان عربی نگرفته و کاملاً متفاوت است. با این وجود ورود دایره لغات عربی به فارسی و استفاده از بعضی از آنان به تنهایی و فصاحت کلام و زیبایی سخن

هیچ لغت غیرفارسی و غیرایرانی در آن استفاده نشده از لغت عشق به وفور بهره برده شده و این به حلیت نشانگر این است که این لغت با این شکل و ظلف و با این بیان عشق اصلی زبان فارسی شده است.

اما از سویی دیگر بحث لغاتی پیش می آید که در زبان ما دارای معادلی هستند یا به عبارتی ماه به جای خورده لغات اشکالی معادلایشان را به کار می آوریم بعضی اوقات با افرادی مواجه می شویم که با وجود ادعای فراوان از فضل و کمال و تحصیلات برای نشان دادن فرجه بیشتر این فهم و کمالات سعی می کنند تا جای ممکن لغت های خارجی را وارد سخنان خود بکنند و این لغت ها که خیلی هم نادره به حتم انگلیسی باشند. ولی بیشتر می بینیم که این چنین اسامی نقل و نبات استفاده می شود، لغاتی مثل **Change** به جای «جابه جا کردن» جایگزین کردن» به جای «جای صدا کردن» که ریشه واژه اش هم کاملاً مشخص نیست و **Message** به جای «پیغام» به قدری غلطی و فراوان استفاده می شوند که واقعاً به فکر فرو می آوریم که پیش از ورود این واژگان مردم ما به این لغات چه می گفتند؟! و البته لغاتی از این دست و بلکه هم خیلی تر مثل **Average** ... هرچه که شخصی گویند به قولی «فهمی تر باشد بیشتر استفاده می گردند» و برخی اوقات هم متأسفانه استفاده از امثال این لغات فرجه بیشتر و بیشتر می شود و دیگر کسی توجهی به واژگان بیگانه نیز نشان نخواهد داد و این بنیاد و ریشه است که با ضریب تیرممانند بی استثنایی ریشه بر انداختن می آید. نه تنها آن دانسته لغات و غنای فرهنگش آقدر ستیز و محکم و استوار است که با این بافتار هرگز بر خورده نگرانی پس آن ندرانه گوهر را دریابیم!

نامہ تمام، نویسنده سیدہ رفیعہ از تهران

می افزاید البته تا حدی که آشنای به ساختار ریشه وارد نیلور، مثالی می آوریم لغت «ازمایش» بیکه کلمه کاملاً فارسی و با ریشه فارسی است ولی ما بارها و حتی در نوشته ها هم می بینیم که جمع آن را به صورت «ازمایشانه» می آورند در صورتی که «انته» علامت جمع مؤنث سالم در عربی است و هیچ گونه ارتباطی به دستور زبان فارسی ندارد و علامتهای جمع فارسی «ها» یا «ان» است که حتی جمع بسن لغات کاملاً عربی نیز با این دو علامت هیچ گونه منفی ندارد و بلکه شایسته است از قبل «خاطرها» به جای خاطرات از خلاصها به جای خلاصه».

همین طور لغت «گاه» از جمله دیگری قابل بررسی است که برای به کار بردن آن به صورت قیدی آن را به شکل «گاهها» به کار می آورند که این نیز صورتی از سلختن قید در عربی است و هیچ سخنی با زبان فارسی ندارد. و همین طور به کار بردن کلمه «خواهش» به جای خواهش می کنم «ایمان» و... که هیچکی صورت دیگری از همین مورداست.

از طرف دیگر واژدهای مثل «عشق» را در نظر بگیرید، شما چه واژدهای می توانید به جای آن پیشنهاد کنید که اوج احساسات و منظور شما را از بیان آن نشان بدهد؟ مسلماً این لغت در ایران باستان معادلی داشته و آن مردمان در آن عصر برای بیان این احساسی خود از کلمه های کاملاً ایرانی استفاده می نموده اند ولی دجال حاضر این لغتی است که در زبان ما به حد گمراه جانفاه و معشوی از فرهنگ ما شده، لغت عشق در هر زبانی شاید لطیف ترین و احساس انگیزترین واژه از نظر بیان باشد و مطمئناً هیچ لغتی نمی تواند جایگزین این حس القا شده توسط آن لغت باشد.

حتی در شفا نامه فردوسی نیز که شاهکاری نظم در زبانه ماندن زبان پارسی است و به قولی

آن که رفت و...

آن دو که برگشتند



برایان سرگشته
سورگ - سریم

با پدر توانایی به آسود راه نداشتیم. این مسیر را هم در چنین ایامی! شاید برای پدر نگرانی داشت اما برای من تجربه هفتاد بود!

هنگامی که به پدر نگاه می کردم، اضطراب را در چهره اش می دیدم، اما اضطراب او کجا، و اضطراب من - که شش مرتبه تلخی این انتظار بی فراجام را چشیده بودم - کجا؟

انگار پدر داشت دهنش را می خواند که به ملائمت دستم را فشار داد و به آرامی گفت:

«خبرم لگران نیلش و اینکه خودت رو عذاب نده... اگر موفق شدی که آغوش شکر و اگر نشدی، مطمئن باش هیچ اتفاقی افتاده!

این حرفهای پدر نیز برایم نگرانی نداشت، از هر شش مرتبه نیمی از این حرفها را زده بود اما خوشی بهتر از من می دانست که این حرفها را برای او نگرانی ام نیز بخواد گفت!

با این حال پاشی به حرفهای پدر ندادم و راه را ادامه دادم. نزدیک مقصدشان که رسیدیم - شاید

پانزده متر - دیگر نتوانستیم ادامه بدیم و گفتیم: «من نمیام بابا... شما برو نگاه کن... اگر نیوی.

من حرفی بزن من خودم معنی سکوتشان را نمی فهمیدم. پدر و پیریت و رفت، ده دقیقه ای طول کشید تا صف گونا گشت و نوبت پدر رسید. همان چند کتار

پایه و استند و نگاه کرد و... این چند ثانیه لغتی هجرون چند قرن گذشت، پدر راه افتاد، بوسی من که آمد، رنگش بر روی موی من خیره که موقع جانش

و پدر به این حال را دچار می شد.

تم لرزید... خواندم، بوسش کردم که دستش را خالی کرد داخل جوی آب... روزنامه که روی آب

داخل جوی رقصید. انگشت نیز در چشمان من خرسید، من باز هم در کنکور قبول نشده بودم!

از زمانی که دیلم گرفت شش مرتبه در کنکور شرکت کردم و هر بار هم قبول نشدم. در این مرتبه آخر خیلی زحمت کشیدم اما باز هم بی فایده شد.

من عاشق تحصیل بودم. این را همه فامیل و آشنایان هم می دانستند، اما نمی نامم چرا شش بارم بیوه تا در کنکور قبول شدم! می گویم شانس و اقبال!

چیز واقعاً همین طور بود، زیرا من برای موفقیت در کنکور - لایزال روزی ۱۴ ساعت درس می خواندم.

یک کلاس کنکور باقی نماند، بود که در آن نیت نام نگذاشته

باشم، برای لغویت در بعضی از دروس از بهترین معلمان خصوصی سود می بردم و

ختراندام نیز - که از کورگی از عشق من به درس مطلع بودند - از هیچ نوع کنگی فرنگار

نکردند، به همین خاطر بود که می گویم شانس و اقبال! نه اینکه فکر کنید منظور این

است که هر کسی در کنکور قبول شده شانس فراوانش بوده!

نه اما من - که خودم می دانستم آماده تر از خیلی ها هستم - هر بار در امتحان کنکور دچار مشکل می شدم

تا به نتیجه غریباً بیکبار نیز به سالی امتحان رسیدم. بیکبار به کورگی زور و دبه جلوه را نیز مدد دادم بعد از دو روز

دلورده ششید سر جلسه امتحان شدم و... کم تر کار به جایی رسید که به لحاظ روحی حتی من کردم من

هرگز خودم نمی شوم!

مرتبه آخر که باز هم قبول نشدم چنان سرخورده شدم که چند روز از انعام خارج نشدم، با هیچ کسی

حرف نمی زدم و اصلاً لگاری نمی شنایوردم. پدر که خیلی نگران حال و روحیه من بود ناگهان

زیانی کرد تا روحیه از دست رفته ام را برگرداند، وقتی دید من قسم خورددم دیگر در کنکور شرکت

نکنم، توصیه کرد که بروم سر کار، چون پذیرفتم توضیح کرد که در باشگاههای ورزشی بشمارم کنم

و... نا اینکه بپرورم گریه کنان به او گفتیم: «پدر من متوجه هستم که شما می خواهید کمک

کنین اما زوراست بهتان بگم من با اینکه خودم قسم خورده ام که دیگر در کنکور امتحان نخوانم داد و باز

حال تا روزی که از درس و دانشگاه دور هستم، حالم شیر از این نخواهد بود!

همان لحظه که این حرف را به پدر زدم، درخشانتر برقی را در چشمان پدر دیدم و چند ماه بعد

نیز معنی آن پری را فهمیدم!

تا

با توضیح ماجرا از او خواستم که یک مرتخصی دوساله بدون حقوق به آن آبادی بی بدنه به این

شرط که پس از برگشتن، کارش در بانک محوط باشد آقای مدیر کل بیوفت و در مرحله بعدی به

آن آبادی که نامش «آقامحسن» است این طوری واسوه کردم که بانک پذیرفته طرف دو سال حقوق

او را دریافت کند به شرطی که دیلم را بگیرد و «آقامحسن» که واقعاً باورنی شده بود با شوق و ذوق

زیاد درس را ادامه داد و عجیب اینکه موفقی شد در سال اول به صورت جنسی کلاسی دهم و پانزدهم

قدیم را قبول شده و در سال دوم نیز با معدل عالی دیپلمش را گرفت و همان سال هم وارد دانشگاه شد،

به این ترتیب آقامحسن هم برگشت سرکار هم حالا به عنوان دیپلمه شده بود «مستر داکتر» و هم با شوق

پدر آمده دانشگاه داشت، البته آقامحسن ۱۲ ماه بعد بود که انتقالی شهید در آن دو سال من می بودم که

خرج زندگی او و خانوادگی را می داد اما به جیبی خاطر خیلی عیب کرد که جبران کند که من اجازه

ندادم، ولی همیشه به من می گفت: «بیکروز به آخر عمرم هم عاید باشد اگر کاری داشته باشی جبران

می کنم! نا اینکه خوشبختانه بعدها خیلی رشد کرد و درحال حاضر پست خیلی خراب دارد! اما این

«آقامحسن» یک دختر داشت به نام مریم که همان سال تو هم بود که در سن ۲۰ سالگی با یک جوان

ایرانی که در انگلستان تحصیل می کرد ازدواج کرد و همراه او رفت و درحال حاضر، آنجا هم درس

می خواند و هر روز می گدا!

پدر اینها را گفت و سرانجام توضیح داد: «چند روز پیش رفتم سراغ «آقامحسن» و

مشکلم را از او گفتم، او هم جزئی گوشه به دخترش زندگ زده گفت: «مریم با کار آمدن ششم و دیر

روانش در دانشگاه را از یاف می کنی، با اینکه درس حق نداری امت تست بیاری»، اتفاقاً مریم که از زبان

پدری در عود من شنیده بود و - به قول خودشان - نسبت به من احساس دین می کردند، داد که حتماً

کارش را درست کند، ولی من بهت هیچی نگفتم که اگر درست نشد دوباره سرخورده شش! اینها را گفت و خنده خوشش را پر کرد و از داخل جیبش

پاکتی بردارد و آن را به طرفم گرفت و گفت: «او حالا این و آن و پاسپورت و بلیت مسافرت به انگلستان و تحصیل در دانشگاه شهر لندن، تقدیم دختر کی

عاشق تحصیل است!

آن روز اشک و خنده را اقتیدم پدر کردم. پدری که تا آن روز هرگز به خاطر خوشی به هیچ کسی رو

نزد بود!

روز پیران، سرای خانواده خودمان و الوام پدر و مادر مریم - که حالا خیلی ثروتمند اما همانند هم انسان بودند - نیز برای شادمانی من آمده بودند.

موقعی که نوبت به خدا حافظی با آقامحسن رسید اینهاش پس از اینکه برای بار یکصدم به من اطمینان داد که «مریم اونجا مثل یک خواهر مراقبت را دارد» در لحظه آخر در حالی که این هم ششمان را بر گرد بود، می آنکه کسی عذابش را بشنود آرام در گوش من زمزمه کرد:

«سوکول... مراد طلب مریم باش...»

همان لحظه هم مترجمه عادی نبودن این درخواست شده اما معنی کامل و واضح آن را، چهار پنج هفته پس از محاکمه شدن با مریم بی براد

ا

می توانم بگیریم که اگر روزی خود صاحب خاوری مردم [من فقط دو برادر داشتم] به اندازه مریم می توانست مهری باشد یا نه! او یک چرخه صفا و محبت و صمیمیت بود، در روزهای اول طوری مرا مراقبت می کرد که گویی فرزندش هستم. پاهای من دنبال کارهایم آمد، در کالج مرا ثبت نام کرد و کارهای مربوط به حضورم را نیز او انجام داد.

دو روز بعد که خواستم از او و شوهرش - که فرمای روز و زرد من به ماوریت در شهر دیگری رفته بود - من فقط چند ساعت دیده بودمش - جدا مانفتم و برای خودم خانه بگیرم. مریم زمانی که هنوز هم احسانات و غواطف ایرانی اش در وجودش مشاهده بود، با ناخواری گفت:

«من نباید این حرف رو بزنی اما تو مجبور می کنی بگم که، وقتی من و همه خانوادهم زندگیمان را مشهود پدر تو هستم این درست است که تو از ما جدا زندگی کنی؟»

مریم طوری صادقانه حرف زد که به نظرش، همان روز، وقتی از او پرسیدم:

«چرا در این چهار سال پیدوار نشدی؟»

همان لحظه این غم که در چشمان آفاقش بود صورت او را هم پر کرد و با نفس گفت:

«مایلر پوست سار و من هم پندارتوا و اما مایلر، گاهی اوقات، بعضی انسانها در یک لحظه و یا گرجکترین واکشش رفتاری خود را چنان به مخاطبش می شناسند که آن فرد دچار تعجبی سنگین می شود»

تقصیه من و مایلر نیز همین بود، در همان روز اول پس از آمدن او از مسافرت، طوری به من نگاه کرد که چندم شد، در نگاهش و در حالات و رفتارش، چیزی به چشم می خورد که انسان را از او دور می کرد!

از فردای آن روز، وقتی شوخیهای کریه - و معنی دار - مایلر آغاز شد، آن وقت بود که یک حقیقت را متوجه شدم:

«مایلر اصلاً شوخی نمی کرد! او به من نظر داشت»

در روزهای اول نمی توانستم این قضیه را چگونه حتم کنم؟ مشکل اساسی ما مریم بود که می رسیدم اگر به او بگویم و واکنش نشان بدهم که باعث قطع

رابطه من و او شود و تر شبحه، ترکش اختلاف ماه به ایران نیز اصابت کند و در خانواده را نیز - که پس از آمدن من به انگلستان مسیسی شده بودند - از غم برباد!

هر چه من صبری می کردم و دنبال راه حل جهت صحبت با مریم می گشتم، مایلر وضعیت تر و بدوتر می شد! تاجایی که در آن اواخر، بدون زود رفتن و با صراحت خواستش را با من مطرح می کرد! در یکی از روزها که تونلی در اتیک شهر بودیم و صبح برای خرید رفته بودیم، مایلر دوباره داشت شروع می کرد که من برای خلاصی از دست او و از راه اتیک کناری شدم تا او را روی خودم قفل کنم که مایلر مزاحممان نشود! اما وقتی دیدم مریم در آن اتیک نشست و دانه اشک می ریخت، باز نهییدم که مریم در طول این مدت از همه رفتارهای شوهرش و واکنش های من مطلع است!



یک لحظه معزم آتش گرفت و خواستم به او توضیح کنم که مریم گریه کنای گفت:

«فصلت عجله لانه نکن... لالایی حرفهای منو هم گوش بد!»

بعد مریم حرف زد، از درها و قصد عایش گفت و از زندگی نکبت باری که چون دچار یک نوع شده بود مجبور به تحمل آن بود گفت:

«مایلر یک زنباره کثافتت... او مثل یک حیوان می منهد، در نظر او زن فقط یک عروسک است برای وقت تلف کردن مردان من در این چهار سال هفته ای دو سه روز خودم به نوبت آناتم حسن می کنم تا او با میهنان رنگ و روایتش خوش بگذرانند!»

با تعصبات و خشم و تحقیر گفت:

«تو چرا این کثافتت رو تحمل می کنی؟»

«من؟ فقط واسه اینکه اگر بخوام از او طلاق بگیرم، چون غریب او در اینجا حاکمیت می شه... لالایی تا ترسم تمام شود - آن وقت باید از این کشور خارج بشم»

حرفهایش که تمام شد دلم برایش سوخته، وقتی می گفتم که نمی ترسم وقتی طلاق بگیرم، به ایران برگردم جوی پدر و مادرم و از بابل خوشنم باشم! اول اینکه از شوهرم جدا شدم - او دوم من از این جهت که ترستم ترسو و نام گفتم!

همگانی که مریم اینها را گفت به طور ناخود آگاه آینده خودم را ترسیم کردم که «آینده من بی مسئله» و بعد به این قضیه فکر کردم که من می توانم ترسو را اقامه بدهم اما به دو شرط: اول، اینکه به خواسته های حیوانی مایلر تن بدم و دوم به بیست لگدمال شدن ترسو مریم!

فردای آن روز، من خبر از مایلر، مریم را برداشتم و سه روز تمام در یک منطقه خیالاتی گذنم با مریم حرف زدم، برایش گفتم و گفتم و گفتم و... تا سرانجام بلور کرد که:

«مریم... خانواده تو نه از تر شوهر می خواهد و نه مگر که... او تنها لفظ شوهرش نورو می خواند... اگر بگویی او تنها باخبر شوند که تو در چه مرحله ای زندگی می کنی، فکر می کنی واکنش آنها چه؟»

و بعد برایش توضیح دادم که «الان من در روز جماعتی با آن حرفی که به من زد، حال ام کرده که چه میانی می اندازد»

حرفهایم که تمام شد مریم گفت:

«سوکول... همیشه منتظر بوم بگفتی مرا حل بدهم»

نگاهش کردم و گفتم: بپم!

لیش را گزید و پاسخ داد:

«مریم... اما قبل از اون یک حرفه صلی با مایلر داریم»

فردای آن روز و همگانی که مایلر با دیگر از آن نوع میهنانی اختصاصی داشت، مریم پلس را به خانه آورد و از او شکایت کرد، من نیز شکایت را در مورد خودم تکمیل کردم و به این ترتیب در روز دادگاه پس از اتمام حکم جدایی، آن دو از هم مایلر نیز به فلت ماه زندان در انگلستان محکوم شد!

ا

پدر و مادر مریم و والین من خیلی راحت تر از آنچه که من و مریم فکر می کردیم حقیقت را پذیرفته بود...

اینکه که دارم این نامه را برایشان می نویسم من و مریم - که هر دو همچنان مجرد هستیم - به صورت شرکتی و با سرمایه آلفا-حسن یک آمیزشگاه درس فایر کردیم و... خوشبخت هستیم!

مشهور ارواره، کوسه عظیم الجثه
دیگری شهر کوچکی در
نیوجرسی را به وحشت
انداخته بود و به کشتار
انسانها پرداخته بود و تنها
یک ملوان پیر متوجه
و خامت اوضاع شده بود، اما
فکر او به هر حال...

را نداشتند و همه جا صحبت از مرگ ناخراش چارلز
و سامان جوان بود. پزشک قانونی رسماً علت مرگ
چارلز و سامان را خونریزی شدید ریه‌ها گزافه کرده
گفته بود و آن روز اول زوفا سال ۱۹۱۶ برای نخستین بار
در تاریخ رسماً علت مرگ یک انسان بر اثر حمله
کوسه ذکر شد. در ساحل نیز همه مردم راجع به این
واقعه غواشگران یا یکدیگر صحبت می‌کردند و در
عصب بودند که این موجود دریایی عظیم‌الجثه چه بود
و از چه نیرهای از ماهیان می‌ترسست باشد.

● توپین حمله

در سال ۱۹۱۶ اطلاعات کمی در مورد گونه
کوسه سفید بزرگ وجود داشت و برای بسیاری تصور
یک ماهی اصغر از لحاظ در اندازه‌ها امکان‌پذیر بود.
اکنون بسیاری از دانشمندان معتقدند که شکارین در
کنار سنگ می‌نهند. پشت حباب توجه کوسه سفید
بزرگ شود چرا که حرکات سریع و غیرعادی دستها
پاهای یک کوسه می‌تواند حتی از فاصله دور
حسابشده‌های ششایی و بیابلی کوسه سفید بزرگ را
تحریر کرده و او را به سوی صحنه بکشاند.

در بهار و تابستان ۱۹۱۶ کوسه جوانی که چارلز
و سامان را به قتل رسانید احتمالاً در سواحل جنوبی و
در اعماق اقیانوس اطلس زندگی می‌کرده است و
بر اثر جریان آب گرم گلف‌استریم این‌گونه سفید
بزرگ نامزد آگاه به طرف ساحل کشیده شده بود.
بر اثر این اتفاق گریسته تنها و گشوده خورد را در
سواحل پر جمعیت یافت و تصادفاً نخستین قربانی او
یک انسان بود. این کوسه که ترواسته بود از شکار
خود سوه جوید و خورد را سیر کند، باز هم سرگردان
به طرف شمال حرکت کرده بود و در بدنه‌ها ظاهر ششم
زویه یعنی پنج روز پس از حادثه کشته شدن چارلز
و سامان دومین حمله خورد را به انسان رسانید. در ساحل
چارلز بودند یکی از کارکنان هتل در ساحل
نیوجرسی، برای یک آب‌تنی طولانی، به داخل
اقیانوس رفته بود که ناگهان چند تن از ساکنان هتل
که در ساحل حاضر بودند صدای فریادهای او را
می‌شنیدند که از دور نفاض کسب می‌کرد. من در
آن نجات غریقان هتل در کشتی مردم از وجود
مشکلی در آب آگاه شده بودند با یک قایق کوچک
به سرعت خود را به چارلز رسانند، زمانی که آن‌ها به

شدند که به سرعت به طرف چارلز در حرکت بود و
تهدید این شیخ از آب بیرون بود و آب را به سرعت
می‌کشفت. فریاد خندار نظاره‌گران به گوش چارلز
نرسید. چارلز به آرامی به طرف ساحل در حرکت بود
که ناگهان سر شیخ از آب خارج شد و دندان‌های
مشتی شکل پای چپ مرد جوان را در محاصره خود
گرفت و فشاری معادل شش تن روی هر سه
سانتی‌متر مربع روی پای چپ این جوان وارد آورد.
نور جانگراش چارلز حتی کسانی را که دورتر از
گرفت و فشاری معادل شش تن روی هر سه
قسمت‌های پا به وحشت بر جای می‌خوردند و
صحنه را مشاهده می‌کردند. چند تن از حاضران در
صحنه شامل دکتر ولسون پدر چارلز به طرف ساحل
و فرقی این حلقه جانگراش هجوم آوردند و در آن
گفتگو شده از خوبی که از پای چارلز می‌رفت.
هر یک قسمتی از بدن چارلز را گرفته و سعی کردند تا
او را از دهن کوسه نجات دهند. از طرف دیگر کوسه
عظیم‌الجثه با لیوی قوی‌العاده‌ای چارلز را در جهت
مخالف می‌گردان می‌کشید و او هم سعی داشت تا چارلز
را به داخل آب فرو برد. تعداد بیشتری از حاضران
وارد صحنه شدند و حتی موش شدند تا چارلز را تا
محله‌های کنار آب بیرون بیاورند اما در نهایت تعجب
کوسه عظیم‌الجثه هنوز دست‌بردار نبود و با اینکه
بیش از نیمی از بدن او از آب خارج شده بود هنوز به
نیرو برای دستیابی به چارلز ادامه می‌داد. تا اینکه
سرمایه‌ها به قدری تعداد کمک‌کنندگان به چارلز
لاریش یافت که ناگهان کوسه از کشتن دست
برداشت و به سرعت به داخل آب بازگشت و از برابر
دیدها پدید شد.

پدر چارلز و چند پزشک دیگر که در صحنه
حاضر بودند به سرعت چارلز را به داخل هتل بردند و
شروع به بازآوردن زنده‌های عقیق او کردند. اما معالجات
مؤثر نبوده و دو ساعت بعد چارلز به علت خونریزی
شدید در بیمارستان پدربش درگذشت. در آن
بعد از ظهر شش‌گانه دیگر یک آب جاضعی که در آن
ساحل تفریحی حضور داشتند جزا شکار در آب دریا

نقل از کتاب
آرواره، ام پیتز سچلی ترجمه، بهروز بهرامی

● هتدار یک سنگ

چارلز و سامان فرزند ارشد یک پزشک به نام دکتر
و سامان و فارغ‌التحصیل دانشگاه پنسیلوانیا به همراه
خاتره تعطیلات روز استقلال را در پلاژ هارون واقع
در ایالت نیوجرسی و در ساحل اقیانوس اطلس به آرامی
می‌گذراند. او در طرف از دواج بود و زندگی خوشی
را برای خود سازماندهی کرده بود. در آن بهمان‌طور
گرم تابستانی چارلز نگاهی به سواحل سفید و آب
آرامی قام داشتند و تفریبت را مناسب آب‌تنی یافت.
چارلز آرام آرام به آب نزدیک شد در حالی که
سنگ و دفای او حتی به هنگام آب‌تنی هم چارلز را درها
نی‌کرد. به رسم معمول چارلز هم شد تا با انگشتان
خود حرارت را در بررسی کند و آنگاه قدم به داخل
آب گذاشت. سنگ او هم به همراه او دست و پا زنان به
داخل دریا پرید.

چارلز جلوتر رفت و زمانی که ارتفاع آب را تا
سب خود حاصل کرد با یک شیشه نیوز به داخل آب
فرود رفت و سپس شروع به شکار کرد. سنگ چارلز هم
همچنان در کنار او شناسی کرده، هنوز چارلز چند متری
در قسمت عمیق‌تر از آب شکار کرده بود که ناگهان سنگ
او سر خود را برگرداند و به سرعت به سوی ساحل شنا
کرد. این اقدامی بی‌سابقه بود چرا که هرگز سنگ
بدون دستور چارلز خودسرانه او را نتوانست گذاشت.
چارلز با ابراهیم سعی کرده توجه سنگ را به خود جلب
کند و او را از پارکشت به ساحل بازدارد اما سنگ به
راهِ خود ادامه داد تا اینکه به ساحل رسید و با دستکهای
سریع قصد شکار کردن پشه‌های غیب بدن خود را داشت.
چارلز که از فریادهای خود نتیجه نگرفته بود خود
نیو قصد بازگشت کرده و با چند دست شکاری آرام خود
را به سمت کم ارتفاع‌تری از آب رساند. در این حالت
او تنها چند متر با ساحل فاصله داشت سنگ او با
اضطراب خاصی به انتظار ایستاده بود و چارلز دلیل
این اضطراب را نمی‌دانست. ناگهان شکارگران دیگر در
اطراف چارلز و همچنین چند تن دیگر که در ساحل
ایستاده و نظاره‌گر بودند متوجه صدای شلیک شدند



● به دنبال شکار

از فرهای مرگ چارلز
برود، قابلهای تکپای
به همرا، ما موران تا
ندان مسلح در سرتاسر
ساحل نیروجسی رفت
و آمد می کردند و
بسیاری از آنان از
تکه های بزرگ گوشت
خون آلود برای جلب
توجه موجود دریایی به
توان طلسم و برای
بنام انداختن این مخلوق
استفاده می کردند اما
نماین این تلاشها بیفرو
بود و شکارچی انسان

محل حادثه رسیدند متوجه شدند که رنگ آب در
اطراف چارلز قرمز شده و یک کوسه عظیم الجثه مرئیا
به چارلز حمله می کند و پس از آنکه قسمی از بدن
او را به دندان می گیرد دوری می ریزد و دوباره به
چارلز حمله می کند.

نجات غریقها به سرعت چارلز را به داخل قایق
المانده و او را به سوی ساحل حمل می کنند اما این
کار هم توانست چارلز برود و نجات دهد و او به
غلت خونریزی شدید که بر اثر زخمهای عمیق
گازهای کوسه روی قسمت های مختلف بدن او ایجاد
شده بود، در گذشت.

بر اثر این حادثه که خبر آن به سرعت در ساحل
پخش شده بود، مردم با وحشت از داخل آب به سوی
ساحل می گریختند و متوجه هتل توسط نگاراف به
دیگر پلاژیهای ساحلی نزدیک هشتاد داد و اولین
هشتاد رسی حضور کوسه در آبهای ساحلی در آن
بمدان ظهر تازه شد.



● مشخص

چند روز پس از حادثه جان نیکولز یکی از
متخصص ترین دانشمندان در محوله زیست شناسی
دریایی تجزیه و تحلیل در مورد حادثه را
آغاز کرد.

نیکولز برای موزه تاریخ طبیعی در نیویورک کار
می کرد و مدیر موزه از او خواست بود تا درباره کشته
شدن یک جوان توسط کوسه در تاریخ ششم ژوئیه
تحقیق کند. غلی رغم گفته های شهود ما، نیکولز
در ابتدا کاملاً نسبت به صحت و سقم چنین واقعه
غیر ممکن بدین بود و استناد داشت که احتمال بسیار
کمی وجود دارد که یک کوسه برای شکار یک انسان
را هدف قرار دهد، حتی برای گزارش روزنامه
نیویورک تایمز او ابتدا نسبت به نظریه حمله یک
نهنگ به چارلز بیشتر علاقه نشان می داد، بدین
نیکولز به بسیاری از مشخصات دیگر نیز دست داده بود
و احتمالاتی چون حمله یک لاک پشت عظیم الجثه و
یا حتی قیل دریایی بیشتر در سر زانها بود.

خود را نشان نمی داد کوسه سفید بزرگ با دم به
سمت شمال به حرکت درآمد و هیچ کس نمی دانست
که او در شرف دست زدن به یک سری حملات متعدد
می باشد که تا آن زمان در تاریخ بشر اتفاق نیافته بود.

● در یک لحظه فاجعه

در طی چند روز بعدی ترس و وحشت به سواحل
نیروجسی حکومت می کرد و سواران پلاژها
تورهای بیسی دست کوسه در اطراف پلاژهای خود در
داخل آب نصب کرده بودند و پلاژهایی که از این
وسيله استفاده نکرد، بودند نیز تحت مراقبت شدید
قابلهای گشتی قرار گرفته بودند. در ساحلی واقع در
پارک استوری یک نجات غریق مشاهده کرد که
شیعی تر داخل آب با دم بیرون آمده به طرف قایق
قابلهای گشتی قرار گرفته بودند. او بلافاصله یکی از پاروها
را از محله آن خارج کرد و محکم بر آن شیب کوبید
و آن موجود به سرعت به طرف دریای آزاد گریخت.
این حادثه باعث شد که حدود صد نفر که در ساحل و
یا در دریا بودند، قرار را بر قرار ترجیح دهند.

هوا روز شنبه هشتم ژوئیه یک ستون پلیس در
ساحل نیروجسی متغیر قایق خره بود که متوجه سر
و صداهای شد و چند نوجوان و کودک را مشاهده
کرد که فریادشان از آب خارج شده و به طرف ساحل
می دویدند و یا صدایی بلند کلمه کوسه را بر
زبان می راندند. افسر پلیس ناگهی به داخل آب
تأخیر و در کمال تعجب سر بزرگ کوسه ای را
مشاهده کرد که در فاصله کمی از مکانی که چدها
مشغول بازی و تفریح بودند از آب بیرون آمده بود.
انگیزی که روزانه نیروی فرانس گزایش
داده بود، افسر پلیس به سرعت سلاح گسی خود را
بیرون کشید و به طرف آب قایق دوید و سر کوسه
را هدف قرار داد و چند بار ماشه را کشید.
کوسه به طرف ساحل در حرکت بود و با اینکه
تا به گزارش افسر پلیس چند تیر به سر کوسه اصابت
کرده بود اما کوسه هنوز حرکت خود به جلو خود را
متوقف نکرده بود. ستون پلیس همچنان شلیک
می کرد تا اینکه گلوله های سلاح گمزی او به اشام
رسید، کوسه برای چند لحظه میووت به نظر
می رسید و سرانجام تکتلی به دم خود تاز و سر خود را
برگذاشته و در آب ناپدید شد.

این حوادث برای چند روز مردم را با ترس
از ساحل نیروجسی تیر کرده بود اما پس از گذشت
چند روز آرامش دوباره بر سرتاسر ساحل حکمفرما
شد و هجوم مردم برای گذراندن تعطیلات تابستانی
به سوی ساحل از سر گرفته شد. بسیاری از مردم
اطلاعی پیدا کردند که از سوی گارد ساحلی منتشر شده بود
و به آنان در مورد سلامت سواحل اطمینان داده بود
دلگرم شده بودند، بعرضه آنکه در این اعلامیهها تاکید شده
بود که کوسهها فزیده هستند. همچنان که مردم
به سوی سواحل هجوم می آوردند، کوسه سفید بزرگ
حرکت خود را به سمت شمال ادامه می داد کوسه مذکور
سرمایه از طریق تلافه ساحل وارد دریای آب شیرینی
شمالی ترین ساحل نیروجسی شد که غمق آب
به شکل غیر متعارف از کاش پیدای می کرد و در برخی
از نقاط حتی به مدت متر می رسید.

بلیه در صفحه ۲۷

معروف است که روزی احمد بن حسن حسینی وزیر خزان و بنامی ابراهیم موره غیب سلطان محمود قرار گرفت و سلطان قصد کرد او را بر یکار کند بر این بار مشورتی کرد که یکی از آن جلسات ابوصبر را بر او ابوصبر بر او می خواند مشوره ای که در آن شرکت داشت نوشته است.

سلطان از من پرسید: «ایا هر هیچ کتابی خوانده ای که وزیران عیش و نشاط باشند؟» گفت: «ببین چیزی خوانده ام. ولی خوانده ام که هر کسی طلب و مستطاب وزارت یا پیشامد باشد باید است. زیرا هیچ پادشاهی بی نیست در فرمانروایی خود شریک داشته باشد و بی نیست خیل کند که هر کسی در خورش فرمان دهد یا روی عرضش حرفی بزند. به همین جهت هر کجا به کسی وزارت دهند حتی اگر آن شخصی ترش از عزیز باشد بعد از یک هفته یا درستی می شود و می تواند تا خورشش و او را از سر راه برانداده سلطان محمود در خواب ابوصبر گفت: «اینچه می گوئی درست است. ولی احمد حسینی یک عیب دیگر هم دارد و آن این است که چون در کودکی با من صغری بوده و احوال و عادات مرا می داند، به چشده او یک سبک می نامیم و به در محافل امرا می کند.»

روزی که این گفت و شنود میان سلطان محمود و ابوصبر متشکل انجام شد تقریباً ۹۰ سال از ظهور اسلام و چیزی حدود ۴۵۵ سال از وزارت ابوسله خلال که است و ولی ابوصبر میانه گامی را بر زبان آورد به واسطه مطالعه اش از تاریخ به عوی با خودی و خصالت خلفا و سلاطین و همچنین سروش و زردا آشنایی داشت و همچنین سلطان محمود که چنان سخنانی گفت از متشکلی یاد کرد که خلفا و سلاطین پیش از بهار آن بودند.

از مجموع این گفتگو و حوادث متعددی که قبل و بعد از آن به وقوع پیوسته به عوی می توان دریافت که اغلب به قدرت رسیدگان تاریخ چون قوت به نیروی نظامی و تکررات جهادگیری متکی بودند و دانش کشورداری نداشتند. بعد از به قدرت رسیدن و تکیه زدن بر مستند حکومت خیلی روز متوجه می شدند که توانایی حفظ آنچه را که به دست آورده اند ندارند. همین جهت می گزیدند تا از باری و معاونت فردی آگاه و مطلع و امور سیاسی بداند بگریزند و به این اعتبار معمولاً یکی از دوستان قدیم خود را که با وی و تفکراتش آشنایی کامل داشتند برای این کار انتخاب می کردند و در نتیجه کار همان چیزی می شد که بر گفتگوی سلطان محمود و ابوصبر موره اشاره قرار گرفت.

در چنین شرایطی، وزرا به هر کاری که دلشان می خواست دست می زدند و به پشتپاوی وابستگی با عنصر قدرت داشتند یا نداشتند بسیاری برای خود می ترسیدند که طمع آنها به این پیکار می کشید و از هر فرصتی برای بدگویی از وزیر استفاده می کردند، کما

اینکه دیوچه احمد حسینی نیز از سلطان محمود طربی نقل است که گفت: «و این احمد مردی است گامی کار دیده و کار آزموده و هر کار را بداند. مرا می پرسد می دارد اما مسئول زبانی دارد و من اگر با او مدارا کنم آن روزگاری که حسینی روزی هستد با من دشمن می شود.»

خلاصه بر این تالایی که در عزل جیس تبعید و حتی حسینی از دورا میز پریده گاهی عوامل دیگری نیز بر سروش و زردا تأثیر داشته و وقتی به مجموعه تاریخ ایران نگاه می کنیم می بینیم که تقریباً اغلب وزرا سروش داشته اند.

با نگاهی به تاریخ مروجه خواهیم شد که اگرچه طبق اسناد و مدارک تاریخی، خلفای راشدین و خلفای بنامیه بر نظام روحی و قلبی و مسوولیت های خود را به همه، بجز یکی گذاشته و به اصطلاح دارای معاون و دستیار بوده و ولی هیچ کدام از آنان به طور رسمی عنوان وزیر نداشتند و بنام گواهی اسناد و مدارک معتر تاریخی ابوسله خلال اولین کسی بود که بر اساس طلب و عنوان وزارت یافت و به وزیر احمد معصوم شد.



وی که از اهالی کوفه بود هنگام پیام ابوسله به بعضی مبارزه با نامیه پیوست و برای این منظور به خرمیان رفت و سپس رحلت یافت. برای شرح دعوت عباسیان کشید و در نتیجه به صورت یکی از چهره های سرانجام حضرت درآمد.

اما قبل از آنکه حضرت نبض بیروز شود برای او ترتیدی به وجود آمد و کوشید تا خود را به آل علی نزدیک کند و از بس خلافت آنها را هموار سازد. گرچه خیلی تلاش کرد تا این کار محرومانه انجام شود ولی وقتی عباسی و طبرستانی آنها بر حیران اندیشه او قرار گرفتند و به همین جهت نیز در سال ۱۲۴ هجری قمری وقتی خلافت به عباسیان انتقال یافت و سلاجق برسد قدرت نسبت به پشترانه سلاجق دعوات ابوسله و زردا خود را به او داد اما تحول مدت زبانی از این موضوع نگذشته بود که ابوسله فرارند از وی با اطلاع ابوسله و به روایتی توسط ابوسله وزیر خود را به قتل رساند.

تیرمکه چگونگی کشته شدن ابوسله نقل است که برای شب وقتی از ناز خلیفه به حاله خود بر می گشت ابرائی که توسط ابوسله تحریک شده بودند، بر سرش ریختند و او را کشتند و ردو به قتل شایع کردند که ابوسله وزیر عیض خوارج کشته شده است.

دیگر وزیر طلبی بی عیض که مانند ابوسله به خاطر دوستی علویان دچار مشکل شد عبدالله بن یعقوب زردا بهی عیض بود که وقتی مهدی فردی علوی را به وی حیرد و خواست تا او را به قتل برساند

شدالله آن شخص را آزاد و لشوق به فرار کرد. خلیفه علوی در جریان این کار وزیر خود قرار گرفت و او را معزول و محبوس کرد و آن وزیر شیعه تا هنگام خلافت هارون الرشید در زندان بود پس از آن هم به مکه رفت و محبوس شد تا در گذشت.

هارون الرشید هم مانند پیشگامان عباسی به وزیر کفی متعهد شد و حتی که در حق عیض روا داشته هر چه کفی پوشیده است و اما به مصداق معروف است: «در پندش فروخته خمار خود هم با هر جای پدر گذاشت و با کشتن و زهر دادن فضل بن سهل نام رشتی را خود بر جای نهاد.

علی بن احمد معصوم عیض هم که در زندانی با شکایت بود. زیرا علی رغم آنکه خدمات زیادی به کفی عیض کرده در سال ۲۶۹ هجری قمری موره نیز و غلبه قرار گرفت و از وزارت معزول و محبوس شد و تا زمان مرگش در سال ۲۷۲ زندانی بود.

اما عیض زردا بی عیض این مظهر از جمله کسانی بود که بعد از مرگشان شهرت بیشتری یافت و علت نیز آن بود که در دوره خلافت به عیض القشدر ظاهر و زلفی منصب وزارت داشت. اما سرانجام در سال ۲۷۹ هجری قمری توسط زلفی از کار بر کنار و زندانی شد و در زندان ابتدا دست و سپس زلفی را بریدند و به همان حال ایستاد تا اینکه در سال ۲۷۲ هجری قمری درگذشت.

علی بن عیض زردا القشدر نیز سروشی بهتر از هشتاد دو داشتند. او که در تاریخ به این جراح نیز شهرت دارد و اصالتاً ایرانی بوده و مردمی دانسته بود در سال ۳۰۰ هجری قمری از سوی المصطفی به وزارت منصوب شد و از اولین فرماندهان سرزمینان فارس به آنفکری امرای مثل مکتب بود.

در شرح احوال وی نوشته اند که مردی عیندار و خدایتس بود معصیت کرد و کرامات متعددی به او نسبت داده شده است. با این حال چهار سال بعد از آنکه وزارت یافت موره غیب واقع شد و به زندان رفت. سپس او را به مکه و از آنجا به معاویه تبعید کردند و در وضع قاحل ۳۱۲ هجری استنبار داشت. ولی بعد از برکناری مقدر و روی کار آمدن القصر مجدداً به وزارت منصوب شد.

وزیر دیگر القاهر محمد بن قاسم بود که اگرچه آخر و عاقبت چون بسیاری از وزرای دیگر داشتند. سروش است و سبیل جرات غیر اعتدالگیز است. در کتاب تاریخ بعد از آنکه دربار مستحکمه وی احمد است که او در زمان وزارت آثار بد و سری را زندانی کرده و برای آزاد کردن آنان وجه زیادی و مطالبه کرده و برای آنکه زور به مقصوره نائل شود تلاش مستور می داد تا پس از مقابل چشم پدر شکنجه کنند.

بعد از مدتی زلفی که همراهی بر نظام خراسان وزیر نداشتند نامانی به یکی از فرمانان نوشته و سه هزار درهم فرض گرفتند. و خواستند تا به وزیر تقدیم کنند. اما وی از قبول آن خودداری کرده و گفت: «ولا که دستور قتل منامه دیگر وجه فایده ای ندارد و صبح فردا جلاش را می فرستد تا شاره به قتل رساند.»

به نوشته کتب فرج بعد از شده برای او که این قصه و غنداش را داده بود هرگز از فراموشی نبرد. زیرا همان شب موره غلبه خلیفه قرار گرفت و خلغ شد و وی را به حبس انداختند و بعد از آن قفس سه روز زنده بود!

مناوره تحصیلی

یگانه اسامی ۱۵۲۱

مناوره خانوادگی

سه روز، از ساعت ۱۲ تا ۹

مناوره حضور

با تعین رتبه لای

مناوره کارشناس

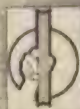
در اطراف دانشگاه تهران (مناوره)

سید حاجی (کارشناس روان شناسی)

چمن پرویزی (اروان و پزشک)

فرزانه صدف (کارشناس ارشد روان شناسی)

لادن اصلی ۲۲۶۲۵۰



امید به معجزه

تا اتفاقاً ما را برای آن که در این اتفاق افتاده به حساب اصلیت و سابقه جوانی نگارید بلکه به عنوان واقعیتی که هستی ذهن و فکر و زندگی را تحت تأثیر قرار داده است و در اوضاعی است.

این معجزه باشد.

تا دختری نوزده ساله و دانشجو هستم. مدتی قبل روی شپش و میج جلد و برخی نهاد روی شکم و دوش با پوست جمع شده بودم به طور اتفاقی با پسری آشنا شدم، ظاهراً اول فقط دو حد بگذاشتی ساده بود ولی بعد از مدتی متوجه شدم که فعلاً به او حق استعاضه این بود که با هم فرار و فرار

عواملی که از پیشرفت ما می دارند

- دانش آموز رشته پیش دانشگاهی در رشته تجربی هستم. با توجه به اینکه در سال تحصیلی مهم و سرگشته سازی قرار داریم و در برهه ای بیسی علاوه بر قبولی در پیش دانشگاهی در آموزن ورودی دانشگاه ما شرکت کنیم از نظر پیشرفت درسی چندان وضعیت مطلوبی ندارم و دچار سستی و کم کاری شده ام. می دانم که عوامل مختلفی دست به دست داده و مرا از پیشرفت باز داشته است...
- چه عواملی؟ می توانید بیشتر توضیح دهید؟
- بهر و ملزم مرا تحت فشار می گذارند که حتماً باید اسامی در کشور و سراسر قبول بشود. آنها دائماً سرزنش می کنند و مرا با تقوایی که در دانشگاه قبول شده اند مقایسه می کنند، دوستام مرتباً در کشور می خوانند که ما نمی توانیم از سد کشور اسامی بگذریم یا همه اینها سبب شده از نظر روحی افت کند و امروز گران می بیشتر شود...
- با آنکه وقتدار و روشی که خانواده در این مورد

کدامتیم همیشه به هم وفادار باشیم و بدون اینکه مشاوره هایمان را در جریان قرار دهیم از آینده و نامه ها و روزنامه های شریک زندگی مان سخن گفتیم. من فرقی در این افکار پر دم و کمالاً طبعی است که انتظار داشته باشم هر چه زودتر از من خواستگاری کند اما...
• اما منطقی معمول این نوع وابستگیها از عقب کشید و تا به ندرت می گوید. من در همان خیالات بودم که بعد از مدتی متوجه شدم واقعیت چیز دیگری است و کمالاً سره شده و دیگر علاقه ای به من ندارد. هر چه بایشی را جوابا شدم چیزی نفهمیدم جز اینکه می گفت در این خیالی زده است که زیر تعهد بروم می خواهد مثل دوستش خوش باشد و جوابی نداد. با این حال تا مدتی دل به معجزه بسته بودم و دعا می کردم یک جوری مساله حل شود ولی خبری نشده در حال حاضر به شدت افسرد و مانوس و امید به زندگی ندارم. بطوری می توانم خاطراتش را از ذهن پاک کنم؟
• آشنایی اگر با هدف از خروج شروع شده باشد بعد از مدت کوتاهی به خواستگاری رسمی و از خروج به بکسر شدن تشکیل می انجامد و ولی معمولاً این گونه روابط و احساسات که بیشتر در سن جوانی بروز می کنند تحت تأثیر افکار و احساسات تغییر پذیر و زودگذر است و اینها گاهی به نفع و ضرر منجر می شود. چندی که آسیب رسان و بازدارنده هم باشد و فلسفه روحی و روانی بسیاری هم ایجاد نماید.
تا به ندرت است است. من در حال حاضر بیشتر از خودم ناراضم و اینکه چرا به یک رابطه نازد و من نتیجه که طالبی هم داشتم و می توانست مرا در خوشی غرق کند قل منضم.
• با همین افکاری که کسب کرده ام می توانم برای آینده با آنهایی بیشتر تصمیم بپر و درست تر و بگریزم و از چهار پند و مباد و اطرافیان استفاده کنید.

پیش گرفته نازد است ولی شما می توانید با ترک این موضوع که آنها از روی دلسوزی و خبرخواهی و نگرانی برای آینده شما چنین می کنند از ناراضی و دلخوری خود بکامی و تلاش خود را در جهت رسیدن به هدفان مشترک نماید و عقب ماندگی درسی را را هم جبران کنید. مطمئن باشید تلاش و کوشش بیشتر شما در برابر فشار و برخورد آنها مؤثر می افتد و شما نیز با احساسی رضایت از خود و در نتیجه دوست به حال و روحیه بهتر می توانید شاهد پیشرفت در مطالعه و برپایی درسی نال باشید.
• با آنکه در طول تحصیلات تیرمندی شاگرد مستر بود ولی خانواده ام به تقابل مثبت گذشته هر چه می کنند و تأملاً ملاقات و حتی تهدید می کنند و خط و نشان می کشند، آنها از اینها با من سبب سرعادت به طوریکه که می توانم به دوستام نظر کنم نه می توانم برانده و قلم داغوا را از او بیرون بدم. فشار آنها بر من قابل تحمل شده از طرف من به فردی علاقه مند شده ام که از خانواده من حمایت می کند.
• همان طور که گفتیم آنها از کم کاری و عدم پیشکار شما از روزه می شوند و حسن و کوشایی نشان می دهند ترغیب رفتار و احساسات در روابط شما و اولین تأثیر می گذارد و نباید این را از یاد ببرید.
اما در مورد علاقه مند شدنشان باید گفت چنین احساساتی در موقعیت سنی شما طبیعی و رایج بسیاری



حالا به خوبی متوجه شده ام از روی احساسات و ششیت نمی شود با دیگران طرح دوستی داشت. تا بزرگ دارم در برهه وضع روحی ام چه خوب باشد یا نه؟
• شما چقدری نازد است جز اینکه واقعیت را بشیرید و به تدریج آن را در فضا حاکم کنید، گذشت زمان شما را پاری خواهد کرد و توان روحی را به شما بازمی گرداند به شرطی که به خودی خود درون متعلقه باقی بچانه کنید. برای حفظ روحیه و نشاط بیشتر به کارهای مورد علاقه هنری و تفریحات سالم و ورزش بپردازید و از مطالعه دروس دانشگاهی نیز غافل نشوید و گفتگو در جمع صمیمی خانواده را فراموش نشوید.

افراد پیش می آید و با توجه به اینکه در مرحله ای از زندگی هستید که هنوز با رسیدن به استقلال و برای ازدواج واقعی طولانی در پیش دارید و در حال حاضر مشغول تحصیل هستید و در این مرحله آزادی و ارزشی فوقت تحصیل و کسب مدارج علمی است. مستطاً لازم است تجربه و دقت خود را در این موضوع جلب کنید و خودتان را درگیر احساسات و آسین و زودگذر دوران جوانی نکنید به ویژه در اتصال که داشتن تمرکز فکری و عدم وابستگی یکی از عوامل مهم موفقیت در امتحانات و آزمونهایی دروس دانشگاهی می باشد.
• به ندرت است از راهی نان معیشت از صحبت های شما این طور ترک می کشم که اولویت کنونی زندگی ام تمرکز بر مطالب تریس و تلاش کسب تحصیلی است و این علاقه می توانم دوام داشته باشم و یاد داشته باشد.
• همین طور است حسن اینکه در این سن خواسته ها و تمایلات جوانان چندان ثباتی ندارد و آنها در مراحل بعدی زندگی همیشه امکان برخورد با موقعیت های جدید را خواهند داشت و معین آن است که اولویتها در نظر گرفته شود و اوقات گرانبهای زندگی بیهوده هدر نرود.

نقشه در ذهن

قطب یک مادر سخت‌گوش و دلسوز می‌تواند ضعف و بیماری فرزندش را
قدماً به قهقریو خاری‌آلوده کند، کاری که دورونی چیز کرد.



تلف می‌کند، اما دورونی حاضر به قبول این نظر
نیوه، او به هوش پسرش ایمان داشت، در این میان
عشق و علاقه استغفوره به مترو و نقشه‌ها تنها
ادامه یافت بلکه قوی‌تر شد.

چند بار در جیب حرکت در مترو دورونی متوجه
شد که پسرش اینستاگرام را قبل از رسیدن به آنها نام
می‌برد و آهسته آهسته متوجه شد که استغفوره
نماینی نوقفا و اینستاگرامی‌ها را می‌شناسد، در
مدرسه نیز در دفتر مخصوص تکالیف مدرسه‌اش،
استغفوره فقط نقشه‌های ذهنی از خط سیر مترو
می‌کشید و معلوم می‌کرد که توجهی به علاقه استغفوره
نداشت از این همه می‌نوجهی که سست به درس و
تکالیف شل می‌داد به جوش می‌آمد و سرانجام
گرفتارندگان مدرسه از دورونی خواستند تا دیگر
پسرش را به مدرسه آنها نفرستند.

دورونی که قصد هیچ عنوان فرستادن
استغفوره را به مدرسه خصوصی داشت، به
اقتراض شدیدی دست زد و از گرفتارندگان مدرسه
خواست حداقل تا پایان دوران دبستان اجازه استفاده
استغفوره را از مدرسه بدهند و حتی تهدید کرد که
موضوع را به دادگاه خواهد کشاند، تهدیدها و تلاش
سخت دورونی سرانجام نتیجه بخشید و استغفوره را
پایان دوران دبستان را در همان مدرسه گذراند بدون
اینکه گرفتارندگان مدرسه متوجه مشکل واقعی او
بشوند.

دورونی خوب می‌دانست که فرزندش غیبتی
است، چرا که بسیار ساکت بود خطوط چهره‌اش
کاملاً بی‌تفاوت باقی می‌ماند و هیچ واکنش عاطفی
از خود نشان نمی‌داد و تنها در مورد مترو و نقشه بود
که بدون آنکه در واکنش‌های حسنی خود تغییری
ایجاد کند تعجب و نوازی خاری‌آلوده پیدا می‌کرد.

* دیورسک و شامایی مشکل

دورونی استغفوره را در آغاز مقطع دبستان به
مدرسه «کندی» برای ناهنجاری برد، این یک
مدرسه خصوصی و دولتی بود که دارای کسب‌وکاری
مخصوص برای دانش‌آموزان ویژه با قابلیت‌های
ضعیف و یا با فقدان برخی از قابلیت‌ها بود و
دورونی امیدوار بود که مشاغل و گرفتارندگان
روزی به این مدرسه قدیمی بی به مشکل پسرش
برسد و استغفوره برای او قابل شوند تا کالسی‌ها و یا
دیج‌کی‌های او مشخص گردد و دانش‌آموزی پسرش
امکان‌پذیر شود.

معلم دورونی درست بود، چرا که متخصصان
مدرسه به سرعت مشکل استغفوره را تشخیص
دادند، استغفوره مثلاً به اوتیسم «Autism» بود،
اوتیسم یا اختلال‌های اجتماعی، یک ناتوانی مغزی

داشت و در سطح علمی
رکت و آمیختن با مترو به
محل کار و رفتن با مترو
انجام می‌شد، استغفوره
کوچک نیز اغلب اوقات به
همراه مادرش به محل کار او
می‌رفت، استغفوره با اینکه
بسیار ساکت و درون‌گرا بود
اما به محض دیدن مترو
هیجان فراوانی از خود نشان
می‌داد، این علاقه به حدی
آشکار شده بود که کارکنان
مترو و فروشندگان بلیت نیز
با او آشنا شده بودند و به
محض دیدن استغفوره در
کنار مادرش با او خوش و
پیش می‌گرفتند، اما استغفوره
توجهی به آنان نداشت و
فقط بی‌میلانه در انتظار
سوار شدن بر مترو بود.

در کنار مترو سوار می‌شد
استغفوره سست به پدیده
دیگری بر علاقه او نشان
می‌داد و آن نقشه بود، او در

داخل مترو در بالای انتظار به شامی نقشه‌ها خیره
می‌شد، مادرش ابتدا تصور می‌کرد که استغفوره
کوچک به رنگ آمیزی نقشه‌ها توجه نشان می‌دهد
غافل از اینکه جریان دیگری در کار است.

* آغاز مدرسه

استغفوره در همان اولین سال دبستان دچار
مشکل شد، او ساکت و بی‌اشاره می‌نشت و هیچ
نوجوی به معلم و یا سایر همکلاسی‌ها نداشت، تنها
چیزی که توجه او را در کلاس جلب می‌کرد نقشه‌ای
بود که روی دیوار بود دورونی نیز متوجه شده بود
که استغفوره با فرزندان دیگرش تفاوت دارد، او حتی
علاقه‌ای به بازی و تفریح با خواهران و برادرانش
نشان نمی‌داد و اغلب اوقات تنها و بی‌توجه در
گوشه‌ای می‌نشت و نگاه خیره‌ناش را برای ساعت‌ها
به گوشه‌ای می‌دوخت.

دورونی امیدوار بود که شروع دبستان و حضور
چهاره‌ای حسن و سال‌نویسی‌ها باعث شود که در میان شکل
چنین شده و استغفوره در مدرسه هم به همان شکل
رفتار کرده، اولیای مدرسه که تصور کرده بودند
استغفوره از غفلت و هوش ناقص برخوردار است چند
بار دورونی را به مدرسه فراخواندند و به او گفتند که
پسرش قادر به تحصیل نیست و او فقط وقت خود را

* استغفوره چیز

استغفوره یکی از پنج فرزند دورونی میسر بود
دورونی و شوهرش مانند اکثر خانوارهای سیاحت
پرجمعیت بودند و زندگی در شهر پرباهای شیکاگو
حتی برای یک نفر بسیار دشوار است، چه رسد به
اینکه خانواده‌ای هفت نفره سعی بر بقا در شیکاگو
داشته باشد، معاینات آموزشی و شغلی در شیکاگو
هم مانند بسیاری از شهرهای بزرگ دیگر به شکل
گیرم‌بسته‌ای تعلق به شیکاگو است، مشکلات بسیار
خانواده‌ای سیاحتی با فقر و مشکلات بسیار
سست به گردید هستند، خانواده میسر نیز بر همین
روال زندگی می‌کردند، فقر باعث شده بود تا آنها
حتی برای به مدرسه فرستادن فرزندانشان دچار
مشکلات عدیده شوند، در میان کودکان دورونی که
علاقه مفرطی هم به آنان داشت، استغفوره یک
استثنا بود، او همراه ساکت و غریب در خانه بود، تنها
پدیده‌ای که در او هیجان ایجاد می‌کرد مترو بود.

او از زمانی که بسیار کوچک بود عاشق مترو بود
و تنها تقاضایی که از مادرش داشت و آن را بر زبان
می‌آورد مترو سوار می‌بود.
شیکاگو یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان است و
چهار گوشه آن با مترو، چه در زیرزمین و چه در روی
آن به یکدیگر متصل شده است، دورونی اوتیصل

است که طبق آن شخصی مبتلا به رن خون خود فرمائهای
موصوله را در محوش تغییرات غیرعادی می نماید.
برای مثال به این نقصان از راهیروستیک (Autism)
در عموماً می نامند، آنها در برابر اطلاعاتی که از
بیگانه اطراف می گیرند واکنش های کاملاً
غیر معمول نشان می دهند، در برخی از موارد این
واکنش بسیار ضعیف تر از سطح حد معمول است
بر بعضی از موارد واکنش مذکور بسیار قویتر
می باشد.

این نقصان از کودکی و یا زود تولد آغاز می شود
و معمولاً از هفت تا سیزده سالگی قابل تشخیص
می باشد، در بسیاری از موارد شخص مبتلا قادر به
تجزیه و تحلیل واکنش های بسیار ساده خود نیست،
برای مثال از پستان بند گفتن یا از بیا کردن آن
ناخوان است؛ اما همین شخص می تواند پاسخ
مشکلاتی در مساله جبری را در ذهن بیابد و در
کتابهایش مدت یابی کند، ضمن آنکه از واکنشهای
احساسی و عاطفی نیز کاملاً بی بهره است، در
مجموع زندگی با یک اویستینگ کار ساده ای
نیست؛ بلکه او حتی قادر به ایجاد سازه های نظم در
زندگی اش نمی باشد.

استانفورد جیمز نیز همین مشکل را داشت، در
دیرستان پس از تشخیص بیماری اولیوی مدرسه او
را به بخش ویژه دانش آموزان اویستینگ فرستادند.
در این بخش مشاوران متوجه گسره ها و ویژگیهای
استانفورد شدند. او مانند بسیاری از اویستینگ ها
واکنشهای احساسی از خود نشان نمی داد و مرده
و شریک و یا انتقاد به شکل ملاحظیه برخورد می کرد؛
یعنی اینکه باید گرفته بود شریک را دوست نماند و او را
انتقاد برای آینده بهره بگیرد؛ اما یگانه حالتی
اویستینگ ها بی روح و خالی نمی باشد، همچنین
در بخش ویژه با کمک دورویی سورلان به واکنش
عمیق و قوی اویست به تشنه های می بردند.
استانفورد که قادر نبود بدون کمک گله های را
روی نکته سیاه بنویسد با یک نگاه به تشنه ای
معتوبان آن را ناملاً در فتن جانی می داد و بلافاصله
می توانست نامی تشنه را بدون کم و کاست رسم
کند، در حقیقت او حافظه دیداری (Memory
Visual) بسیار پیشرفته ای داشت که از زمان
کودکی از این موهبت برای خواندن تشنه های مترو
استفاده می کرد، در بخش ویژه شهرستان متحصصان
تلاش نمودند تعداد ویژه او را تعیین به حربه ای برای
پیشرفت اهداف تحصیلی اش بمانند در حقیقت چنین
حافظه ای سبب شد تا او بتواند در تالیفاتش اثر
کالایزه کند و آنها را در تیرس ویژگی خاص خود
قرار دهد.

•• نایبه تشنه ها

تجربیات مؤثر لفظ و استانفورد جیمز با تمام
مشکلاتی که داشت، در سال پایانی دبیرستان
توانست در میان ۲۵۰ دانش آموز، اعم از عالی و
استثنایی، به رتبه چهل و هفتم قرار تاحصیل خود و
افتخار بزرگی برای خود و خانواده اش به دست
یاورد، در آن آخذ نایم که خود به نتایجی برای

شخص اویستینگ معجزه به شدت می رود. او
توانست بر فائده علاقه خود به نقشه ها یقیند، هر
این میان دورویی کمک بزرگی برای او بود، او هرچه
نقشه شیکاگو را اعم از قدیم و جدید که دستی به
آنها می رسید برای پرسش تهیه می کرد؛ خبره گی
استانفورد به نقشه شیکاگو چهل افزایش یافت که
مادرش را و او را برای شرکت در کنکور دورویی برای
استخدام در سازمان حمل و نقل شیکاگو نوشت، و
این نقشه بود که در تماس شهرهای بزرگ
فرمانداران بسیاری دارو دستور معلومات منطقه ای
و شهری بسیاری است.

در این شغل شخصی در مرکز حمل و نقل عمومی
شهر که مرکب از خطوط مترو، قطار داخل شهری و
اتوبوسهای شهری است می نشست و باید به سامان
سؤالهای خیل عظیم مردمی که قصد طی طریق از
نقطه ای به نقطه دیگر را دارند، به سرعت و دقت
پاسخ دهد، یعنی باید به پرسنده بگوید که برای
رسیدن به مقصد کدام مترو را حاضر شود پسین کدام
اتوبوس را مورد استفاده قرار دهد و در آخر هم چه
مقدار احتیاج به پیاده روی از کجا به کجا دارد، البته
در برابر فرد زاهد کانیسوری قرار دارد تا او بتواند
به سرعت بسیاری از ارتباطها را پیدا کند؛ اما با این
هم بدون معلومات کافی درخصوص نقشه ها و
آشنایی کامل به منطقه و جابجایی و کجیه و
پس کوچها، انجام این وظیفه به نحو احسن
امکان پذیر نیست.

•• آزمون

استانفورد جیمز در کنکور مذکور که به هر دو
شکل کنی و شفاهی صورت گرفته شرکت کرد.
مرکز حمل و نقل شیکاگو تنها به پنج نفر نیاز داشت
۵۲۰ نفر در امتحان ورودی شرکت کردند، البته یک
دلیل این اشتباه حقوق و مزایای استثنایی
درخصوص این شغل می باشد، دورویی پاسخ امتحان
ورودی را توسط نامه دریافت کرد و زمانی که نامه
را درجین فرمانبردار و خواهران استانفورد گشود
بی اختیار فریادی بلند کشید، استانفورد با مره کامل
و بدون هیچ خطایی رتبه نخست را به دست آورده و
استخدام شده بود، بدین ترتیب استانفورد جیمز در
سال ۱۹۹۵ در مرکز حمل و نقل شیکاگو به عنوان
راهبانی شهری مشغول به کار شد؛ اما زمانی که
مسئولان مربوطه از بسیاری استانفورد آگاه شدند
تلاششان را به استخدام او را از دست یافتند اما
فردیگی دورویی و اطمینانهای که او به شخصی
شهرای شیکاگو داد مؤثر افتاد.

آنها به مانند که استانفورد با پاسخهای اشتباه
موجب ضرر و زیان هفتکته به شرکت داشت که شهر
شده اما دورویی برای شهرای شیکاگو رتبه را از شهر
تقاضا کرد که به دستم یک محدودی زمانی برای
آزمایش استانفورد قائل شوند و حتی در صورت
مشاهده یک اشتباه از استخدام او پیروی کنند، از
این آزمایش نیز استانفورد مویله بیرون آمد و
مشغول به کار شد.

•• کارمند نمونه

تنها پس از دو سال اشتغال در سال ۱۹۹۷
استانفورد جیمز پیشترین تعداد پاسخ را در یک سال
به مردم داده بود و بدین ترتیب سرعت و دقت
استانفورد سبب شد تا در پایان سال ۱۹۹۷ او از جانب
سازمان حمل و نقل عمومی شیکاگو به عنوان
راهبانی سال انتخاب شود و ضمن دریافت مبلغی
کالان به عنوان جایزه به ترفیع نیز مایل آید و به
عنوان حریرست منطقه ای راهبانی انتخاب شود.
او اکنون پنج سال از اشتغال استانفورد، جیمز به عنوان
راهبانی و نقشه خوان می گذرد، کلیه مرئوسیت
استانفورد جیمز در آن است که او برای راهبانی
مردم از کانسیور استفاده نمی کند، بلکه نامی نقشه
مردم و جابجاییهای شیکاگو را در این خود به خوبی
ترسیم کرده و اکنون به عنوان مشهورترین راهبانی
سازمان حمل و نقل شیکاگو معروف خاص و عام
می باشد.

•• مشکل همچنان باقی!

با نامی این تفصیل به نام موقتیهایی که
این شرکت لایبر سیاهوست و اویستینگ شیکاگو
کسب کرده از هوز مشکلات مخصوص به خود را
دارد، در ۲۲ سالگی او نان آور اول خانواده است، اما
هنوز توان خرج کردن حتی یک دلار از خانواده و
مادرش ندارد؛ مالی او را به عهده مادر استانفورد می
هنوز قادر به افزایش ریش خود و یا اگر زدن بند
گفتنی نیست و باز مادرش این کارها را برای
تجاری می دهد و امیدوار است که روزی خود را بتواند
از عهده کارهای شخصی اش ببرد.
دورویی از همان آغاز استانفورد را باور کرده در
کنشش بود و هنوز هم علاقه عجیبی به این پرسش
دارد و نگاهش به او سمل از عشق و علاقه است،
دورویی با کلیه سلاطین و معضای انصافی ها
جنگیده و نگذاشته حتی از استانفورد ضایع شود و
هم اکنون هم برای و معصم به بودن در کنار پسرش
اندام می دهد.

او معتقد است که ارتباط میان او و استانفورد
چنین درای مادری و فرزند است و یک رابطه
مقدس و آسانی است و چنین رابطه ای فرکز
گشتی نیست، زمانی که فریادگری از استانفورد
جیمز پرسید: «این موقتیهایی خود را از هم با وجود
چنین شرایط بسیار سخت و غیرممکن مدتی چه
چیز و یا چه کسی می نامی؟» او در حالی که همچون
غمیخته با چهره ای بی اشتا و چشمانی بی حالت به
لفظهای خیره شده بود، با اجتن کاملاً می احساسی
پاسخ داد: «بایدم و من او را خیلی دوست دارم،»
در این چنین لحن سخن یک اویستینگ بود
نگاه نکته ایگ اویستینگ بود حالت هم حالت یک
اویستینگ بود اما در انصاف و در نورمتهای ذهن
استانفورد جیمز پامی بود که اشک را از گونه های
دورویی سرازیر کرد.

یوگولف از روزنامه شیکاگو تریبون
ترجمه: دکتر بهمن بهرزی

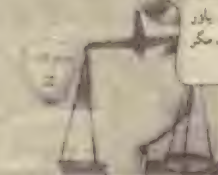
از رشتین مختاری

«... گفتم دیگر نوبی آن خانه نمی‌مانم. پاور کنت حتی تحمل یک روز بیشتر را هم نتوانم. مگر من از شگ شستم که این همه حرف را تحمل کنه؟»
«چند سال از ازدواجمان می‌گذرد؟»
«هشت سال.»
«چند هم دارید؟»
«نه خانم. تو هم نزدیک به ۶۹ سال دارد، چطور شد که با او ازدواج کردید؟»
«گفتنی چه فایده دارد؟ خانم، شما هم پاور نمی‌کنید. حق هم دارید. خدا شایع است که فقط به خاطر خودش زن او تنده ولی کی پاور می‌کنه؟ بچه‌هایش که چشم دیدم را نداره. خانواده خورده هم که بر توقع، متدهام معطل. اصلاً دلم می‌خواهد سر به پیمان بزنم، همه‌جا جهنم شده، امروز هم که ادمم دادگاه می‌رسه اینجا هم جهنم است، نگاه کنید، همه دیوانه شده‌اند! از صبح هر گشتی برآم حرف می‌زنه انگار دارد قصه تعریف می‌کنه. سرم دارد می‌ترکونه.»

«خود شما چه؟ زندگی شما هم مثل لته‌هاست؟ آه‌های بد باره و فرشته‌های خوب؟»
«لعنته زبید خاتم، راستش را می‌گویم اما به شرط اینکه حرفهای من را بدون هیچ فضاخری جاب کنید.»

«هر چه شما بخواهید.»
«آشنایی من با آلفسلفی از پوششگه شهروند شروع شد. یک روز برای خرید رفتم آنجا. مصطفی هم کاری داشت و به آنجا آمده بود. یک بر خورده گفتا و یک آشنایی. جای پدرم بود. او هم مثل یک پدر دلسوز داشت. خواست کاری برایش بکنه، پیش گفتم بکنه هشت... نه کارشگه رفتم و نه حرفهای پدرم. پرسید «چه جور کاری می‌خواهید؟» گفتم «آبرومشانه، کاری هم باشد که خانواده‌ام مخالفت نکنند.»

گفت «باز حسابداری چیزی می‌دانید؟»
و یک دروغ ساده مرا به شرکت او کشاند. فکر کردم برای یک بار هم که شده باید زرنگ باشم. برای همین پیش گفتم
«بده ز وقتی حسابداری کرده‌ام...»
درحالی که فقط تجربه صندوقداری و یکی از شرکت‌های خصوصی را داشتم! اما گفته تیری در داریکی می‌توانم شاید شش سیاهوم.



برای پول نه!

رفتم

شرکتش.

یک شرکت

بزرگ، با حدود

سی تا کارکننده، اولش نفس

راحت کشیدم، می‌ترسیدم مثلاً کلام سرم

بگذارند. کلاً از شرکت‌های کم جمعیت می‌ترسیدم.

همان روز من را کتار خانمی که حسابداری خارجی

را انجام می‌داد نشاندند تا آشنایان او باشند.

آن خانم مهربان همان روز اول منوجه شد که

من هیچ چیز بلد نیستم، التماسش کردم که هر طور

شده من را مشغول کاری بکنند. خسته شده بودم.

دختر ۲۸ ساله‌ای بودم که دیگر از نوبی خانه

تشنه خسته شده بودم. شاید آحیامی به پرلش

داشتند ولی تا کی می‌توانستم بیکار بمانم؟

خلاصه آن زن قبول کرد که به هیچ کس

چیزی نگوید و کم‌کم کارها را پندادم. کتابهای

حسابداری را تا بی‌وقت می‌خواندم و به‌تدریج

نوبی کارم جا افتاد. هر روز چند باری مصطفی را

می‌دیدم. رشت دو سه سالی بود که فوت کرده بود.

رئیس شرکت بود و همه کارمندانها دانت‌هایی از

زندگی او می‌ساختند. سه‌تا بچه داشت که هر سه

ازدواج کرده بودند.

یک روز وقتی سر کار آمده منوجه شدم

سرمای بدی خورده دلم برایش سوخت. به آندازچی

گفتم برایش شلغم بیزد. فردای آن روز سر کار

نیامدم. چند تا از کارمندانها رفتند دیدنش، می‌گفتند

جانش خیلی بد است. به مادرم گفتم برایش سوپ

فرست کند. سوپ را توسط آندازچی برایش

فرستادم.

وقتی

حالتش

خوب شد

و سر کار آمدم

اولش از همه بغضانی

برایم نوشت و از

نوبه من به او تشکر

کرد. از آن موقع به بعد به من خیلی محبت می‌کرد

و هنوز یک‌سال از کار کردنش شرکت نمی‌گشت که

بدون مقدمه به من پیشنهاد ازدواج کرد.

حدود ۶۰ سال داشت. شاید فقط یکی دو سالی

از پدرم کوچکتر بود. اصلاً نمی‌دانستم چطور به

خوش این اجازه را داده که به من چنین پیشنهادی

را بدهد! شاید هم پول و مقام اعتماد به نفسش را

بالا برده بود و در جوابش گفتم

«برای پدرم اشتغال آشنایچه برعکس دارد؟»

موی سرمان را رنگ می‌کند یا پوست

صورتان را می‌کشند؟!»

فکرم می‌کردم این جواب دندان شکنی باشد که

من به او داده‌ام و مطمئناً حسنی به او برمی‌خورد

ولی این طور نبود. خندید و گفت

«من حتی به یک هنر آحیام دارم. می‌خواهم

کسی باشد که زندگی‌ام را با او تریک بکنم و اصلاً

تصمیم ندارم با دختری سنش از شان ازدواج کنم!

گفتگوی آن روز خیلی سخت بود. حرف‌های من

و او آنقدر واضح و تا حدی بی‌خود بود که

می‌توانست هر لحظه یکی از ما را مقولوب کند! اما

نه کم‌کم داشت باورم می‌شد که او هم می‌تواند

خواستگار من باشد.

روزها راجع به پیشنهادش فکر کردم و بالاخره

موضوع را با خانواده‌ام در میان گذاشتم. پدرم اولین

آیا فرزندم طبیعی است؟

سیده عباسی

۹ ماهگی

در این دوره احتمالاً سربا ایستادن در گوشه و کنار منزل سرگرمی مورد علاقه کودک است. ابتدا برای بلند شدن به کمک شما نیاز دارد؛ ولی خیلی زود با به کارگیری وسایلی که به اندازه کافی بلند باشند مانند طاقچه، پله به پله‌ای در این کار فعال باشند. گشت زنی در اطراف خانه تا جایی ممکن آغازگر این دوره است. کودک با شناسایی اقدرد به این کار ادامه می‌دهد تا خسته شود؛ ولی مشکل اینجاست که نمی‌داند چگونه باید بشیند.

در این مرحله با خم کردن پاها می‌تواند مهارت نشستن را به او بیاموزید. همچنین از قرار دادن لوازمی که احتمالاً برای کودک خطرناک نیست، پیرهن‌های (یا او هیچ گونه مهارتی در استفاده از وسایلی که برای ایستادن به کار می‌گیرد ندارد، در این دوره علاوه بر موارد پیشین کودک از نظر فیزیکی قادر خواهد بود.

- به طریقی سینه خیز برود.
- اگر دستپاشی را بگوید می‌تواند قدمهای کوچک بردارد.
- در حالت خوابیده می‌تواند بشیند.
- بدون کمک می‌شیند.

از نظر هوشی و هیجانی

- با به هم زدن اشیاء ساده می‌کند.
- علاوه بر «مامان» «بابا» واژه جدید دیگری را به کار می‌برد.
- مفهوم کلمه «نه» را تشخیص می‌دهد. (اما انتظار اخلاقی کردن نداشته باشید.)
- با فرشتجالی برای ایجاد توجه فریاد می‌کشد.
- از افراد غریبه ترس بیشتری نشان می‌دهد.
- به دنبال اسباب بازی که در پشت پنهان کرده‌اید می‌گردد.
- اگر تویی به سویی بفرستد به سمت شما برمی‌گردد.

۱۰ ماهگی

تا این مرحله کودک در بیشتر اوقات با

کسی بود که گفت «نه» مدام به دلش راضی بود. نزدیک به سی سال از عدم می‌گشتند و مادر فکر می‌کرد دیگر اقبال نخواهد داشت.

خلاصه آنقدر با خوبان گشتیار رفتیم تا همه نظر مثبت خود را اعلام کردند. برای هیچ کدام آسان راحت نبود حتی خود من فرصت موقعی که جواب مثبت داده به مصطفی گفتم که هنوز در دل هستم می‌فرمود نمی‌توانم ثابت این کار چه می‌شود!

بالاخره موضوع ازدواج ماه به گوش همه رسید. و همین طور به گوش دخترها و پسرها رسید. نمی‌دانید چه غوغایی به پا کردند. اصلاً باورم نمی‌شد که آن همه توهین بشنوم.

روزی نوبت که بهم تلفن نکنند و هزارها حرف بهم نزنند. نمی‌دانم شاید لح کردم و بیشتر مصمم شدم که با مصطفی ازدواج کنم. بالاخره هم یک روز همراه پدرم رانتم محضر و عقد کردیم. بعد هم یک میهمانی ساده گرفتیم و زندگی ما شروع شد. مصطفی و ما وارد خوبی بود. با این خیلی دلدرا می‌کرد. می‌دانست که این زندگی تا چه حد می‌تواند به دور از روزهایمان باشد. کمکم خود را پیدا کردم. دیدم زن شوهرناری هست که شوهرم را خیلی دوست دارم. او هم مردی منهد بود اما المومس که پیری وضعیت جسمانی او را روز به روز بدتر می‌کرد. حالش خیلی بد بود تا اینکه چند وقت پیش منوحه شدم بیماری او خیلی وخیم است. خواسته در این روزها چه‌هاش دور و بر او باشند و آنها را خبر کردم.

می‌دانستم که مصطفی دلش برای آنها خیلی تنگ شده و مقدار از دینشان خوشحال می‌شود؛ ولی احساس بدبینی چه‌ها ایتیم می‌کرد. شب و روز از شوهرم مراقبت می‌کردم تا این روزهای آخر کمتر توبه بکنند. وقتی انگار چه‌هاش این کارهای من را طور دیگری برداشت می‌کردند.

فکر می‌کردند به خاطر پول اوست که این کارها را می‌کنم و انتظار می‌کنم در این تقاب آخر عمرش چیزی به دست بیاورم. خدای من آخر تا چه حد می‌توان بدبین بود!

شوهرم خیلی ناراحت می‌شد. مدام به خاطر من با چه‌هاش دعوا می‌کرد. وضع خانه خیلی بد بود. آنقدر بد که احساس کردم بچرم در آن خانه برای سلامت شوهرم ضرر است. برای همین خواستم در این روزهای آخر ریه‌هایم کمی، می‌توانم حداقل خفاش و وقتی بیشتر طلاق را پیش کشیدم خیلی ناراحت شد. گفت که «چند روز دیگر همه چیز تمام می‌شود»!

اما من نمی‌خواهم وارث او باشم. برای حسن آمدنم که رستگار او دنیا شود، او به آرایش نیاز دارد و نباید در این روزهای درون‌نگاه تلواپی دیگری داشته باشند...

عشرترین در برابر خراسانه‌های شما

تسلیم بود و پیک شکست، خوب توجهش به شما منبرگ می‌شد. ولی مطالبی را رشد جسمی نیاز کودک به بازی کردن فراوان می‌باید. بازیهای کودکان به‌طور طبیعی به‌تدریج و لذت کودک را فراهم می‌آورد بلکه به صورت کلیه درک مفاهیم



اساسی را به کودک می‌آموزد. بعضی از بازیها اساسی اعضای بدن را به کودک می‌آموزد و بعضی دیگر هماهنگی گشتار و رفتار را در کودک تقویت می‌نماید که اغلب پیشرفت رشد عقلانی کودک را به همراه دارند. هیچ چیز بسیار از حد و شانه‌های کودک به هنگام بازی نیست، تران دوره علاوه بر موارد پیشین او قادر است از نظر فیزیکی

- بدون کمک مدت زمان کوتاهی بایستد.
- مراحل ابتدایی استقلال را تجربه می‌کند.
- غذا خوردن را با استفاده از انگشتان آغاز می‌کند و می‌آموزد که چگونه از یک فاشق استفاده کند.

از نظر هوشی و هیجانی

- مفهوم کلمه «نه» و چند کلمه دیگر را تشخیص می‌دهد.
- یک یا چند کلمه را به کار می‌برد.
- کلمات و یا صداها را در طول روز مدام تکرار می‌کند. (بسیار تواند درک کند که شما کلامه می‌شوید.)
- دامنه کاملی از هیجاناتی همچون لذت، خشم، بی‌توجهی و شگفتی را بروز می‌دهد.
- از احساسات و حتی کودکان دیگر ناامید می‌شود و گاهی گریه می‌کند؛ زیرا آنها گریه می‌کنند.
- اگر توجه بیشتری صرف کودک دیگری شود تشخیص می‌دهد و گریه می‌کند.

هنرمندی در این رشته‌ها به‌انضمام کامپیوتر در بخش سخت‌افزار زمینه‌های بافتار او را بیشتر نمایان می‌کند.

یک توضیح برای خانواده‌ها سعی شود
نماینده‌ای که برای این مجله فرستاده
می‌شود می‌تواند به‌راستی و سلیقه‌ای حاصل فکر
و نوبت خود کودک باشد تا بعد از آن
شکلی نقاشی، درست‌تر مطرح شود.

روانکاوی نقاشی کودکان

دکتر بهمن بهروردی

پازیتو و بلند

پوزیتو

زیبای شامانه به فضای مقدس
و ادای لریضه نماز دارد و این
نگرش باریک‌آمیزی درخشان
و پر جوش و خروش نمایی
پر تحرک را در معرض دیدگان
قرار می‌دهد.

این نوع نگاه به مذهب و
جبهه‌ای زیباتر از آن می‌تواند
بسیار آموزنده باشد چرا که
حتی بسیاری از بزرگان
صوری می‌کنند که حتماً مذهب

باید با فکر به نمایش گذاشته شود و زنده پرورش و در
حاشیه خاکستری بودن را پیشه کنند. رنگ‌ها زنده و
گوناگون هستند و از حداکثر آنها استفاده شده است.
اما عموماً همان‌گونه که پیشه گرفته و فرمی نیز در آن
دیده می‌شود. در جایی رنگ‌های غالب ابل نقاشی

توحش انسان



منبع: چاپخانه «ساله» ایران

شاید در نظر اول بر این فکر
باشیم که نقاشی غلبه‌ای از غایت
تکیه‌ای چندانی بهره نبرده است، اما
سادگی و دوری از طواغیر خود لطفی
خاطرنگیزانه به نقاشی او بخشیده
است. وی شاید نقاش بزرگی نشود
اما از بروز فکر خود آبا نخواهد
داشت.

استفاده از مداد ساده سیاه رنگ
در بیشتر نقاشی او گویای نگرشی
بالاتر از زیور و رنگ است. حتی در
میان آبرها غلبه‌ای از خودکار با
روان‌نویس استفاده کرده است و این

منتهای نگاه فلسفی به یک نقاشی می‌تواند تلقی
شود. در حقیقت غلبه‌ای به‌شکل غالب
توجه‌ای جان‌دارند و مانند انسان‌های خرقه پوش در
کنار کلیه قرار دارند که کلیه هم نه چندان منظم اما
سلو از زندگی، روشن و دوگوش همراه با دود
خودنمایی می‌کند.

رنگ‌ها ساده و نامتظاهر هستند.
غلبه‌ای می‌تواند شاعری نورپرداز
باشد؛ چرا که زبان وصفی او
این‌گونه تنفس می‌دهد. در
فلسفه و عرفان
نظری هم می‌تواند
صحنی داشته باشد.

اما در جهت مخالف او در
مکانیک یا الکترونیک
می‌تواند خودنمایی کند و



رنگ‌ها یک‌دست. ساله ۲۵ ساله از تهران

آنچه نقاشی ریخته را در میان حسن و
سلاطین متفاوت جلوه می‌دهد. نگرش او نسبت به
اشیا و انسان‌هاست. نمایی اجزا به‌شکل طنزآمیزی
باریک و بلند می‌باشند. البته یک ۲/۵ ساله با
شرایط خاص جسمانی خود اکثر اشیا و انسان‌ها را
بسیار بلند می‌بیند. اما ریخته با موفقیت نوعی طنز
را هم در این نگاه حسیه کرده است. به ساختمان
آبی رنگ و آنتن تلویزیون بر فراز آن بنگرید و بعد
به درخت‌ها و آنگاه انسانی که از همه آنها بلندتر
است و آنگاه هواپیمایی که با ارتفاع بسیار کمتر از
پرندگان در حرکت است. رنگ‌ها معمولاً ساده‌وار و
ملازم است. فقط در رنگ آمیزی کوهستان از
رنگی اثرزیک و تیره استفاده شده است.

نظم کاری و توجه ریخته در مقایسه با سن
او دقیق و هماهنگی به شکل غالب توجهی به کار
گرفته شده است. مانند کودکان بسیار دیگری
ریخته برای خورشید طلوعی انسانی قائل شده است.

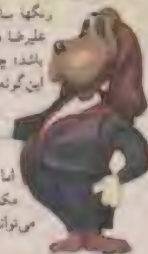
ریخته را می‌توان به عنوان یک مترجم و با
منحصر موفق در زبان‌های خارجی تصور کرد. دید
طنزآمیز نیز بدون شک می‌تواند از او یک
نویسنده موفق بسازد. چرا که تخیل، طنز و
همه‌انگهی و دقت از عناصری است که اگر در زمان
کوهدگی از شخص جمع شده می‌تواند او را به
نویسنده‌ای آهنگ از نوع «پانفون» سوق دهد. ضمن
آنکه رشته‌های مخصوصی از پزشکی مانند
بیوشی و با آن‌ها تخصص در چشم ده نور از دسترس او
نیست.

زیبای مهدی پور - ۸ ساله از قزوین



را می‌بینیم در جایی از مخلوط‌های کردی استفاده
شده است و در جای دیگر تصاویری لری به نمایش
گذاشته شده است.

این رنگ و رنگ‌پردازی می‌تواند از علاقه
خاص زیبای به هنر نقاشی و اسرار هنرهای
تصویری سخن بگوید. حسن آنکه توجه عمیق
زیبای به جزئیات لریضه منحصی می‌تواند از نظم
فکری اخلاقی پرستشگامی خبر دهد. حتماً اگر به
انسان‌های نمازخوان توجه کنیم مترجم می‌شویم که
آنها مانند قطعه سنگ‌های چهار گوش با تزیین خاص
خود جلوه می‌کنند. این از ضرب بالای توانایی
زیبای در هنرهای دستی حکایت می‌کند. تدوین
در مطرح مختلف از نقاط ثبوت زیبای خواهد بود.
چرا که کنترل و احاطه او بر جمع حشر نامشگون
بسیار گویا و حرف‌های است.





داستان واقعی
"آواراه" ...

بلبله از صفحه ۱۹

در حدود ساعت دو بعد از ظهر «لستر استیلر»
فراجه ساله به اتفاق چند تن از دوستان خود از صله
«آلبرت اوهلر» چارلز وان برانت» و «جانسون
کارلن» خود را آماد نشانید دریاچه می کرد، به علت
نخبات جوی و نزدیکی قریص کامل ماه سطح آب
بالا آمده بود و آب آلیاوس هم راه خود را به سوی
دریاچه دوباره باز کرده بود. کوسه سفید بزرگ که
گرسنگی و آب سطحی دریاچه را شیرین سخت او
را از آزار می داد، آب تازه رسیده از آلیاوس را با شور و
شفت استقبال کرد و در خود نیروی تازه احساس کرد
و به طرف آبهای ساحلی به حرکت درآمد.

جایی که لستر و دوستانش با بلبله های کودکان در
آب سرخود راه انماضت بودند و این صدهای
گیج کننده بخش کوسه را متعلق کرده بود که
می توان به گرسنگی خود پایان دهد.

مکنه چالب این بود که جانسون کارلن دوست
لستر، به سرخودی «آره» کسی که چند روز قبل برای
حمله کوسه رخصی شده بود از آب فرامده بود اما
هیچ یک از این نوجوانها دلیلی برای راهب از شام
آب تنی در خود احساس نمی کردند و با شتاب و شمع
از صیقل تر شدن آب قدرت شیرجه رفتن خود را به
بکنده گن نشان می دادند. ناگهان چارلی دوست لستر
متوجه شد که سایه مورچدی خلیج در زیر آب نمایان

شده و به سرعت به طرف لستر به حرکت درآمد.
لستر خود نیز ناگهان متوجه حضور کوسه شد و قبل از
اینکه بتواند فریاد خود را کامل کند حمله کوسه به
لستر آغاز شد. دو دوست دیگر لستر با وحشت افغانی
را که به سرعت واقع می شد متعجب می کردند. کوسه
لستر را در میان دندانهای سفید خود گرفته بود و او را
تکان می داد و ناگهان لستر به زیر آب رفت و از
پنجه ها پنهان شد. کوسه بزرگ نیز چرخ می زد و به زیر
آب رفت و حتی همین حرکت هم خود را به بدن
آلبرت کشید و او را از اعدال خارج ساخت.

تایید رخصی از آب از خون لستر گلگون شده
بود چند لحظه بعد لستر باز دیگر به سطح آب ظاهر
شد و دوجالی که فریاد می زد و هست خود را نشان
می داد یکی دو ثانیه در سطح آب باقی ماند و آنکاه
باز دیگر توسط کوسه سفید بزرگ به زیر آب کشیده
شد و این بار دیگر نتوانست خود را بجات دهد. دو
نوجوان دیگر به سرعت از آب خارج شده و راه
فریاد به طرف هر کسی که سر را می دیدند دادند و
کلمه کوسه... کوسه را مریدا در میان می بیندند و
آنکاه آنها خود را به عقاردهای که در لستر در آن
مشغول گاه بود رسانده و به او حمله کردند که کوسه
لستر نوجوان را به زیر آب برده است. پدر لستر
سراسیمه به اتفاق چند تن دیگر خود را به لب آب
رساندند و چند ثانیه بعد مادر لستر نیز به آب
پیوست.

مادر لستر باور نمی کرد که کوسه پسرش را
شعه خود گرفته باشد و از آنجا که پسرش بیماری
صرع داشت فکر می کرد که او گرفتار بلبله از
حولات این بیماری شده و در نتیجه نتوانسته است
خود را روی آب حفظ کند. خانواده های در پسر دیگر
خود را به آب رساندند و هیچ کسی نمی دانست
که چه کار باید کرد.

داشته دارد

آب پریده و بازی و تفریح
را از سر گرفته غافل از
اینکه صدای جیغ و فریاد
آنها برای سیستم شنوایی و
حساس کوسه سفید بزرگ
به معنای وجود شکار
و از خود را آماد شکار
کرده بود.

• موج کشنده

روز بعد توماس کوتزل
کاپیتان بازنشسته نیروی
دریایی به بندهای ریخورد
که تاکنون در قفس طلایی
و دریایی خود مشغله
نگرده بود و در حالیکه
روی اسکله چوبی و کوچک در کنار دریاچه آب
شیرین مشغول یادآوری جرد متوجه شد که شعی
عظیم الحاحه در زیر آب مشغول حرکت است. آن سایه
به سرعت از زیر اسکله گذشت و به راه خود ادامه داد.
او فوراً متوجه شد که سایه مذکور یک کوسه بود و از
نوع بزرگ آن.

سالمها خدمت در دریا به او این آموزش را داده بود
که بتراند کوسه را از سایر موجودات دریایی
تشخیص دهد اما او هرگز کوسه ای را این بزرگی
ندیده بود و نکته ای که باعث نگرانی کاپیتان کوتزل
شده بود این بود که کوسه به طرف شهر که کسی
در ست شرقی در ساحل دریاچه آب شیرین قرار
داشت در حرکت بود.

کاپیتان کوتزل در پهلای بازنشسته نیروی
دوباره یافت و به سرعت خود را به یک نقش رسانده و
با دوست خود «جان» که عراب یک دکان سلمانی در
شهر بود تماس گرفت. کاپیتان با عجله موقوف را برای
او شرح داد اما جان با تصغیر با داستان دیدن کوسه
فوری که به سمت شهر حرکت کرده بود برخورد کرد.
کاپیتان که سخت از عکس العمل جان به خشم
آمده بود با عجله به سوی شهر راه افتاد و امیدوار بود
که قبل از کوسه بتواند خود را به شهر برساند. در راه
هر کسی را که دید به او هشدار داد و آلتداین کار را
نگار کرد که صدایش گرفته بود اما هر کجا که
می رفت سخن او جدی گرفته نمی شد. هیچ کسی
نمی توانست باور کند که یک کوسه در دریاچه آنها
پرسه می راند. اما کاپیتان توماس کوتزل دریانوردی
نمود که در طول سالها غریزه خود در مورد وضعیت
دریا و علامت خطر را به فراموشی سپرده باشد.

او می دانست که بازها با آلیاوس به همین
فریزهای خود از اوضاع بسیار وخیم نجات یافته بود.
او به سرعت خود را به اسکله رسانده و به داخل لایق
مورچی جعبه با این هدف که به شکارگران
بی خیال هشدار دهد. قصر شکام روز دوازدهم ژوئیه
مادر در آسمان می درخشید در حالیکه که تنها سه روز تا
قرص کامل ماه فاصله بود.
آقایا دانشمندان و محققین در مورد کوسه ها به
این نتیجه رسیده اند که شرایط ماه و ارتفاع مزج در
رابطه مستقیم با افزایش حمله کوسه ها می باشد.

این منطقه دلیلی جدیدی برای این کوسه
عظیم الحاحه بوده است و کم و بیش همین امر او را پیش
از پیش صحنی کرده بود. کوسه شسته و شور از
هم گوبه های خود و در آن آب ناشناخته از آنجا که
نتوانسته بود با قدرت دید ناگهانی خود هرچی از این
دریاچه در کنار آلیاوس را پیدا کند با تاراجی به
حرکت خود ادامه داد.

• محل بازی و تفریح

این دریاچه به خاطر عمق کم و آب شیرین،
مکانی برای بازی و تفریح کودکان و بوجوانان بود.
«آره کارلن» یک نوجوان خوش بینیه چهارده
ساله از جمله کسانی بود که به اتفاق دوستان خود در
ناپسانها این دریاچه را برای بازی و تفریح خود
انتخاب کرده بود. «آره» از یک سگویی نغمه ای
به داخل آب پرید و سایر فسن و سگهای او نیز
بعیت کردند و صدای فریادهای خوشی آنها هم در
پیر کرده بود. در این میان «آره» احساس کرد که جسم
نیزی در بدن او فرو رفته است. سپس با وحشت
شروع به فریاد زدن کرد اما صدای فریاد او در میان
فریادهای تفریح کنندگان دیگر قدرتی نداشت.
«آره» با حمله از آب خارج شد تمام بدن او
پوشیده از زخمهای خون آلود بود. اما زخمها عمیق
نیوز. «آره» به دوستانش که با نگرانی تر را برانداز
می کردند گفت که جسم غلطی با دندانهای بزرگ
به او حمله کرده اما دیگران به او می خندیدند و دلیل
زخمهای او را شیرجه های بی محابا اخلاصت بدن او به
سگهای حمله کننده دریاچه دانستند. اما «آره»
و دخترانه اشلی دیگری داشت. زمانی که او برای
پاکسان زخمها از ساحل دور می شد یک بار دیگر به
دوستان خود هشدار داد که داخل آب نشوند. اما
هشدار او مؤثر واقع نشد و دوستان او دوباره در داخل

انتقام

نهمین



خاتم بلیک که از این عذاب خشنود شده بود راضی شد تا عکس تمام اعضای خانواده‌اش را به او نشان بدهد اما هنوز این کار را تمام نکرد، بوه که تعادل خود را از دست داده و بر روی قلب افتاده، او در حالی که پیراهن خود را پاک می‌کرد، گفت:

مثال اینکه فرای اینعاطیلی گرم شده است فکر می‌کنم به فتن خاطر نمی‌کنایت پیدا کردم.

در حالی که خاتم بلیک رفته رفته به حالت غشی باز می‌گشت، میکی به عکسها می‌نگریست که ناگهان چشمش به عکس مرده جوانی افتاد که پشت عکس دیگری پنهان مانده بود و برای آنکه بهتر عکس را ببیند، آن را بیرون کشید... گلوش با شنج عیسی فشرده شد، برای آنکه نفس خود را از سر بگیرد فشار زیادی به خود آورد، اما خاتم بلیک متوجه اضطراب او نشده بود، عکس را در دست خود گرفت...

عکس متعلق به «آلورا پرت» معروف به «مافی سلیده» بود، میکی با احتیاط کامل پرسید:

«این عکس کیست؟»

خاتم بلیک ابتدا نگاهی سرسری به عکس انداخت، سپس وقتی که سرش را نزدیکتر آورد، چهارش متشنج شد و با لحن تفرآوری گفت:

«این عکس مال مرده پیرمسی است که من سابقاً با او آشنایی داشتم.

و ناگهان مثل شیری خرنید:

«از جلوی چشم من دورش کنید... دیگر نمی‌خواهم ببینمش...»

و چون در این موقع سرش را برگردانده بود، میکی از فرصت استفاده کرد و عکس را بصورت طبعی در جیب خود گذاشت و پرسید:

«چرا از این مرده بدتان می‌آید؟ راجع به او چه می‌دانید؟»

زن ننگه خشم‌آلودی به روی میکی انداخت و گفت:

«گوش بدهید... این مرده خوش ظاهرترس پیرمسی است که روی کره زمین پیدا شده... پله ممکن است باور نکنید... این مرده مرا قریب داده و پورهای مرا زخمیده و خرچ تفریح خود کرده است.

خاتم بلیک بعد از گفتن این جملات به گریه افتاد...

میکی با خونسری پرسید:

«یعنی چه؟ یعنی او شما را به این روز انداخته و رفته با اینکه... خاتم بلیک با همان لحن متشنج گفت:

«نمی‌خواهم بدانم چه به سرش آمده... امیدوارم که زودتر بمیرد، من جز این آرزویی ندارم...»

پس به طرفه میل راضی رفت و با عذرخواهی از میکی و بقیه مهمانان از آنها خواست که او را تنها بگذارند تا ناکس استراحت کند.

میکی از مهمانان بیرون رفته، همان نزدیکی‌ها رستورانی بود، با عجله شامی خود را به خانه بازگشت. و در اتاق خود شد اما در راست و پس از جادادن عکس او را بریزد در کسریندی که پورهای خود

بود، میکی احساس ناخوشی کرده به با همسر جوانش «کتی» افتاد. حسد خون‌آلود کتی بیکاره در مقابل چشماش مجسم شده و چند لحظه‌ای در گلویش دست و پا زد، اما در طرفه دیگر چشمش به تعدادی عکس افتاد که به طور درهم و برهم روی فلسفای چیده شده بود... برای آنکه چیزی گفت باشد از خاتم صاحبخانه پرسید:

«این عکسها مال شماست؟»

«بله البته.

«ظاهراً عکس خیلی زیاد دارید؟»

«بله، عکسهای خانوادگی است که می‌خواستم به سلسله جشن تعدادی از آنها را کنار میز شام قرار دهم تا جای خالی عزیزانم را پر کنند، در دختر داشتیم... یکی در فتنه سالکی شوهر کرده و دیگری در جیده سالگی...»

سپس طفرای اشک در چشمانش حلقه زد و ادامه داد:

«پس از آن جنگ آمد... شوهرم به جبهه رفت و من دیگر ندیدمش...»

بعد هم به طرفه آشنیخته رفته تا وسایل پیرایه‌ای را آماده کند، گویا تصمیم گرفته بود غم و غصه خود را در این جشن فراموش کند.

میکی فلیپس بدون آنکه جلب نظر کند، به کنار قلعه عکسها رفته، تعداد عکسها پیش از تصور او بود...

بعد از شام میکی به خاتم صاحبخانه گفت:

«کسی از خانوادگان بگویند... عکس آنها را نشان بدهید.

خاتم بلیک اتم کرده و گفت:

«می‌خواهید به من بگویید که خیلی پیر شده‌ام.

آخر من مالیز بزرگ هستم.

میکی با صدای بلند گفت:

«عجیب بهش است بگویم شما جوان‌ترین ملای بزرگی هستید که من از همه عمر خود دیده‌ام! من فقط قصد داشتم شما را بفرستم.

پیش از این خوانده‌اید

سوالی میکی فلیپس و همسرش کتی در خانه مورد سوء قصد دو دانشجو قرار می‌گرفت. کتی شسته می‌شود و میکی به شکل معجزه‌آسایی از مرگ خلاص می‌گردد ولی چندی مانده در بیمارستان بستری می‌ماند.

میکی فلیپس اندکی پس از بهبودی تعدادی ملاقات با پارسی خود سوال با خبر می‌آورد می‌شد.

سروان آندو، در بیمارستان ده دیدار صمیمی می‌آید و به او اطلاع می‌دهد که ناگهان اماره پلیس نیواستاس است ریجلی جاکوب را دیده.

میکی پس از بهبودی برای یافتن فلیپس همسرش متکفل می‌گردد و کتی رفته خانه می‌ماند و می‌شود و در آنجا پلیس آنها عکس «آلورا پرت» و شخصهای دیگر را می‌بیند و می‌گوید که این عکسها را می‌بینم تا وقتی کسی از آنجا می‌گذرد، عکسها می‌شود و بر می‌مانند، اما می‌گوید که در آنجا می‌ماند.

خبر خود را جستجو می‌کند و همسرش می‌ماند.

اتاق و دوی «سیتی» در میانه‌ها به روی به نام «آلورا پرت» متعلق دارد که رفت و آمده می‌کند و به آنجا می‌ماند و عکسها می‌ماند.

کریه است.

مسلک روز شش گزین روز مسافر خانه می‌آید عیبتی در دست می‌دهد تا شام را با عیبت مسافر خانم می‌آید و می‌ماند.

و است بقیه تمام.

زن صاحبخانه مثل زنی جوان لیس پوشیده بود، لیس که از به تن داشت ظاهراً دست سال پیش شکوه و جلال داشت اما حالا دیگر قدیمی شده تعداد میهمانان در فصلی کوچک سال به اندازه‌ای بود که شلوغی محیط «میکی» را آزرد می‌کرد، بری سیکارهای مختلف هوا را آتیشته بود و بری خوش برفلهون که آتیشخانه را معطر ساخته بود، به اتاق نمی‌رسید.

میکی نوشیدنی مختصری برای خود ریخت و متوجه میز شام شد که با دقت و حوصله چیده شده

را بر اثر آن می گذاشت. در تاریکی روی تختخواب خود نشست. ناگهان در اتاق درود و چراغی روشن شد. لحظه‌ای بعد صدای باز و بسته شدن در به گوش رسید و کسی به صدای قدمهایی در راهرو پیچید. کسی به چهار چوب در تکیه داده گفت:

«سلام...»
«میکنی نگاه کنی و بگو»
«سلام»

زن در حالی که سنگینی خود را روی یکی از پاهایش می انداخته گفت:

«می خواستم کمی با شما صحبت کنم. اسم من ایرین است»
«میکنی با من میگی گفت»
«من هم میکنی هستم. اما چرا شما میله‌اید یا من صحبت کنید؟»
«ایرین گفت»

«من همسایه اتاق رویبری شما هستم و چند روزی است که مرافق رفت و آمدهای شما هستم. به نظر می رسد که دنبال چیزی می گردید اینطور نیست؟»

«میکنی گفت»
«بسیار این سوال چه ارتباطی به زندگی شما دارد؟»

«زن گفت»
«شاید هیچ اما به نظر می آید که خیلی با اهمیت باشد. خوب هر چه زودتر باید بپوشم.»
«میکنی با بی تفاوتی گفت»
«بله بروید به امان خدا...»

«اما ایرین بجای خداحافظی کردن گفت»
«پس یکی از همین روزها ماخرا را برای شما فراهم گفت»

«ایرین نگاهی به میکنی انداخت و دور شد. میکنی از دست او در پا بست و روی تختخواب دراز شد. رفتن او به منتهای تکیه داد و... چشم به سقف دوخت. یعنی این زن دیرازه چه چیزی می خواست صحبت کند شاید بهتر بود به حرفهایش گوش می کردم. اما نه... الان حال و حوصله ندارم. یاد کنی لحظه‌ای از من جدا نمی شود».



روزهای بعد پیش از هرگز منتظر این بود که کاری پیدا کند و به این ترتیب وقت خود را در راهروهای دو بنگاه کارایی شهر می گذرانده. همچنین به خواندن صفحه نیازمندیهای روزنامه‌ها می پرداخت. اما تا آن لحظه توفیقی نیافته بود. حالا با این که براف دیگ تمام شده بود اما هوا هنوز سرد بود. میکنی که نشسته عمل بود پند حس و قرار از دست داده بود که احساس می کرد تصمیمش خرد می شود. به سه آزمایشگاهها و همسایه‌خانه‌های



پرگشت. مرد اسکناسها را شمرده و نیم بیشتر از آن در جیب خود جا داد. چشمانش این اسکناسها را می شمرد. مرد باز هم چیزی گفت و زن با ساحت مرش را نگاه داد.

آن وقت مستهای ایرین را گرفت و بیخوابد. ایرین به پشت خود نشد به نظر می رسد که به ایرین ششام می دهد. بعد به کشیده جانانه به گوش ایرین رفت. زن به بهار به زمین افتاد و سورتش را در دستهای خود فرو برد. مرد در همان هنگام اتاق را ترک گفت و از آن بیرون رفت. میکنی از مدتها پیش منتظر چنین فرصتی بوده. پالتو و کلاه خود را برداشت و پس از آن که مرد به دره طبقه پایین آمد. به ششامش به راه افتاد. رفتی که به پایین رسید در اتاق خانم یلیگ باز شد. خانم یلیگ درازگاه تا بهار ورودی پیش رفت و ناله‌های بلند شد.

مرد او را در تاریکی شب دید و گفت: «مردم با او را زده! تا چشمش کور نشود...» و با تحقیر و تنفر اضافه کرد:

«آدا از این مرد...»
«میکنی گفت مگر شما این مرد را می شناسید»
«خانم یلیگ نگاهی کرد و گفت»
«یک آدم متعارف را می شناسد»

«میکنی نگاهی کرد و بیرون رفت. مردی که میکنی به بدلیش می شناسد سریع اول دست ناله‌های بلند شد. میکنی زیر پرده مغازه‌ای پناه گرفت و نظری به اطراف انداخت. اگر این مرد انوشیروانی داشت میکنی تا قریب بود حد متری در ده تا بیوار اوقیصل می شنود و به نظیب او می رازد».

«میکنی درحالی که اطراف را به دقت نگاه می کرد. خودش فکر کرد که این اقدام چهارشنبه و راه رفتن نده و سریع هیچ ششامی به ظاهر و رفتار یک معاند ندارد. باید مسئله دیگری در میان باشد».

«مرد همچنان راه می رفت. میکنی به یاد کوچهای افتاد که به منزله راه میانه بود پس می صدا شنید. سوره شروع به دریدن کرد. بهشت لاسیون کشش روی اسلحه خیلان میچگونه صدای نمی کرد. میکنی عزمش را بر آن داشت که به سر کوه تگ رسیده. میکنی مرد گردن گفت را که هنوز نترسیده بود به وجود میکنی می برد. صدای دور را با او آید. مرد از حرکت باز ماند و با احتیاط بر سر برگرداند میکنی فرمان داد:

«مرد...»
«عقب عقب تا سریع برو... اسلحه‌ای در دست دارم و اگر حرکتی از تو بینم حتماً زات را به خاک می اندازم».

«مرد به تیزیکی عقب عقب به راه افتاد و گفت»
«خودم...»
«خودم...»

«میکنی به پالتو او را گرفت و مرد را به دیوار کوبید این ضربه کلاه را از سر او به زمین انداخت و میکنی توانست فقط یک سنگین میچهره او را که از پشت و پشت خیس غرق شده بود شخص بداند».

«افتاده دارد»

شهر سرد بود اما به نوعی مهمی احساس می کرد که باز هم جای پای راهزن را در همان مجلسی که در منزل داشت پیدا خواهد کرد. از هرگز شکرگزاری ناتوان دیگر خانم یلیگ را ندیده بود. تصمیم گرفته بود که بزودای برگردن اسبابی را که دیرازه هرابرت در سیاه این زن بود بیرون بکشد. اما خوب می دانست که به این سانگی نخواهد توانست چیزی دیرازه او بدهد. ایرین را هم از آن شب که برای صحبت آمده بود دیگر ندیده بود. احساس می کرد که ایرین در موضوع پول سختگیر از خانم یلیگ خواهد بود. چون آن شب نفاضی شام کرده بود. اما می دانست که عقبت خواهد توانست به اسبابی که می خواهد دست پیدا کند.

«و بالاخره آن لحظه معروف در یکی از شهای سرد اولیاسمیر. زودتر از آنچه میکنی انتظار داشت قرار رسید».

طبق معمول در اتاق خود نشسته بود و گشیم می کشید. چند لحظه‌ای پیش بود که از چنگ کابوین خرونگ نجات یافته بود. گویی نوع خون آلود لورایتز در تاریکی حرف می زد...

در ساعت ده و سی دقیقه صدای پایی در راهرو شنید. هیچ تند و تیز این و صدای پای مردی را باز شناخت. چند لحظه بعد چراغی در اتاق زب روشن شد. پیش از آن که کرکرها کشیده شده بود.

مرد می چهل ساعده که لباس مرتبی به تن داشت کنار دیوار ایستاده بود. چند چشمانی میان آنها ردوبدل شد و مرد پس از خداحافظی بیرون رفت. در این فاصله ایرین روی سندی نشسته و به فکر فرو رفته بود. دیرازه دقیقه‌ای به همین ترتیب گذشت. میکنی با کتیکاری ماخرا را دنبال می کرد. شرف یافتن سرخسلی در باره دیرازه‌ای خراب از چشمان او بریده بود. دیرازه صدای پای مردی به گوش رسید. در اتاق ایرین رفته شد و ایرین در آن کرکها ایرین مرد جوان تر بود. مثل پهلوانی چهارشنبه قدم برمی داشت. پالتویی به تن داشت که به قدری با بالا زده و کشیده بود و این مانع سر داشت که لباسی را پایش کشیده بود و این مانع می شد تا صورتش دیده شود. مرد چیزی به ایرین گفت. ایرین از جگر او گذار رفت. سپس با چند قطعه اسکناس

«هان ای دل غیرت بین...»

و باز جوانی؛ جوانی کرد

با تکرار همگاری فرد قضایه، روابط عمومی سازمان زندانها و وابسته عمومی
دادگستری استان تهران

نهیض مجاهد شامشلی تراز

سلیقه و تماشای سیدمه با زواری

بالاخره یک روز آن اتفاق افتاد در یک
معامله چند میلیون سر من کلاه گذاشتند
و من هم هیچ نقدینگی نداشتم تا آن را
جبران کنم، این بود که

کلاهبرداری شد، من که نقدینگی نداشتم تا آن را
جبران کنم، این بود که از این گرفته به آن دادم
از آن گرفته به این دادم و خلاصه می پول این و
پول آن ناگهان تقصیدم چطور شد که یکدلمه
مقدار زیادی کم آوردم و چکا یکی پس از
دیگری برگشت خورد و اعتراف از دست رفت و نا
به خودم بیایم سی و چهار میلیون یک برگشتی
آمد نوی حسیم و باین حساب معلوم است که
چه می شود؟

حکم جلب و راهی زندان شدن آخر کار بود.
آنهم چه موقع و چه زمانی، وقتی فقط یست و سه
روز از الزوامم گذشته بود و مثلاً تازه دادگاه شده
بودیم و باید می رفتیم داد عسل که شد ماه محظنا
چاره ای نبود، ما را گرفتند و آمدند زندان قصر
و اقدامات اندرگاه در مالی، از آنجا که
نمی توانستیم بیکار بمانیم، رفتیم قسمت انگری و
مشغول کار شدیم، از صبح تا شب در آهنگری کار
می کردیم شبها هم می رفتیم اندرگاه چکی ها،
مدلی از محکومیت که گشت به لکر افتادن که
چند وقتی مرخصی بگیریم و بروم بیرون طلبهای
که از این و آن دارم جمع کنم و حداقل یک
مشاوری به مصوم بدهم و مقداری هم به
طلبکارهایم.

در میان کسانی که از آنها طلب داشتیم، یکی از
رفقای بسیار صمیمی بود که حدود یک میلیون و
سیصد هزار تومان به او مستنی داده بودیم و رسیده
گرفته بودیم، زمانی که زندان بودیم، به خاطر اندام
گفتیم که رسید را برعازند و بیرون طلب را وصول
کنند اما دوستم در جواب آنها گفت بود که پول را
فقط به خودم می دهد، من هم تقصیر گرفته که
به سرافش بروم و پول را بگیرم.

مرد جوان بلندقد و خوش سیمابود، با جهرای
خندان و شادمان، پوستی سفید داشت و صورتی
اصلاح کرده، مویهای تخت و نا اندازی بلند بود. در
چهره اش آنچه جلب نظر می شود تعدادی سیمای بیخ
شده و یک سیمایی بود که حکایت از یک تصادف و
با تکیه داشتند، اما با وجود این و با اینکه حسن
میزدم باید صحبت کردن برایش سخت باشد و یا حال
و حوصله نداشته باشد اما از طرز صحبت و
خوشروییهای، ملاحظه شد که چون روابط عمومی
مالیه داد و دادگستری به بوقاری، لایما یا دیگران
است این روح پذیرفته و با روی گشاده آمد و شوح
آنچه را که موجب محکومیتش شده بود برآورد
گفتد البته به دلیل وضعیت جسمانی، ما هم سعی
کردیم مسائل گفتاری او را بیرونی و فقط به مسائل
محدود بماندیم.

C C C

یست و هشت سال دارم، البته وقتی زندان
آمدیم ۲۶ ساله بودیم، فیلم بردی هستم، پدرم سال
۷۲ فوت کرد، مادرم هم در ایران نیست، ما با
نامداری زندگی می کردیم، ما سه خواهر و شش
برادر هستیم، یکی از برادرانم شهید شده و دو برابر
جانباز هم دارم، چهار تا از برادرهایم بزرگتر از
خودم هست و فقط یکی از من کوچکتر است، بچه
نارمک تهران هستم، جرمم چک و مشارکت غیر
سرفت مسلحانه است، که البته اسلحه متعلق به
من بود اما در اختیار کسی دیگری قرار داشت، ولی
من به خاطر یک زندانی شدم، بعداً اتهام
مشارکت در سرقت مسلحانه هم به آن اضافه شد،
من بعد از اینکه درسم تمام شد رفتم خدمت و
بعد هم آمدم بازور کارم در بازار پخش مواد
غذایی بود و بیشتر هم در کار آلبیس و ن ماهی
بودم، البته خودم سرمایه آنجایی نداشتم و با پول
مردم کار می کردم، برای همین که اگر مشکلی
پیش می آمد من نبودم که ضرر می کردم و یا
سرمایه ام را از دست می دادم، درواقع این پول
مردم بود که به خاطر می افتاد و این ترس و غدغه و
بالاخره یک روز اتفاق افتاد، در یک معامله حدود
پنج میلیون تومان سر من کلاه گذاشتند و از من

روز اولی رفتم گفت چند روز بعد به سراغش
بروم، چند روز بعد رفتم دوباره به روز بعد سرکاری
کرد و خلاصه سر باب امروز و فردا کرده و آنقدر به
این بازی لغامه داد تا من حسی من تمام شد و من
مجبور شدم شیطت کنم، یعنی در زمان مقر به
زندان رفتم، از آن طرف این دوستم که از رفقای
صمیمی و به اصطلاح جرم جویی من بود خبر
داشت که من از زمان سرکاری یک اسلحه
خریدادم و در خانه دارم، اسلحه ام یک دالستار
عراقی کهنه و فرسوده بود که دو ششگ هم بیشتر
نداشت که آن را هم مدتها قبل یکی از دوستانم به
بهانه شکار از من به امانت گرفته بود، البته این را
هم بگیرم که من اسلحه را برای هیچ کار خاصی
نگرفته بودم، بلکه چون محل خدمتم نزدیک مرز
بود و آنجا اسلحه به وفور پیدا می شد من هم حرس
کردم، و یکی خریدم و چون سرکار بودم و لباس فرم
می پوشیدم ترانسم اسلحه را به تهران می بردم.

این را اینجا داشته باشم تا برگردم به سراغ
همان دوستم که از او طلب داشتم.
این دوست که از جریان اسلحه خبر داشت وقتی
نمی دانست که پیش کسی به امانت است به خاطر
اینکه مرا از سرش باز کند و پول ما را هم بالا
بگذرد، می رود به ما میروان خبر می دهد که بپند
به روز اسلحه می خوام از ایشان اخذ می کنم و به
هر نویسی بود آنها را مجبور می کنند که یک روز
در محل باشند بعد هم با من تماس می گیرند که
فلاتی بیا پولت را بگیر و حسابت را تسویه کن
من از همه جا بی خبر بلند می شوم و می روم
جلو منزل او، آن ناگهان او پلای داد و فریاد و
درگیری را می گذارد و به فاصله چشم بوه زدن
ما میروان دور مرا می گیرند که مرا دستگیر کنند و
گفتند که من با اسلحه آمدم، من که خیلی
صمیمی شده بودم با ما میروان درگیری شدم و حتی
یکی از آنها را زدم، و گفته آخر کجای دنیا ای یک
دزد دعوت می کنند! این مرده به من پادشاه است
و الا من خوشی به من گفته بیایم و طلبم را بگیرم
و خلاصه درگیری بین و ما میروان و طرفه پیش
آمد که موجب بیروابری از در نهایت رخصی شدن
من گردید، مدتی در بیمارستان بستری بودم و بعد
این اتهام هم به جرم چکم اضافه شد.

برای ابطال اینکه اسلحه اصلاً دست من نبوده
و نزد کسی دیگری بوده است، همان دوستم را
آوردند و آنجا معلوم شد که ای وای این رفیق ما با
اسلحه خلاف کرده است و وقت سرقت و چون
اسلحه مال من بود بده را هم ضمیمه کرده به
مشارکت در سرقت مسلحانه! البته بعد از
کارشناسی اعلام شد که تیری از اسلحه شلیک
نشده است.

پیونده رفت دادگاه و بنده هم دادگاهی شدم و
نهایتاً به دلیل حمل و نگهداری اسلحه غیر مجاز به
حاصل سه سال حبس و به خاطر مشارکت در
سرقت مسلحانه به تحمل پنج سال حبس محکوم

جدیدترین و آخرین تحقیقات در مورد خوراکیها

چند بخوریم؟

تحقیقات و مطالعات جدید، اخبار حیرت انگیز
نارواهی را در اختیار مردم گذاشته است.

من عوالم خوراکها را در میان متعادلی انتخاب و مصرف کنیم و فقط به یک مورد مثلاً فقط «بالا بودن کلسترول» یک خوراک را اکثراً نکنیم. شهرت بسیاری از خوراکها از جمله آجیلها به خواص بازپزنده آنها است.

●

خاتم الای نوروزی می گوید مدت ها قبل پزشک معترف تخم مرغ را برای او مصنوع کرده بود، او در ادامه می گوید:

۱۲۰ - چند سال پیش میزان کلسترول من بالای ۲۳۰ بود بنابراین پزشک به من گفت که باید تخم مرغ و بقیه غذاهایی را که حاوی کلسترول بالا هستند از رژیم غذایی خود حذف کنم. من همه این دستور را رعایت کرده‌ام، میزان کلسترول من پایین نیامد.

وقتی که این زن ۳۹ ساله از مستورات یرشک
معالج خود نتیجه‌ای نگرفت، به پزشکستان دیگری
مراجعه کرد و این بار رژیم غذایی جدیدی گرفت که
انطلاقاً مع مرغ هم در آن وجود داشتند. این بار گریه
در غذای مصرفی او تخم مرغ وجود داشتند ولی میزان
کنترل و خوش پاشیدن آمد. او می‌گوید

• حالا من همیشه با هم می خورم و میزبان



کلستریول خونم هم طبیعی است.
 نظرها در مورد مصرف تخم مرغ کاملاً غرضی
 شده است. فهرستی که اکنون قلب آمریکا اخیراً
 منتشر کرده در آن رژیم غذایی مجاز را ذکر کرده
 مصرف یک تخم مرغ در روز مجاز اعلام شده
 است.

پس «کلیتر» این نوع خوراکیها چه می‌شود؟
بله درست است. باید این موضوع را تأخیر
گرفت اما به‌طور کلی آن خانم ۲۹ ساله کشف کرده و

ترجمہ: علامہ حسنین علیہ السلام

موتیہ (مور) کا لہاں

الحمد لله

[illegible]

050

پادم می آیند وقتی کوچک بدم. مقدمه انواع و
انقسام آجیل ها را در طرف کریستال زیبایی می رخت
و هر وقت میبشاند فاشیست بر می می آورد.



آیا خوردن شکلات بی ضرر است؟

دنیس بریز - مدیر بخش تغذیه دانشگاه UCLA می‌گوید:

- آواکادو یک منبع عالی از دو ماده Phytosterol و Glutathion است.

طبق نظر دنیس بریز Phytosterol یکی از عوامل بالقوه پایین آورنده کلسترول است.

تحقیقات نیز نشان داده‌اند که Glutathion می‌تواند از ابتلا به بعضی از انواع خاص سرطانها مثل

سرطان دهان و نای جلوگیری کند. در مقایسه با میوه‌های دیگر، هر فرد کوچک از میوه آواکادو

سرشار از بتاسین، ویتامین E، ویتامین K و ویتامین‌های از نوع B است. مقدار این مواد در

آواکادو در از هر میوه تازه دیگری که آمریکایی‌ها مصرف می‌کنند بیشتر است.

شکلات

آیا می‌شود به جرأت این خوراکی شیرین را جزو غذاهای سالم محسوب کرد؟

یک محقق تغذیه به نام «کارل کین» می‌گوید که شکلات فقط یک خوراکی خوشمزه که خوردن آن

فقط لذت بخش باشد نیست. حالا ما به شکلات با دید دیگری نگاه می‌کنیم. چون در شکلات کاکائو وجود

دارد. ماده‌های کاکائو هم سرشار از Flavonoid (فلاونوئیدها) هستند. این ماده از همان ترکیب

آنتی‌اکسیدانی است که در چای و (شراب قرمز) یافت می‌شود.

این محقق به همراه یکی دیگر از همکارانش به این نتیجه رسیدند که Flavonoid برای قلب

مفيد است اما همکار این محقق که «آرکس اترتون» نام دارد فشرده می‌دهد که شکلات یک غذای عالی

و کاملاً بی‌ضرر نیست. او می‌گوید:

- شکلات چربی دارد. کالری‌اش هم زیاد است. با وجود این به افزایش چربی اشباع شده کلی بدن

که اکثر مردم از آن می‌ترسند کمک زیادی نمی‌کند. شاید فقط یکی دو درصد در افزایش آن مؤثر باشد.

با خوردن شکلات خالص به جای شکلات شیری می‌توانید از ایجاد «چربی بد» (LDL) در بدن خود جلوگیری کنید.

میگو

رئیس آزمایشگاه ژنتیک دانشگاه «براکلر» در نیویورک می‌گوید:

«مردم اگر حق انتخاب بین «میگو» و «گوشت» را داشته باشند بدون تأمل گوشت را انتخاب

می‌کنند. چون فکر می‌کنند «میگو» کلسترول زیادی دارد.

او می‌گوید:

- «میگو» به داشتن کلسترول زیاد مشهور و البته بدنام شده است. اما باید بدانید که یک وعده غذای

گوشت به برابر بیشتر از یک پیرس میگو چربی دارد. به علاوه «میگو» کالری کمتری هم دارد و در

میسر طور مطابقت و تحقیقات بیشتر نشان داده‌اند. چربیهای اشباع شده با کیم زیادی در بالا بودن

کلسترول خون دارند. (تخم مرغ ۱/۵ گرم که بسیار مقدار کمی است) چربی اشباع شده دارد اما همین

تخم مرغ خواصی دارد که بسیار مفید و لازم است. تخم مرغ حاوی سیاه‌مه‌یه نام‌الوئین و فازگالین است. دارد

که جز «آنتی‌اکسیدانها» هستند و به رفع پستی‌های چشم نظیر «کاتاراکت» (آب مروارید) کمک می‌کند.

تخم مرغ به ویژه برای زنجار حلقه مفید است. چون حجم مرغ حاوی مقدار زیادی Choline هست که برای رسته مغزی چنین بسیار لازم و وجود

آن مهم است. یک محقق در رشته تغذیه به عضو دانشگاه «کالیفرنیا» است می‌گوید:

- تخم مرغ به از مواد مغذی است و مواد غذایی اصلی را به خود دارد. تخم مرغ به از «پروتئین»

«ویتامین B» و مواد مفید و مغذی دیگر است. مقدار کالری آن ۷۵ است. ولی نسبت به این مقدار کالری

مواد مغذی‌اش بسیار زیاد است.

• آواکادو از میوه‌ها به آب با کالری بزرگ پزشکی می‌گوید.

- مردم عموماً به من می‌گویند که «آواکادو» بی‌ضرر است. چون چربی موجود در این میوه خیلی بالا

است اما این حرف کاملاً اشتباه است. درست است که یک «آواکادو» در اندازه متوسط

حدود ۳۰۰ گرم چربی دارد اما حقیقت اینکه چربی موجود در «آواکادو» را با چربیهای دیگر نمی‌توان مقایسه کرد.

شاید این میزان چربی با مقایسه با پسته‌ها و پسته‌ها هم زیاد به نظر برسد. ولی باید بدانید که این مقایسه کار

نشان‌دهی است. نوسوم چربی موجود در «آواکادو» از نوع چربی اشباع نشده است - که برای قلب خوب

است - درحالی که پسته حاوی چربی اشباع شده است.

مقایسه با گوشت چربی‌اش نصف است و همچنین بعضی از خواص خوب غذاهای مثل چربی سالم و مفید مایه را دارد.

چند سال پیش رژیم غذایی کم‌چربی خوبی را تهیه کردند که شامل مصرف حدود ۹۰ گرم «میگو» در روز بود. مصرف این مقدار میگو که حاوی ۵۰۰ میلی‌گرم کلسترول بود، باعث شد که کلسترول خوب مصرف کنندگان بالا برود.

آجیل مخلوط

یک خلیان ۵۲ ساله ماساچی جالبی دارد. دو سال پیش یکی از عوامل خوشش که مربوط به چربی خون

است و «تری‌گلیسرید» نام دارد به طرز زیادی بالا رفت. او پس از اینکه متوجه این تغییر بسیار گشته شد

بلافاصله مصرف غذاهای چربی‌دار را قطع کرد و از جمله آنها دیگر آجیل هم که بسیار به خوردن

آن علاقه مند بود. نمی‌خورد. اما پزشک به او پیشنهاد کرد که به میزان متعادل و سالمی باید پروتئین مصرف

کند. از میزان غذاهای پروتئین‌دار به او یادآور شد که می‌تواند آجیل مصرف کند. ولی باید از زیاده‌روی در

خوردن کربوهیدراتها پرهیز کند. این طبلان می‌گوید:

- پس از رعایت دستورات پزشک «تری‌گلیسرید» فوراً به نصف کاهش یافت.

آجیل چون چربی زیادی دارد اغلب اوقات در فهرست خوراکیهای ممنوع قرار می‌گیرد اما

دانشمندان عقیده دارند که چنین نظریه‌ای یک دیدگاه سهل‌انگاره و نادرست است.

یکی از پزشکان می‌گوید:

- آجیل منبع بزرگی از مواد مغذی است. آجیل سرشار از ویتامین E و چربیهای است که برای قلب

مفيد است. چربی‌های اشباع شده ندارد. در آزمایشی که روی ۶۶۰۰۰ نفر انجام گرفت،

مشخص شد زنهایی که در هفته حداقل ۱۵۰ گرم آجیل مصرف می‌کنند ۳۳ درصد کمتر از افرادی که

اصلاً آجیل مصرف نمی‌کنند، در معرض سکتة قلبی قرار دارند.

یک تحقیق آزمایشی دیگر اخیراً نشان داد که جایگزین کردن مواد غذایی چربی‌دار با یک نوع

آجیل مثل بادام (۹۰ گرم بادام) می‌تواند کلسترول به LDL را تا ۱۲ درصد کاهش دهد. بدون اینکه

کوچکترین تغییری در HDL و تری‌گلیسرید ایجاد کند.

حالا من بحث هستیکی مادام را دوباره دارم زنده می‌کنم. باز هم مثل او چند نوع آجیل با هم

مخلوط می‌کنم و می‌خورم. اما مثل او آجیل را در آن ظرف کبریتال فشنگ نمی‌گذارم چون در آن

صورت بیشتر از آنچه باید به خوردنش ریسک می‌شود. شاید مصرف زیادش خوب نباشد. آجیل را

به غذاهای مختلف اضافه می‌کنم و یا در کنار آنها می‌خورم. نتیجه تحقیقات این است که «آجیل» خوب

است. ولی در حد متعادلش.

به خاری خشک می ماند، این بود که گل را دور
 زدند و محو گلستان رخسار تو شد.

- ای جوانمرد، گرم کن و به شرمگینی من رحم
 کن. اگر حسن گونه سخن بگویم، من نیز مبتلا تو
 طواف شد و سوزین فلجم را به روی تو خواهم
 گشود، پس هر چه می گوئی، بگو. دلی هرگز نگو که
 هست بی عطر گیسوان من خواهد السره.

- امیر هزارا ببیند و گفت
 ای عزیز کشمکش شرمگین، نفس من بی عطر گیسوان
 تو خواهد السره.

کنیز کشتن را روی قلبش گذاشت و آهی
 سوزناک کشید و گفت
 - مرا تمام کار خود را کردی و مرا بلیاقت خود
 کردی. یا زورتی به آشیزخانه برویم و فلجم بپیم.
 امیر و کنیز که به آشیزخانه رفتند و امیر صادی را
 که نیز عاشق از لیل بر داشت و همه را در تیرک ریخت و
 زیرش افروخت و کنار کنیز شرمگین
 نشست و با هم پی سخنان گفتند و فلجم سوخت.
 فردای آن روز باز دیگر به آشیزخانه رفتند و
 مواد را در تیرک ریختند و تیرک را بر آتش نهادند و با
 هم به سخن گفتن نشستند و فلجم سوخت، یک
 هفته گذشت و امیر و کنیز که شرمگین نتوانستند
 فلجم بپیم، بیرون تابانکه همه شب منتن ملکه مله را بر
 امیر نمایند شد با خشم گفتند
 - پس چه شد این فلجم؟
 امیر و کنیز شرمگین از جای جسته و کنیز که
 گریخت و امیر گفت
 - درود بر ملکه حران زهر آگین. کار بخت
 فلجم طلسم شده است و همین که می خواهم آن را
 بپیم می سوزد.

- ای لیل مگر با کودک سخن می گوئی که چنین
 بهانه ای می آوری؟ بگو حسن که می خواهم فلجم
 بپیم یا کنیزی شرمگین به سخن گفتن می نشینم و
 حواسم پرت می شود و فلجم سوخته می سوزد، ای امیر
 نابار! این دفعه تو را می بخشم و می روم ولی هفته ای
 دیگر بازم می گردم و باید فلجم را بپخته باشی و به
 ازدهای آتش خوار و نگهبان آتش خوانده باشی و
 زین گیسو را از اجاره بدی باشی و گر نه من می دالم و
 تو و کنیز شرمگین.

مار زده رفت و کنیز شرمگین از ناگهان گشت
 بیرون آمد و گفت
 - چه کنم؟
 - مرا زده زین گیسو بپیم
 - می روم ولی اگر از را دیدی و مبتلاش شدی،
 به طایر بر سرم بپیم؟
 امیر گفت
 - بگو که چنین سخن می گوئی؟ من چنان به تو
 دل باخدا که به هر کسی که می روم، تو را می بخشم
 و هر دم زبانت می شود بپیم.

کنیز که طمع شد و دست امیر را گرفت و با هم تزه
 زین گیسو رفتند، امیر نتوانست که در وقت
 زین گیسو بپیمد زیرا همین که چشمت به چشم او
 افتاد طلسم شد و دیگر نتوانست نگاهش را از نگاه او
 برگرداند تا نوبتی لژان و تب آلود گفت.

- ای زین گیسو سبک نهاد. من امیری
 چون بخت می آید تمام تا تو را از دست ازدهای
 آتش خوار کنم و با خود بپیم.

زین گیسو نیکو نهاد چند قطره عطر ازدهای
 آتش خوار بر گیسوان خود افشاند و گفت
 - ال تو بیاسگوارم ولی من نمی خواهم از دست
 ازدهای آتش خوار بمانم، حتی اگر تو حاتم بودی و
 آمد، بروی که مرا با خود ببری یا تو آسم و نزد
 ازدهای آتش خوار می ماند.

امیر با حیرت بسیار خود را به پای زین گیسو
 انداخت و گفت
 - بنگار تو را بجات بدهم و با خود بپیم زیرا ال
 لحظه ای که تو را دیدی، من بیایست شدم.

- حرف نازدهای بزدا زیرا حکایت مبتلا شدن
 مردان به پیری و جوان حکایتی است که از اینها
 گذشته برای من هیچ اهمیتی ندارد که تو بلیاقت من
 شده باشی یا نه، من به ازدهای آتش خوار دل بسته ام
 و حاضر نیستم او را ترک کنم.

امیر چون بخت با چالی زار و زوار گفت
 - تمام می کنم که به ندای قلب من پاسخ دهم
 و بعدی می آید.

زین گیسو نیکو نهاد گفت
 - تمام می کنم که تمام کنی و از این جا بروی
 و گر نه نگهبان را بیا که خواهم زده تابانده و تو را
 گیسو دهد.

امیر بی درنگ از اتاق زین گیسو بیرون آمد و
 کنیز شرمگین را دید که در انتظار اوست. تزه او
 رفت و گفت
 - اینجا چه کنم؟ هر چه به زین گیسو گفتی یا از
 اینجا برویم، راضی نشد و گفت
 - خودم پشت در ایستادم و درم و حرفهایان را شنیدم.
 - آیا تو نمی توانی زین گیسو را راضی کنی که
 با من بیاید؟
 کنیز شرمگین گفت
 - می خواهم چیزی بگویم ولی شرم می آید پس
 چشمانم را می بندم و می گویم که اگر بخوای
 می توالم کاری کنم که زین گیسو نیز با من و تو
 بیاید ولی نمی توانم کاری کنم که زین گیسو بیاید.
 امیر آهی کشید و چشمان کنیز را بتر شد، امیر
 گفت
 - چه بهتر که کاری کنی زین گیسو نیکو نهاد
 و همه چشمانش با من و تو بپایند، من باید همه شما را
 نجات بدهم، برای انجام دادن این کار چه باید بکنیم؟
 کنیز شرمگین گفت
 - راضی این است که به آشیزخانه برویم و
 فلجم بپیم و در آن داری خواب بپیمیم و ازدهای
 آتش خوار و زین گیسو را خواب کنیم و زین گیسو
 را بر دوش الاغ بکنیم و با خود بپیم، چون چنین
 کنیم، کنیزش نیز سر در پی ما خواهند نهاد.

به اتفاق نیازی شایرم زیبا من در خدمتگزاری
 حاضرم و می توالم زین گیسو را بر دوش بکنم و او
 را تا آن سوی دنیا بپیم.

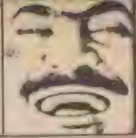
کنیز گفت
 - پس برویم فلجم بپیم.

امیر و کنیز که به آشیزخانه رفتند و مواد را در
 تیرک ریختند و تیرک را بر آتش افروختند و به سخن
 گفتن نشستند و فلجم سوخت، دیواره فته ای
 گشت و امیر نتوانست فلجم بپیم و شبی از شبها
 که به کنیز شرمگین از هر دری سخن می گفت
 ناگهان چشمت به مار زده افتاد که گوشه آشیزخانه
 بسته بود و از چشمت آتش می ریخت. امیر با
 شگفتی بسیار به مار نگریست و گفت
 - ایا این تویی ای ملکه همه ماران زهر آگین؟
 کنیز آهی کشید و برخاست و در حالی که
 می رفت گفت
 - من که دیگر از چنین فلجم خسته شدم، من
 می روم تا بخوابم.

پس از رفتن او، مار با خشمی آتشین و زهر آگین
 گفت
 - هیچ معلوم نیست که تو در این صبر چه
 می کنی؟
 امیر با ترس و هراسی سوران فروتنی پیشه کرد
 و گفت
 - من؟ معلوم است که چه می کنم، دارم فلجم
 بپیم، با خود من مغرور چه سرح و نهان، من...
 مار بر روی زده رنگ و دایغ بر تیرک فلجم
 سوخته افشاند و آن را می راند و دود کرد و به هوا
 فرستاد سپس گفت
 - ای امیر! انا عاگر قرار تیره فلجم بپیم و زهر
 آن داری خواب بپیم و زین گیسو را از اینجا
 بپیم؟ پس چه شد این فلجم سوخته زهر آگین؟
 تو یک ماه است که به اینجا آمده ای و داری
 فلجم سوخته می رازی می پزی، زده باید این
 کار را بکنی.

امیر با کلامی لژان و دست و پایی ست و
 ناتوان گفت
 - من... راستش را بخواهی، من... فلجم
 بپیم... من...
 - خسته شو و غنا بگیرد با این من من گفت...
 زود باش بگو که چرا ازدهای آتش خوار را بپیم
 نکردی و زین گیسو را از اینجا نبردی؟
 تو این هنگام کنیز شرمگین از تو آمد و به
 امیر گفت
 - من دالم که چرا فلجم بپیم می سوزد.
 بلیش لطف این است که من تو هنگام چنین
 قلم فلجم بسیار با من سخن می گویم.

این را گفت و رفت، مار با خشم گفت
 - چشم بروش، حق نفیسم که چه دست گلی به
 آب ندادی. تیر من هر چه سرد است، ای زده،
 تاوان، ای علت همه سوزدهای تو زین همه
 ناراضی ها، مگر تو بروی که مبتلا زین گیسو
 بودی و می خواستی خفته را به آب و آتش بزنی یا
 او را به دست بپازی؟ ها؟ مگر تو بروی؟
 امیر سرش را به زیر انداخت و با پستی نداد، مار
 دوباره فریاد کشید و گفت
 - چرا فریاد مرا اجرا نکردی؟ چرا با چشمان کور
 شدت به کنیزی افتاد بسیار شدی و مبتلا شو
 گشتی؟
 ادامه دارد



خارج از نوبت

من که هر شب توی صف، عیال چن تا نان شدم
نان سوخته یا خمیر خوردم ز پی، تالان شدم
از برای حفظ نوبت، بارها در توی صف
یا به این نویسم، یا به دلخواه ز کار آن شدم
یا شنیدم حرف مفت، از مردمانی بد زبان
یا ز ترس آبرو، در پشت صف پنهان شدم
گاه یا بارتی خودم در جاذبه در توی صف
گاه یا گردن کلفتی، چون طلبکاران شدم
ناکه و وزی با تعارف کردم بیگار نیر
کم کمک یا شایسته افرا، یار جان در جان شدم
بعد از آن در پشت دختل گشتم مأمور نظم
انچهان نفیسی، که گویی صاحب دکان شدم
یا حتی بیگار هم دادم به نان آور و کنون
خارج از نوبت به من نان داده یا از بان شدم
بعد از این گر بربری و سنگگی باشد شلوغ
لااقل آسوده خاطره، از صف تافتان شدم
می و وکیل باشی

نیست در دنیا کسی، بدتر از انسان حریص
ست باشد پایه‌های دین و ایمان حریص
دامش را گر که بگذاری به زیر ذره بین
لشکه بسیار یکنی روی دامن حریص
حرص مال و حرص جاه و حرص پول و حرص زن
از ازل گشته عجیب با جسم و با جان حریص
گویا چندین نفر سوهان به دست کهنه‌کار
داده می‌قل به تیزی و گردی دندان حریص
گر که مهشانش شوی، مانی گریسته بالیقین
لقمه‌ای نتوان ریودن از سر خوان حریص
در فروش مال، دبه می‌کند تا هفت بار
این چنین باشد به دنیا عهد و پیمان حریص
گفت «سعیدی» آن ادیب نکته‌گو، جز خاک گور
هیچ چیزی بر نخواهد ساخت چشمان حریص
حرص چون از ره رسد، گردد سخاوت ناپدید
هیچ کس هرگز ندیده، لطف و احسان حریص
«فرشد احمد» بوده دمخور سالها با این گروه
بارها داده خسارت یا که نتوان حریص
فرشد احمد - فی

ندارد غصه هایم انتهای
تمام سوز هایش خالی بندی
درام گدازد در کشور امروز
که کارگران اگر در جنگ و جوش است
که نایبند گند بازگشتی
نماید سوزها را دستکاری
به خود گوید که قصد انتقاد است
از این فرصت که فعلا دست داده
به این وضع قیلم و لیسمازان
نسلداده شور و حالی در دل من
همان بهتر که از «تی وی» خانه
بگویم حرف خود را صاف و صادقانه
که یا بر صندلی گیرد تو را خواب

گفته بودی پاهای و آس و پاسم، ای رفیق
اندکی لنگ و کمی لوح و قناسم، ای رفیق
بوی گاز و نیل و دود و روغن و بوی غذا
می فراد از تن و رخت و لباسم، ای رفیق
پای بی رنگ و ابروی پر و موی سپید
در میان دوستانت، بی کلامم، ای رفیق
گاه می گفتی که نشه هستم و گاهی خوار
دروی تریاکم و در بنده نامسم، ای رفیق
گاه می گفتی که به دتر کیم و گاهی کجیم
ژنده پوش و بی کلاس و کله طاسم، ای رفیق
هم خل خل هستم و هم تنگ تنگ و هم مجل
پس که کز دهن گشتند من بی حواسم، ای رفیق

موی تو گشته سفید، از هرزه کاری کن حذر
از خطای یگرسیز و از بی بندوباری کن حذر
از خمر سلطان یا پائین و راه حق پیروی
پیش از این از معصیت کردن، تو آری کن حذر
ترک سیگار از پیرایه سهل می باشد، ولی
مرد اگر هستی، یا از رشوه خواری کن حذر
می نهی در پیش پای هر کسی دام فروب
مرد بی ایمان، تو از مردم شکاری کن حذر
قاری سواد دو چندان، می کنی اجناس خود
سربه سر التیاز، از التیازداری کن حذر
هرچه بودی، هرچه خوردی، یا دوخته و ز کفک
بس بود، دیگر تو از این ناپکاری کن حذر
من نمی گویم نباید بشنوی آواز و ساز
زین دو با آن گوش سنگینی که داری کن حذر
تن به کار خیر ده، مسوازه یا مردم ساز
زین همه ناسمردی و ناسازگاری کن حذر
طالب قادری - دست

می‌جست یا خود زین پس قیاسم؛ ای رفیق
 عاقبت از گرد شیرینی مگسها رفته‌اند
 می‌گفتی این گونه حالا التماسم؛ ای رفیق
 من کجا دو از تبار خویشم بودم مثل تو
 تا که هستم خویشم را می‌شناسم؛ ای رفیق
 حسین عوف زاده - گومسار



فرهنگ مردم
روایت فرقه کوش

داستان شیرین یک ضرب السل این هفته یک خشت هم بگذارد ووش

مادرشوروی به غروب خرمیدش طرز چش
گفته را یاد می داد تا گفت «شیری و گوشت را
می کوی...» غروب در کلاهی دیده و گفت «این را
می نامم» مادرشور گفت «آب را جوش می آوری...»
با غروب گفت «این را می نامم» گفت «میله یا کفره
می کتی...» گفت «این را که مردم می نامم» گفت
«تکی یکی در آب می اندازی...» گفت «این را هم
می نامم» مادرشور عصیان می شد و به طنز گفت «چک
خشت خام هم رویش می کنازی...» گفت «خودم می نامم»
چند روز بعد غروب فرات گفت «توست کند پس
گرفته دارم در دیگ گذاشت و یک خشت خام هم در آن
نهاده خشت با پتار آب گل شد و آرام آرام روی شام فلان
ریخت. شب موقع کشیدن شام ووش سر دیگ رفت و آب
و گل چیزی نبود و پایش جز شرمندگی چیزی نلغد»

تواله عروسی در الیکوش

در الیکوش، هنگام عروسی زنهار دختران در حلقی
که است می زنند و هله هله می کنند. می خوانند
«زیره کتم زیره کتم گوت زیره می نیست»
«بیت بگوید آقا دوما گوت جمعه بت نیست» «سر
نهاده ای درجه سر نهاده تو درجه ای کم که سازای
دورش کردم نورش کردم آقا دوما ای سرش خوش اید
بر گردان زیره کیتن زیره کیتنم گرد زیره روم
نشت اپروید به آقا دوما بگوید گروغبار جاده رویت
نشت اسرم را روی این نورک گذاشت اسرم را روی
آن نورگیر گذاشتم از هر خانه صدای ساز بلند می آمد
ادورش برگردم دورش برگردم آقا دوما! الا لا سر شب
است خوش می آید»

فرستنده سوده سرک از الیکوش

به این منظور افراد خانواده های مختلف دست به
تهیه نونی تحت عنوان «مالک» می زنند. بعضی ها
تیز به جای مالک به پیچها پول میسکوبت و پیچهای
از این لیل تقسیم می کنند.
چندما میچنان به خواندن آواز و سرود به زبان
محلی می یازند که در چنان فر مصراع سایر کودکان
بگسار بلند خضاه که برخی شاد به آغل می باشد.
سر می دهند. اگر خانواده ای فرزند پسر داشته باشد
کره کاز نام او را بر آغل خود به عنوان علامت آینده
می آورند تا خانواده ها را به دادن هدیه بیشتر تشویق
کنند. حتی آواز و نوا کودکان و سحران دورنمای در
شب نیمه شعبان چنین است

حیر حیر زنی... هیا / مالک کرتی... هیا / دوری
دلی منی... هیا / اگر سر نخا گوشم بونی... هیا / یوز
گرفو... هیا / واهام نوکچی تارو... هیا / گندم
لیکچی تارو... هیا / آقا من تخت نلشت... هیا /
غاروس من ورش نلشت... هیا / دستند من مست
که... هیا / بلند من بلش که... هیا / اشتر به فلطز...
هیا / مالک را بیار... هیا.
بر گردان

حیر حیر زنی... هیا / [شان] مالک را بیارید...
هیا / کنار دل من ایست من! بگذارید / اگر نخورم
گوشم را برید / این گردوست / باهام نوک تارو / گندم
بیسکوبت هیا... آقا را بر تخت / اما می / نشاند /
غروب را کنارش نشاند / اسبند را دستش کریم /
گردند را به گردش آویزان / اشتر به فلطز است
/ مالک (یا پازار) را بیار...
فرستنده ابوالفضل المهدی از ورزنه اصفهان



ضرب السل گنابادی

می نلگند منگه، می دیر می رقصند
بر گردان بدون آهنگ حرکت می کنند و بی غایه
می رقصند.
[در مورد افرادی که می طع بانه گیری می کنند به
کار می رود: یار بر سر ساز و نواز می رقصند.]
مثل منگس جوقی مهند.
بر گردان مثل منگس جوقی می ماند.
[در مورد کسانی که در هر کاری رقابت می کنند
به کار می رود.]
فرستنده مجید کاظمی از گناباد

باورهای عشایره مردم پاوه

اگر یک بار می کسی روی پیشانی بزند برای
او حیوانات می آید.

اگر جگر روی خانه ای بشکند حامل جگر خرمی
برای افعی خانه است.

فرستنده *

واژه نامه تاتی

مغرب سر دم غروب / صبح سر دم صبح / کازا
کراشی: کما داری می روی؟ / دورشان بارنه غروب
آوردن / خیه شو جلیشان.
فرستنده پریسا اخوان از شهریار

نویسهای مردم ووش از توابع کاشمر

- آلهی رو لعلومه چیکسی
بر گردان آلهی به نیا نمی آمدنی.
- آلهی خون چیکک زمی.
بر گردان آلهی به مرض سخت مبتلا شوی.
- آلهی دامت ورس سیدام بصد.
بر گردان آلهی داشت به دل بکنده.

فرستنده محمد حدادیان
از ووش توابع شهرستان کاشمر

ضرب المثل میاندوایی

ایشدهن آتار دیشمن آثار.
بر گردان از کار گرفتن می شرد پس انداز و ذخیره
گرد دلی از دندان می توان پس انداز کرد.
[کتابه از قناعت کردن.]

با لالی الو بازار دیر
بر گردان خانه با چاه بازار است / آتار / خانه
می چاه مزار است، (سرت و کور و غرضش)
فرستنده عباسعلی مهدی زاده از میاندوآب

آواهای خراسانی

تا بوم سوزن دست تو بوم
میون پنجه و شست تو بوم
اجل لومد که چون من بگیو
ندام چون که بپست تو بوم
C C C
نو که رفتی شمت از سر بگیرم
سوالش از کتوم کافر بگیرم؟
نو که رفتی زدی انش به چون
زدی انش که تا کی و بگیرم
گرداوند حسن پیرانی از کوشه بردشان خراسان

قالی نوحه

تا نزدیک شدن به ماه فیلک رمضان از
خانه گل گرامی می خوانند که طاقی را در خصوص
این ماه عزیز همچون آداب و رسوم پدید شدن در
سحر مراسم سحری و افطار و دادن اعتناها
مربوط به این ماه باورهای عامیانه راجع به ماه
فیلک شبیه قدر مراسم عزاداری مولی السجین
حضرت علی (ع) فداهای غامضی که در این ماه بخته
می شود شاعری که مخصوص این ماه است و حتی
ضرب المثل های که مربوط به این ماه می شود، پیرامان
برفستد، به بهرین آثار رسیده جایزانی تعقی
خراند گرفت.

نگاهی نوبه زندگی آپارتمانی

اسرار احمدی



نمی‌ماند که به آن اکتفا کند.

پیش‌سوزها بر آثار دراماتیکی محدود و تکراری هستند اما نوع نگاه و زاویه دید یک هنرمند است که کهنگی را از سوزدها می‌زاید و شکلی نوبه آنها عرضه می‌کند. به عبارت دیگر زاویه دید نو و نگریستن متفاوت در آثار تاریخی گذاره همانگونه که در سربال آپارتمانی «هسایه‌ها» ساخته محمدحسین لطیفی کاملاً محسوس است.

لطیفی از کارگردانان نوگرایی است که در تمام آثارش به وضوح به این نوگرایی روی آورده و حس و حال آنرا به گونه‌ای بیان کرده که مخاطب بتواند با آن ارتباط برقرار کند. در سال ۱۳۶۷ با طراحی صحنه و لباس فیلم «هسایه‌ها» آغاز کرد و آثار پررنگی چون

لرید می‌کند، سربالهایی که شاید به خاطر کمبود بودجه به ناچار به این شکل تولید می‌شوند و با اشیاء با عین بازیاری و به قول معروف «این دوربین» کار می‌شوند و مخاطبی را که جنب صحنه چادویی تلویزیون شده به ناچار وادار می‌کند تا خود را با این سربالها سرگرد کند. اوج این سبک سربال‌سازی را بیشتر یا سربال «هسرایان» و سپس «خانه سیر» می‌توانیم نام ببریم.

حال کمبود بودجه و با عوامل دیگر باعث شکل گیری این روش تولید شده‌اند؟ بحث ما در این مقال نیست بلکه موضوع حساس و قابل بحث این است که اگر این روش به حالت «این دوربین» ادامه پیدا کند دیگر گذشته‌های برای مخاطب باقی

نماند و به وجود آمدن زندگی ماشینی، شرایط زندگی اجتماعی به گونه‌ای رقم خورده که مردم به زندگی آپارتمانی نمانند و به تدریج برخوردی احساسی متناسب با زمان تغییر پیدا کرده و زندگی‌های تمام با صفا و حسیت رفته رفته رو به افول و فراموشی گذاشته شد.

برای جبران این نقیصه جوامع خود را با زندگی جدید وفق دادند. اگر از خانه‌های حیاطدار و باغچه و گل به دور شدند پرورش گلها و گیاهان آپارتمانی را آغاز کردند و حیوانات آپارتمانی به خانه‌هایشان راه پیدا کرده. در کل فضا چنان محدود به یک فضا شد، چند سالی است تلویزیون نیز تحت تأثیر این موضوع سربالهایی مرسوم به سربالهای آپارتمانی

اسپیبرگ آینده را در می‌نورده

عوش مصنوعی

مسحور کننده

شیخه فیلمی مسحور کننده غریب و عجیب و منو از تعجب‌انگیز و مریض است. فیلمسازی در ارتزندی و تنوع ممکن این فیلم تحت هیچ عنوان شباهتی به آنچه اسپیرگ تاکنون ساخته است ندارد و اگر بخواهیم مقایسه‌ای «گروه خطی» انجام دهیم باید آن را محلولی از مستطی‌های که اسپیرگ در فیلم‌های اونی ریخته نزدیک... و امپراتوری خورشید، به کار گرفته است. نالی کیم اما اگر چنین مقایسه‌ای را به عمل آوریم باید آن را می‌شاید به لایحه قضایی ۲۰۰۶ و برنل کونی، ساخته‌های مشهور کوریک نادیم و حتی فیلم‌های چون هادوگر شهر زمره از ویکتور لیلیگ برده از جیمز کامرون و پیوکی ساخته والت دیزنی به ذهن‌انگیز محسوب کرد. قهرمان داستان سرچشمه‌ای کمپویتی و روحانی است که تلاشش واقع به کار می‌برد تا لایه‌ای به یک پرسه واقعی شود.

اولین گونه

جلی جزل از دست در شکی دیوید لطیفی می‌شود. دیوید نامی است که بر روی نخستین گونه انسان ماشینی از نوع خود گذاشته شده است. او را در زمانی خلق کرده‌اند که بسیاری از شهرهای عمده گیتی به جهت فقدان آب شدن پهنای قطبی از میان رفته و منابع کره خاکی به شکل ناآرامی‌دهنده‌ای دچار نقصان شده‌اند و همچنین همه چیز به شکل جریبندی تراختار مردم قرار می‌گیرد. به ویژه کودکان را

آدمی چگونه نگرشی باید بر هوش مصنوعی (A.I.) داشته باشد؟ آیا این فیلم اثری از استالنی کوریک و کتابخانه شده از ذهن اسپیرگ است؟ یا ساخته‌ای از اسپیرگ است که با روح کوریک در آمیخته و شاید هم این فیلم زاینده یک جنین ۱۴۰ دلایه‌ای میان اسپیرگ و کوریک است؟ دو فیلسف بزرگ عصر ما که تفاوت‌های آشکار و بسیاری میان آنها وجود دارد و در این فیلم به یک مشگل رفتن غیرممکن دست یافته‌اند.

دربای کوریک

عوش مصنوعی انسانی است از یک داستان کوتاه اثر رابرت اودیسی که توسط استالنی کوریک به یک داستان جذاب تبدیل شده است. این داستان کوتاه در مورد یک ربات است که با هدف عشق و علاقه به انسانی خود برنامه ریزی شده است. کوریک سالها روی این داستان کار کرده و زمانی که بسیاری امان او را بریده بود شخصی از اسپیرگ خواست تا آن را به یک فیلم درآورد. پس از آنکه کوریک در گذشته اسپیرگ از روی احترام فوق‌العاده‌ای که برای این کارگران بزرگ قائل بود این پروژه مشکل را بر دست گرفت و دو گام اول اسپیرگ شروع به نوشتن فیلمنامه‌ای براساس همین داستان کوتاه کرد.

او طی نزدیک به ۲۵ سال (پس از برخورد نزدیک...) این نخستین بار بود که اسپیرگ به نوشتن فیلمنامه‌ای اقدام کرده بود. سپس به این مهم پرداخت و صحنه‌ها و چارچوب ساختاری فیلم برپا داشت و بران این کار از طرح کلی‌ها و گرافیک‌هایی که کارتون‌های مشهور «کریس میگو» پنایر در خواست کوریک ترسیم کرده بود بهره گرفت.



دیوید یک نمونه تجربی است و جهت آزمایش کلیدی به زن و شوهری جوان و اسفند داده می‌شود که تنها پس از آنها برادر خانواده‌ای در شرایط کشی نامی به سر می‌برد و پیش‌نشان امید به خروج او از کادو بهبودی دارند.

مانند که مریض نام دارد البته نسبت به این پرسه که به شکل آزارنده‌ای به انسان شباهت دارد احساس غلظت‌گیری دارد اما هنوز کلیه مدار احساسی و عاطفی این پرسه روشن نشده است و این به عهده زن و شوهری که سرپرستی دیوید را به عهده دارند گذاشته شده است.

مؤسسه سزاره این پرسه به زن و شوهر هشدار داده است که اگر این مدار بخصوص فعال شود از دست دیگر بازگشتی به وضع گذشته نیست و اگر این ماشین انسان‌نما صاحب احساس و عاطفه شود دیگر هرگز آن را از دست نمی‌دهد.



سریال از بازیگران محبوب نسل قدیم و جدید چون علی صوریان گوهر خیراندیش محمدرضا شریفی نیا کیهان ملکای امین حبیبی و غیره هستند و بازی خوب آنان بر جذابیت سریال افزوده است.

سریال عصبانیه باکتون توانسته در جذب مخاطب به خوبی عمل کند و از آن شاه ماندن برخی سریالها در پایان با مشکل خاصی روبرو نشود و همین رودادنامه پیدا کند.

احضالی مسمی های قدیمی را بر افغانی زنده می کند. محبت صمیمیت حل کردن مشکلات هنر و علم و نامه منحصه های زندگی قدیمی بازیگری آپرنتی تلقین شده و همین عامل باعث جذب مخاطب شده است.

مخاطبی که این کودها را در زندگی خود احضالی می کند.

در شخصیت پر بازی این سریال نیز تلقین شخصیت های قدیمی و جدید را می بینید. شخصیت خانواده دوستی که شغل را زندگی دارد و سعی دارد زندگی خود را به شکل مسمی حفظ کند. در تقابل شخصیت های امروزی چون زن گلشن که نگاهایی فیسینی با تعریف ایرانی آن دارد قرار می گیرد این تقابل باعث ایجاد کشش در قصه سریال شده و نگارش روان فیسانه به همراه دیالوگهای علمیوس آن را برای مخاطب نسل دوبر و امروز جذاب می نماید.

بازیگران سریال هم با توجه به توجه مجریه

سرعت و «میدان دوزخ» را در کنار هم بازگردانی اثر به ثبت رسیده است. وی سعی دارد هم در سبک و هم در لوکزیون فعال باشد و در حال حاضر که سریال «عصبانیه» به کارگردانی وی چهارشنبه ها از شبکه سوم سیما پخش می شود مشغول تولید و ساخت سریالی جدید با نام «هشتانی» با بازی یارما پیروز فر است.

در هفته اول با نگاهی به سریال «عصبانیه» تکراری بودن موضوع به ذهنها متبادر می شود و اینکه تصادف بین فیسانه ها باعث شکل گیری قصه ها می شود موضوعی است که در ساختار و شکل گیری روایتها یک اثر قصه های آپرنتی محسوس است اما توگرایی کارگردان «عصبانیه» با فیکاری نویسنده سریال «حسین پاکدل» - که از معیاران قدیمی پخش و مجری لوکزیون است - از آنجا مشخص می شود که با یک نگاه و زیربنای زندگی آپرنتی را به گونه ای دیگر شکل داده اند.

ساختار دراماتیک قصه «عصبانیه» به گونه ای شکل گرفته که با نگاهی کارشناسانه مرحله می شویم در کنار زندگی آپرنتی تا جایی زندگی

فرزند که ناخلف افتد

طنز سینمایی

سیدرضا آید

هر موقع بحث سینمایی ایران به میان می آید یک وجه بومی می افتد که فرهنگ روزش می. ضد محکم بر فرق حشر می گوید و تصادفی هم از این فیل شده نوحی پیدا

زمانی این وجه بدون سرپرست با درمیان تقابل می گشت و چون اصیل و احترام پاد گرفت. پای عربده کشی را سر داد این جوری بود که گاهی کلاه محلی می سرش می گذاشت و گاهی دشته فیض را بر کمرش می بست تا این که به چایی رسید دید دارد نیش بر ریشه خود می زند. به همین خاطر سرش به سنگ خورد و از برکت وجود انقلاب اسلامی نمی نالد و ک حرف رزن یک گرفت. و سعی کرد عربده کشی و قنار دینی را همراهش کند و مزخرف بشود.

علی رغم همه این احمقانه اما بعد از انقلاب هم باز همان طور آلت دست دانه های مختلف شد و نتوانست متسلط به رشت جسمی اش بزرگ شود. در این زمان هم باز هر کسی از راه رسید بر سرش گریه داد یک زمان با سلفه های این وجه متسلطه چند ساله با یک دست «هشتانی» کشاد و رمایی خوش منظری آن را به تابلای جنگ اویخت طوری که کمتر پیش آمد که این وجه ش

بختند و بختاند! سبانی خله اما طبعا ذهنی ما بعد از انقلاب نیز شیبها و گاه فرازهای فراوانی را پشت سر گذاشت ولی از آنجایی که یک بار سرش به سنگ خورد. روح سعی کرد به دوران کلاه محلی ها باز برگردد اما وقتی بزرگتری نشاند. پس می افتد رشت. همه را از او می داند کتا این که در بره های از زمان ترکیک بود به ریشه خرق نشینان دیگر برسد.



هر زمان حریف برایش در آوردند و جیره ها گفتند و سینمایی را اختصار کردند. اخیرا هم که بحث فزادای کوچک کردند بحث تعطیلی شرکت های فیلسازی را می گویم که مدتی بر سر زبانها افتاده اما بدو خواننده به تلاش رسید و گفت این وجه را تا جایی که توان داشت با خود می کشم تعطیلی این

شرکتها مدتی گذارد اما حالا پس از چند سال و بعد از پشت سر گذاشتن حرفها و حدیثها و این که بالاخره سینما باید دولتی باشد یا نه سینمایی افغان باشد و بهمان بره های قدیم سرگشته اند مدتی به سرگوشی می کشد که باز به تقابل جدید قرارش پیدا کرده باشند.

از همین رو تشکیل شورای سیاست گذاری کلان برای وجهی که به نام سینما در دستور کار قرار گرفته است که باید آن را به حال نیک بگیریم اگر چه فالگیری از نظری جامعه فرهنگی و هنری منظور نیست!!

این شورا قرار است. پس از سالها برآمده از مدیران دولتی برای این فرزند قطب نگه داشته شده طراحی کند. و حالا چرا برای این منظور این بند شروع کار از مردان سیاست نظر خواه شده است باید تا بعد که سیاست را شرکت های فیلسازی و احداث مختلف برنده اما چیزی که هدفش نگارنده شده اینک این وجه حدسال بدون سرپرست برگ شده و نیاز شدید به یک پدر و مادر تازه لا سرپرستی او را بر وجهه بگیرند و به سلامت بزرگش کنند.

پدر و مادری که برایش تصمیم نگیرند بلکه اختصالیاتی کنند. بنابراین برگزاری جلسه و شورا و نگارش پیش نویس قانون این جور مجبزه به درد این وجه می خورد.

باید به جای پس گردنی دست نوازش بر سرش بگیریم والا این وجه استفاده از پشت به زمان کنند و بارها عرصه را بر او تنگ نکنند که اختصار دارد شده فیض را از دست داده و مادر بزرگ در او را به باز خون و خونریزی راه بیندازد. از ما گفت.

فرمان ضدافسردگی و خطر خونریزی معده



دانشمندان کانادایی هشدار دادند قرصهای جدید ضدافسردگی می تواند در افراد مبتلای به پاش خونریزی معده و روده شود.

محققان بیمارستان لوئیس آلزایمر می دانند افراد بالای ۶۵ سال و آنهایی که از قبل مشکلات خونریزی داشته اند بیشتر در معرض خطر این عارضه قرار دارند.

بیماران دچار افسردگی و افراد مسن در اتم خونشان باوروی جدید ضدافسردگی به احتمال زیاد دچار خونریزی معده و روده می شوند که در این صورت تا مدت زیادی از مصرف دارو محروم خواهند شد.

شود عملکرد داروی مذکور به این صورت است که از جذب عوارض سمی سوزنی جلوگیری می کند، سوزش و مایه تشنیه می آید که پانها را حل کرده و با خلق و خوی انسان ارتباط مستقیم دارد.

با وجود خطرناک پاشیدن این قرص همچنان در سراسر دنیا به عنوان بهترین داروی ضدافسردگی تجویز می شود. محققان ۳۱۲۰۰ نفر از افراد بالای ۶۵ سال را که بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ از این دارو مصرف کرده اند مورد بررسی قرار دادند تا ببینند چند درصد از آنها دچار خونریزی شده اند.

آنها دریافتند هرچه در دارو لویش بوده احتمال خونریزی در افراد افزایش یافته است. همچنین بیمارانی که سابقه زخم معده داشتند، خطر بیشتری تهدیدشان می کرد. محققان همچنین نتایج به استناد، بیمار عقید پیوسته و اختلالات قابل توجهی را در اختیار پزشکان قرار داده است.

واکسن سیاه زخم

پس از ابتلای آمیزش و به دنبال آن شیوع میکروب سیاه زخم در آن کشور. محققان انگلیسی بازنه شیوه جدیدی را برای تهیه واکسن سیاه زخم یافته اند.

این واکسن با استفاده از تکای DNA باکتری سیاه زخم و ترکیب آن با DNA میکروب دیگری به دست می آید و می تواند به عنوان یک واکسن عمومی با این باکتری در بدن جنگ.

اولین مورد این بیماری در فلوریدا گزارش شد بدین صورت که بیماری که راه رفتن و تنفس و راه رفتن یک مرد ۶۴ ساله شده و او را گشته و به افراد دیگری نیز به واسطه زخمهای پس آلوده شده که یکی از آنها کودک هفت ساله بود.

وزارت بهداشت اصرار داشته و دارد که تمامی پزشکان و درمانگران بیرونی و حتی سربازان در مقابل سیاه زخم واکسینه شوند اما برای ایجاد ایمنی کامل باید چندین واکسن نوبی به آنها تزریق شود با این حال مشخص نیست این واکسنها در روی باکتری سیاه زخمی که از طریق استنشاق وارد بدن شده و بسیار کشنده است تاثیر می گذارند یا نه.

این واکسن با باکتری سیاه زخمی به نام پاپیلوس ساخته شده که البته اصلاً خطرناک نیست و در بدن سیاه زخم خفیه به وجود می آید.

در دانشگاه ایالت اوراهو محققان به دنبال شیوهایی بهتر برای ساختن این واکسن می گردند، یکی از این شیوه ها استفاده از تکای DNA بیماری مورد نظر است، سپس این تکای با یک فلان شود این تکای کوچک DNA را تشکیل و در صورت حمله سیاه زخم

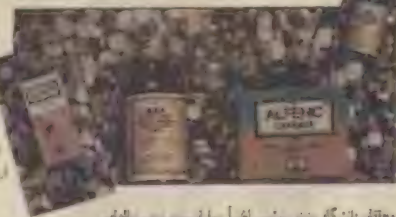


به بدن با بیماری به مثابه پیرازند. آنها از قطعه های DNA که با استفاده باقیمه می شود و جوی به این باکتری که مملو از آنش زنی های حمایت کننده باکتری های مرگ آور و همچنین باکتری های ترشح رده بودند ساخته شده بودند.

آنها مدعی هستند واکسنی که ساخته اند می تواند از بروز سیاه زخم در خونها جلوگیری کند، آنها همچنین حرکتها را از طریق تنفس به این بیماری آلوده کردند و گفتند که واکسن تمامی حرکتها را احاطه نموده است. در ارشاد با استفاده از این واکسن مشکلات زیادی وجود دارد که یکی از آنها قاع کردن مردم و همچنین متخصصان است. سازندگان واکسن هدیه باید اثبات کنند که تولیدشان بهتر از واکسنهای پیشین باشد. کمتر از آنها هم نیست.

آنتی بیوتیک های ارزان و موثر

طی چند سال اخیر انواع آنتی بیوتیک های گران قیمت جدید به بازار عرضه شده که اغلب پزشکان آنها را برای درمان سبوریت تجویز می کنند. فعلاً از اینکه آنها بدون چسبی با آنتی بیوتیک های ارزان قیمت دارند.



محققان دانشگاه سنت سوئیس اخیراً یکسان سبوریتی سالیانی ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۷ را مورد بررسی قرار دادند. سبوریت بیماری است که بر اثر التهاب غشای غده دهان، هوا بر اطراف غده های استخوانهای بینی ایجاد می شود. این بیماری در سراسر دنیا بسیار رایج است. در حال حاضر ۱۷ دارو برای سبوریت تجویز می شود که معروفترین آنها آموکسی سیلین، اریترومیسین و سرفاکسازول بود. گروه ارزان قیمت ها هستند اما چهاره داروی جدید دیگر بسیار گران قیمت.

نتایج گزارشی که در یک مجله پزشکی به چاپ رسیده نشانگر این حقیقت است که از بین ۱۳۳۶۹ بیمار که آنتی بیوتیک های جدیدی دریافت کرده اند ۹۰٪ درصد بهبود گشت یافته اند و حال آنکه از بین ۱۷۷۷۷ بیمار دیگر که داروی گران قیمت جدید مصرف کرده اند ۹۰٪ درصد خوب شده اند. اختلاف ۱۷۷۷۷ بدان علت است که بیمارانی که در صورتی که تمام نیست و آنتی بیوتیک نوع جدید و جدید بسیار زیاد است و گذشته از آن این دارو مقاومت باکتری را در بدن افزایش می دهد. بنام این پزشکان شاید از راه گر برای درمانهای اولیه سبوریت تجویز کنند.

مهاجران غیرقانونی

روندهای جدید برای مهاجران غیرقانونی در حال ظهور است. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند.

بسیاری از مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند.

بسیاری از مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند.

بسیاری از مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند. مهاجران غیرقانونی در حال تبدیل شدن به حاشیه زندگی هستند.



روند مهاجران غیرقانونی است از مهاجرت بی‌قانونی و به این کار ادامه می‌دهند.

روند مهاجران غیرقانونی است از مهاجرت بی‌قانونی و به این کار ادامه می‌دهند.

دروغ سنج

شیرهای مختلفی برای به حرف درآوردن و تشخیص حرفهای راست از دروغ وجود دارد. امروزه دستگاه کوچکی که به اندازه یک کف دست است ساخته شده که می‌تواند دروغگو را شناسایی کند. سازنده این دستگاه می‌گوید که ساختن آن قافری است از روی تجربه صدا دروغ را تشخیص دهد اگر این وسیله واقعاً آنچنان که مخترع آن ادعا می‌کند عمل کند می‌تواند به راحتی آن را در دادگاهها به کار گرفت. قیمت این دستگاه ۹۹ دلار و ۹۵ سنت است.



اگرچه ثابت و افسردگی



افراد بی‌بختی و برادر افراد معمولی از مشکل افسردگی رنج می‌برند. در حال حاضر حدود ۱۵۷ میلیون نفر در آمریکا با این بیماری دست و پنجه نرم می‌کنند. محققان معتقدند به دلیل مشکلاتی که این بیماری برای افراد مبتلا ایجاد می‌کند تعداد زیادی دچار افسردگی می‌شوند اما اخیراً این ایده در میان پژوهشگران جان گرفته که آیا ممکن این قضیه هم صادق است. یعنی افسردگی هم می‌تواند تولید ثروت بابت کند؟

پژشکان با چشمت روی این فرضیه مقالاتی انجام داده و به این نتیجه رسیدند که عدم فعالیت و غذا خوردن زیاد از حد افراد افسرده می‌تواند دو عامل مهم در ابتلای آنها به بیماری ثروت باشد و توصیه کردند کسانی که به فکر از این دو بیماری مبتلا هستند، حتماً باید تحت نظر پزشک باشند که دچار هر دو مرض نشوند.

عکس‌نگاری از روده در حال حرکت

ساخته پزشکان پیش از دو میلیون اندوسکوپی در روده کوچک انجام می‌دهند تا سرطان یا بیماری دیگر را در آن ناحیه پیدا کنند. در این شیوه فرقه تاریکی را که بر مریش دوربینی نصب است وارد روده و روده فرد می‌کند.

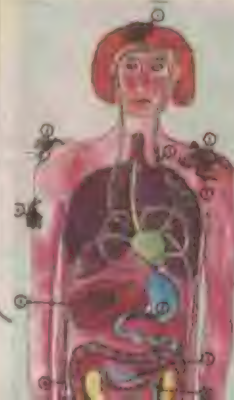
بیمار احساس ناخوشایندی ندارد و به علاوه برخی از انواع اطراف معده و روده با این شیوه فرقه لوله منبر است و نمی‌توان آن را مشاهده کرد.

پژشکان اخیراً وسیله‌ای را ایجاد کرده‌اند که می‌تواند همه جای روده کوچک و معده را بررسی کند. MIRA اخیراً در کنار شیوه سنتی به کار گرفته می‌شود.

این دستگاه یک کیسول بدون هیچ سیم و لوازم اضافی است که فرد آن را می‌بلعد. دستگاه می‌تواند روده را نقشه‌برداری کند و در همان حال فرد می‌تواند مشغول انجام کارهای روزمره خود باشد بدون اینکه احساس درد یا ناراحتی به او دست بدهد.

MIRA هر یک ثانیه دو عکس می‌گیرد و از زمانی که وارد بدن می‌شود هشت ساعت در سیستم بدن بیمار

گردش می‌کند و قادر است تصاویری را که اندوسکوپی معمولی تشخیص نمی‌دهد آشکار سازد. فرد باید یک دستگاه ضبط کننده به کمرش بپوشد تا تصویر بر آن جای گیرد سپس تصاویری این تصاویر با کامپیوتر منتقل شده و توسط پزشک مورد تجزیه قرار می‌گیرد. پزشکان معتقدند با وجود تصاویری مزبور این شیوه می‌تواند جایگزین مستند در اندوسکوپی شود.





با نگاهی به نمایش «رستوران»

سیروس فرامرزی

(به روایت سیروس نمایش رستوران)

سیروس فرامرزی، رمانتیک با ناسی و چهل و پنج سال، سلفه بازیگر، جو خسی، نویسنده‌ی و کارگردانی، صاحب تجربه‌ی بازیگری است، او تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران و در رشته‌ی ادبیات انگلیسی به پایان برده و مدتی در حرفه‌ی تئاتر و با نمایش «بالابو» به کارگردانی مصطفی شکویی آغاز کرده است.

او هم مثل بسیاری از نویسندگان جوان خلاق «دوازده» و «پانزده» کسر خدای کارگردانی و بازی کرده است. فیلم‌های «حسن کچل»، «سفر حاج»، «ممنون شد»، «مهر»، «معمده»، «چهره»، «حسن کاروان» و «معمیان» از جمله کارهای سینمایی او به‌شمار می‌روند.

فیلم‌های «مارا» و «سیر» به نظر می‌آید که فرامرزی

لنا بطور شد که به فکر نوشتن نمایش رستوران افتاده‌اند.

چون بهر حال آمریکا و به آن اشاره‌ی زندگی می‌کند، من و همسر من در آن سال یکبار به دیدار او می‌رویم. بیس سال گذشته بود که این کشور غریب گردید و تصمیم آن بود که فقط یک ماه در آنجا بمانیم. همسر و پیشنهاد کرد که هیدنوروز را جز در کنار فرزندان و خانواده‌ی ما، من از این پیشنهاد استقبال کردم و برای هر کردن اوقات فراغت، نمایشنامه رستوران را که طرح آن سالها در ذهنم بود نوشتیم و تصمیم گرفتیم یک اجرا در آنجا داشته

رودرو با هنرمندان

شید بهنام

این هفته

سیروس ابراهیم زاده - نویسنده، کارگردان، بازیگر تئاتر، سینما، رادیو، تلویزیون و...



باشیم که این کار به انجام رسید و نمایش با استقبال خوبی مواجه شد. به‌طوری که درستان و آشنایان در اینتهای دیگر از ما خواستند که نمایش را در آنجا نیز اجرا کنیم. به این ترتیب ماه به شهرهای مختلف رفتیم و به‌طور کلی اجرای نمایش رستوران در شهرهای مختلف آمریکا حدود شش ماه طول کشید.

لنا چرا دیدن نمایش بخش‌های بسیاری از نمایش به زبان خارجی (و بیشتر به شکلی است؟)

● رستوران، ماجرای یک ایرانی اهل تلم و اندیشه است که به آمریکا مهاجرت می‌کند و پس از چند سال اقامت و برخورد با افراد گوناگون و ملیت‌های مختلف مثل اکثر مهاجران ایرانی بدون آنکه قصد خاصی داشته باشد و فقط به‌ر حسب عادت نصف واژه‌های مورد نظر خود را به زبان خارجی ادا می‌کند... از طرفی برای من مساله آموزش فرهنگها از طریق زبان قابل تعجب است... از سری دیگر، روایت زندگی و مرگ شخصیت ساش (سلیمان اهوری) به وسیله زبان قابل انتقال است و از طرفی دیگر عده زیادی از اهالی تلم و اندیشه کلی هم فرحت بالور زبان خود از زبان دیگرانه را ندارند...

تا به روزی که در این نمایش نمود عیب دارد. مثل خودتان در این به چه چیست؟

● ساشه‌ای را که شما به آن اشاره کردید، خیلی‌ها پس از دیدن نمایش به من گفتند ولی به واقع قصد من این نبود است. برای من آن کسی (شخصیتی که در طول نمایش سلیمان اهوری او را صدا می‌زنند که به روی صحنه برود و...) اما انتظاری

عده‌ای پس از دیدن نمایش «رستوران» در آمریکا به من گفتند: «محال است در ایران مجوز اجرا بگیرد»!

می‌فایده است! انسانی است که گوشت و پوست دارد و صاحب این رستوران است... مثل خیلی‌ها قول می‌دهد قرار می‌گذارم و نمی‌آید... به هر حال بنده در این نمایش به هیچ عنوان به دنبال نمادسازی نبودم اما بدون هیچ گونه ادعایی باید بگویم در رستوران یک تئاتر متفکرانه است.

مسیرونی و مواردی از این قبل می‌روانند

● نیم
سیم غزل، رمانتیک زندگی ۳۰، قسمت ۹۰، بقعی کار گروه فرهنگ و معارف اسلامی و به تهیه‌کنندگی غلامرضا احمدی و محمد صاحب‌القاری است که هر ایام ماه مبارک رمضان هر روز لحظات غزالی آنان معرب و موقع اظهار از این شبکه می‌پخش شود.

آسمان‌های این برنامه غزل‌نندگان، به تازه مستطانات خاطرات افرادی که با وجود سن بالا، تازه به اسلام گرویده‌اند و صحبت‌های آنها در مورد روزهای...

● خاطرات عروقت شیرین ماه مبارک رمضان که برای افراد شایسته شده جامعه از جمله روحانیون و روشنفکران و... پخش آمد.

● قصص قرآن، نمایش قصه‌های قرآنی در قالبی

نمای با خاطرات فراموش شده متوجه می‌شوند کسی که در دیدن شخصی مورد نظر نبوده است، اما اینکه... تست‌اندکاران این سریال عبارتند از: نویسنده: علیرضا کاظمی، پر: مسیحی رحمانی، کارگردان: امید جوانی، بازیگران: آریلا بیانی، فرامرزی، جدایی، زهره، مسیحی، حدیث، لولوفوند، محمدرضا کو....

● طریق وهایی

این برنامه کار گروه سیاسی شبکه سوم به تهیه‌کنندگی دکتر علی محمد صالحی در خط قسمت ۱۵، تقی‌الدین در ایام ماه مبارک و رمضان ویژه روز فقیه، از این شبکه پخش خواهد شد.

این برنامه به عنوان «روز سوم دولتی» در مسیحی، جلالی، نورمال این رشته به آورد، فرامرزی علل ناگانی، عروقت عرب، در مقابل با فرامرزی

تازه‌های تولید سیما

نمایش غزلی

ویژه برنامه‌های شبکه سوم سیما به نمایش ایام ماه مبارک و رمضان

● من نه منم

سریال «من نه منم» کار گروه فیلم و سریال شبکه سوم و تهیه‌کنندگی مهروز رسام در ۲۹ قسمت ۳۰ دقیقه‌ای، ویژه ایام مبارک و رمضان در دست تهیه است. داستان این سریال چنین است: چند دره به قصد عاشقانی که فرد متولد و غیر را می‌دانند، اما حکام

تا که پایش شمعش می‌سوزد که رفتگی
(سپیدس ابراهیم‌زاده) در اصل جمله خودش
(سلیمان امیری) را با سطر و پاره از صحنه خارج
می‌کند، فلسفه این کار چیست؟

● این آدم (سلیمان امیری) که با خوردن مواد
سنگین می‌کنند، نشسته می‌شود یا پاشیدن یک چکه
سرگرم می‌شود... در غربت محض و تالعی محض
می‌آید و تر جایی می‌میرد که نباید ببرد و آن جای
برج جایی است که او را نه در زنده بودنش قدر
می‌دانست و نه در مرگش... و این سرزنش محترم
بهاجیه است که در جایگاه خودش نیست، نظر
بر این است.

● اما چند موال که بی‌ارتباط با حرفه شما
نیست. شما در مطبوعات کار خودتان را با طنز و سبکی
انجام دادید. فکره شما در این زمینه چه بود؟
● بنده سالهای متناوبی است که با مطبوعات
همکاری دارم. شعر، نمایشنامه و... مقاله‌هایی
است که در نشریات مختلف تجربه کرده‌ام... و در
۱۵ سال اخیر قطعاً را می‌توانم به طنز نیز
می‌گویم... بنده اصولاً نگاه خاصی به زندگی ندارم
و آن اینکه تضادهای مرا می‌بینم و این تضادها در من اثر
می‌کنند... شما اگر تضادهای زندگی را بتوانید ببینید
و شرح بدهید یا آن برخورد کنید بنابراین وارد دنیای
طنز شوید... بنده همیشه به طنز و کمدی گرایش داشته‌ام.

آقای خلیق خدا و ایتخاندا

تا به نظر شما این «طنز» و «کمدی» چه تفاوتی
و چه دارد؟

● شاید نتوانم تعاریف عالمانه‌ای در این زمینه
ارائه بدهم ولی این چیزی که در عصر ما و در ایران
فارسی «طنز» گفته می‌شود نوعی شوخ طبعی است
که انتهای آن تلخی یا تلوارنگیزی دارد اما در
کمدی و یا کلافگی است چه تا تلوارنگیزی وجود ندارد و
قطر برای وقت گذرانی و فریغ است... و آنچه را
که خواننده گاه محترم مطبوعات به عنوان «طنز» به
قلم بنده خوانده‌اند در اصل تا آگاهی من است و
تضادی که در زندگی و سرگردانی در زمان بوده و

اگر موفق بشوید که خلق خدا را فقط
بخندانید، خدمت بزرگی کرده‌اید هنر
بازیگری یکی از پیچیده‌ترین هنرهایست



من فکر می‌کنم سرگردی در زمان وجود دارد و
السان نمی‌تواند گذشت. حال و آینده را به روشنی
ترسیم و تنظیم کند. پس طبیعی است که باید در
«حال» زندگی کرد... بررسی اساس فکری ما مثل
«خدا» تا کی تا نشاند که «حال» اقتدار زندگی
است... و در حال نقاش برای من خیلی
تامل‌برانگیز است و به همین دلیل دو رشته از
نورته‌هایم را با کلام طنز و با خاتون «خاطرات»
ابراهیم روزگار داشتی و «خاطرات» را که در حقیقت
تا آگاهی انسان است در گذشته و مطالعه‌هایی با حالا
گردآوری کرده و آن‌ها را در آینده‌ای نزدیک
منتشر خواهم کرد...
و اما چیزی را حتماً به‌گرمی به شدت اعتقاد
دارم اگر شما موفق بشوید خلق خدا را فقط بخندانید.
خدمت بزرگی کرده‌اید و چنانچه از طریق به فکر
و افکار کردن آنان گردایی هم از کارشان باز کنید
کاری کرده‌اید بسیار...
منتشر خواهم کرد...
اما چیزی را حتماً به‌گرمی به شدت اعتقاد
دارم اگر شما موفق بشوید خلق خدا را فقط بخندانید.
خدمت بزرگی کرده‌اید و چنانچه از طریق به فکر
و افکار کردن آنان گردایی هم از کارشان باز کنید
کاری کرده‌اید بسیار...
منتشر خواهم کرد...
اما چیزی را حتماً به‌گرمی به شدت اعتقاد
دارم اگر شما موفق بشوید خلق خدا را فقط بخندانید.
خدمت بزرگی کرده‌اید و چنانچه از طریق به فکر
و افکار کردن آنان گردایی هم از کارشان باز کنید
کاری کرده‌اید بسیار...
منتشر خواهم کرد...

بازیگری پیچیده‌ترین هنرها

تا به عنوان سوال آخر، اگر معانی می‌توانم
«بازیگری» دارید بفرمایید.

● عنوان شغل من «بازیگر» است. بنابراین به
من بازیگر نشانتر سینما، رادیو و تلویزیون گفته
می‌شود. بنده جزء کسانی هستم که در زمینه‌های
مختلف هنری تالایی بهت خود را آزموده‌ام...
کارم را با تئاتر شروع کرده‌ام و بالطبع تئاتر را خیلی
دوست دارم... بعد از تئاتر جنب رادیو، تلویزیون و
سینما قدم به این هنرها را هم به شدت دوست
دارم...
تا به معنی برای جوانان
● در انتها من بپای دارم برای خوانندگان عزیز

در این مصحوره شراره زخم زهره جایی
منشوری هدی قلمه هادی پوری سیرین کلیسی... به
الطاف نقش پراخته‌اند.

«حواری کشمیر»

«حواری کشمیر» عنوان مصحوره مستندی است
که به زندگی «عبدالله علی محمدانی» و عارف و معطر
فرع عشق می‌پردازد.
این برنامه در شرکت فیلم سینما و پنج فیلمی
به تهیه‌کنندگی محمدمحسن جعفریان در گروه فرهنگ
تاریخ و هنر شبکه اول سیما پخش اولیود خود را سپری
می‌کند.
گفتنی است تاکنون از کشورهای «ایمیکستان» و
افغانستان هم برای پخش شده است و برنامه قرار است
از کشورهای پاکستان، هند، نیگلند و سریلانکا
تصویر واری شود.

تهیه‌کننده و کارگردان مستند «سیرین کلیسی»
کارگردان تلویزیونی، بزرگ مصحاصی - فیلمنامه
محرم رضا محمدی نیکو،
در این مصحوره بازیگرانی چون مهدی طهماسبی
حسن افلاخ، احسان کاظمی و... حضور دارند.

«کاش و کاشکی»

زنی به دنبال مدال می‌لای آنش و تاریکی وارد
ایران می‌شود و بعد از به دست آوردن مدال و ولود
شدن به سیستم رایانه‌ای تبدیل به قهرمان می‌شود تا
اینکه نمیداند کاشکی در سراسر فرار می‌گرد...
این خلاصه‌ای از مصحوره تلویزیونی «کاش و
کاشکی» است که در پروژه فیلم سینما سی قیفاقی در
گروه کودک و نوجوان شبکه اول سیما به تهیه‌کنندگی
و کارگردانی حسن جعفران نشان و مصطفی داود تهیه
شده است.

ساده که مصحابق رمان حال را با بازیگری می‌کند
۱۷ سال احکام داد و مناجات
۱۸ گزارش از جشن میعت در نابله
۱۹ گزارش از عزمین شریفین در عراق
۲۰ اجرای موسیقی آلبی

«همراه آفتاب»

مصحوره داستانی همواره آفتاب... در سوره فیلمست
می‌فیلدای در گروه کودک و نوجوان شبکه اول سیما
تهیه شده است.
این مصحوره با داستانی مستقل بر اساس روایع
تاریخی به زندگی لطف افشار می‌پردازد و قرار است در
ماه مبارک رمضان پخش شود.
گفتنی است پیش از این در قسمت از این برنامه
در مصحابق مذهبی پخش شده است.
و عموماً و دست‌اندر کاران این برنامه عبارتند از:



پاداشتهای پراکنده

مسامری

گزارش‌های عجیب و گزارشگران شرب فویتال

ابتدا برویم سراغ فویتال و گزارشگرانش که این روزها بحث آن قتل همه محال است. فعلا به «الانچ» و بر دو و باخت‌های اخیر کاری نداریم اما این گزارشگران فویتال گاهی اوقات در حین گزارش، بدجوری «دایرة‌المعارف» می‌شوند به‌طور مثال وقتی می‌خواهند نام یک بازیکن را با شماره آن معرفی کنند از وقت نسل قبل آن بنده خدا شروع می‌کنند و تا غذایی که شب قبل از بازی به عنوان شام تناول کرده تعریف می‌کنند گزارش هم به سبب خارج شدن از فضای بازی به امان خدا رها می‌شود! تازه بماند که این گزارشگران آه‌تین هم هستند چرم غیب می‌گویند! طرف صدمتر یا بیشتر آن طرف زمین یا مرئی یا داور در حال صحبت است، آنهم در گوشه، این آقای محترم برای مخاطب تعریف می‌کند که مثلاً «مری به مهدوی کیا یا یکجخت واحدی می‌گوید فلان و...» خلاصه درازگویی و به زبان آوردن اطلاعات ریز و درشت و استفاده بیش از اندازه اصطلاحات خاص گزارش فویتال. در حال حاضر خود مضطرب شده که توجه تست‌اندز کارکن را می‌داند!

ناممکن‌های سیمیا

خدا را شکر، چند سالی است، برنامه‌های گروه‌های مختلف سنی در تلویزیون از هم تفکیک شده‌اند. جبهه برنامه خرسالان کودکان و نوجوانان، ولی از آنجا که پیشرفت شرب‌خشی و تبیسه برای تلویزیون و مخاطبان اغلب ناسخن می‌شود این سیاست نیز لگ می‌زند! چون برنامه‌هایی که برای این سه نسل بخشی می‌شود تنها در نوع کارتون و برنامه‌های غروب‌سکی تفاوت دارد! برای خرسالان «نام و جری» و «منگوله گوش میرزا» بخشی می‌شود خدمت کودکان «جبهه‌های کوه آلب» و «ایا لنگ درازه» می‌رسند. نوجوانان هم با «شاکولا» و «مینیته‌های نقاشی انیمیشنی» و «کامپیوتری صفا» می‌کنند!! حالا برای اینکه حق

ضایع نشود، که گذاری یک نفر می‌آید جفر نورسن، کتاب قصه هم معرفی و شعرهای ارسالی نوجوانان را اصلاح می‌کند!

ببیند که تفاوت از کجا با به کجا است!!

تکده و فیلم‌های تکده

یکی از بخش‌های تولیدات سینمایی ساخته فیلم‌های یک دقیقه‌ای «تکده» در برمی‌گیرد که سال گذشته در جشنواره آن ۱۵۰ فیلم در ۱۵۰ دقیقه به نمایش درآمد. و از خصوصیات آن اینجاست که فیلمساز ملزم است با رعایت این ویژگی در یک دقیقه سوژهای را به زبان تصویر مطرح کند که در نوع خودش جانب توجه است.

حال فرض از این توضیح بیان این نکته بود که برخی از پیام‌های بازگویی ما با حضور تیپ‌های رنگ، وارنگ و آریستی، آتم را به نام این فرم از فیلمسازی می‌اندازد!! مخصوص درباره آگهی‌های مربوط به شامپوها و نقن‌های هم‌اما

قشون‌کشی‌های اهالی موسیقی و برهان تمام فصول سیمیا!



امسال زیبایی کنسرت‌های موسیقی، بریزه در میان اهالی «پاپ» قابل توجه بود به‌طوری‌که بسیاری از خوانندگان مطرح این سبک، فرصت نیافتند امسال کاستی به بازار آرایه دهند و نام با اصحاب نوازنده خود از «چهار جهت اصلی»

کنسرت و جهان قشون‌کشی باشند!

علاً! آنچه ما به چشم دیده‌ایم و از خیلی‌ها شنیده‌ایم حضور جدی و همه‌گیر هنرمندان مطرح سینما و تلویزیون بود که این کنسرت‌ها را همراهی می‌کردند، البته در حال حاضر هنرپیشه‌های ما بخصوص «آقایان» مرغابی برای نام فصول هستند! «پاپ» فیلم بازی می‌کنند. تابستان آواز می‌خوانند «پاپیز» مجری می‌شوند، «زنان» هم می‌روند، جستارهای خارجی آبروداری می‌کنند! خدا حفظشان کند.

مجموعه‌های سیمیا و جیم پنش خانمها!!

عزیز بود می‌خواستیم، جامع به آلودگی صوتی در مجموعه‌های تلویزیونی، سیمیا، ولی از یاد می‌بریم. اما این بار به مناسبت سریالی که اخیراً پخش آن شروع شد، عرض می‌کنیم که صداهای جیم گونه برخی از خانم‌های بازیگر در مجموعه‌ها مثل رنده، اعصاب مخاطبان را می‌رنشاند که گاهی این جیم و داده‌های مورد استناد، نام در حال کسیر «آلوم» تلویزیون هستند چون یک نفر آقدر هم و با طعنه‌های صحت می‌کند که کلام می‌شود دیگری آقدر داد و هوار می‌کند که شمع می‌گیری! حال بماند که موسیقی‌های شن هم با صدای نامتداول دیالوگ‌های در حال بخش را منار می‌سازد که خود حکایت دیگری است.

بله... خدمت شما عرض شده که سریالی از «شبکه تهران» پخش می‌شود با عنوان «باری پنهان» که این مجموعه قصه چندین خانواده است با ماجراها و تکرکرات متفاوت که همین ساله موجب شده روایت مجموعه با وجود سوزداری نه چندان تکراری، از استخوان‌بندی مطلوبی برخوردار نباشد و شخصیت‌ها اقراق آمیز باشند (پوز در خانواده، یاقی).

از این جهت که کارگردانان ما اغلب در جمع وجود گرفتار چند شخصیت ناتوان هستند و این موجب آشفتگی و به ناچار سرهم‌بندی کردن اتفاقات داستان

فیلم می‌شود چنانکه یکی از دلایل عمده ضعف ساختاری سریال‌ها همین موضوع است! که در این مجموعه نیز به وضوح قابل رویت است.



لازیحانی

سیرتی که میباشد سعادتمند از برکتی و از سعادتی
مستجاب از سعادتمند که بسیار پس از سعادتمند
و باقی است سعادتمند پس از سعادتمند و سعادتمند
از سعادتمند بود.

رفتن گرسیوز به نزدیک سیاوش

پیران چندان سیاوششکوه را ستود که افراسیاب
دل از دست داد و به برادرش - گرسیوز - گفت: به
آنجای برو و بین چگونگی جایی است که سیاوش دل از
ایران کنده و دیگری یادی از خویشان و دوستان
نمی‌کند و به آبادانی سرگرم شده.
ز کنار سیاوش پسرید شاه
و زان شهر و آن کشور و جایگاه
بدو گفت پیران که: «خرم بهشت
کسی گویا بیند به اورد بهشت،
همانا لندانی از آن شهر باز
نه خورشید از آن شهر سرفراز...»
ز گفتار او شاد شد شهریار
که شاخ پرورندش آمد به بار
به گرسیوز این داستانها گفت
نشسته همه برگرداد از نهفت
بدو گفت: «رو تا سیاوش برگرد
بین تا چه جایست، برگرد گیرد»
سیاوش به توران زمین دل نهاد
از ایران نگریه همی نیز باد
چون او کرد پندره تخت و کلاه^۲
چو گودرز و بهرام و کاووس شاه،
بدان خرمی یکی خاوشان
همی بومور سازد و سازنداران
فریگی را کساکهای بلند
سراورده و می‌دارد از جرمند
و افزود: چون سیاوش را دیدی، فراموشی
یدار و ستایش کن و در حضور همگان، پس از
پایان مجلس بزم، هدیه فراوانی پیشکش کن و
همی گویا برای فرنگی نیز از مغانی بیر آنگاه اگر
مناسب بدی، دو هفته ای نزدشان بمان.
چو بسینش، چری فرزان بگوی
به چشم بزرگی نگه کن بدوی

چو نخیچر و می باشد و دشت و کوه،
نشیند به پست از ایران گرو،
بدانکه که بازی می آید به دست،
چو خوروی، به شادی نباید نشست
یکی هدیه آرای بسیار مر
ز دینار و اسب و ز تاج و کمر
همان طوق و هم تخت و دیبای چین
همان باره و گرو و تیغ و نگین^۳
ز گستردها و از بسوی و رنگ
بین تا ز گنجت چه آید به چنگ
فریگی را هدیه پر همچنین
بسر و با زبانی پر از آفرین
اگر آب دیندار بود سزبان
بدان شهر خرم دو هفته بمان^۴

وسیدن گرسیوز به نزدیک سیاوش

گرسیوز پذیرفت و تنی چند از نامداران سیاه را
گرد آورد و به سیاوشکوه روی نهاد از آنسو
سیاوش چون از آمدن وی آگاه شد، به پذیره وقت و
یکدیگر را در آغوش کشیدند و گرم احوال پرسیدند.
نگه کرد گرسیوز نامدار
سواران شوران گزیده هزار
غلبیده سیاه اندر آورد گیرد
شد شادمان تا سیاوش برگرد
سیاوش چو بشنید، بسپرد راه
پذیره شدش نازنان با سیاه^۵
گرفت فریگی را کنار
به ایوان کشیدند از آن جایگاه
سیاوش زیارت جای سیاه
دگر روز گرسیوز آمد یگانه
که خلعت سپاورد و پیغام شاه
سیاوش بدان خلعت شهریار
نگه کرد و شد چون گل اندر بهار
نشست از بس پنداد کامرمن
بزرگان لشکر شدند انجمن
آنگاه همه سوار شدند و سیاوش با پاکدلی تمام
همچون راهنمای خوشخو، جای جای شهر را به آنها
نشان داد. میس به دین فرنگی رفتند. گرسیوز
که آن همه شکوه و سپاهی و دارایی را دید، به
جوش آمد و با خود گفت: «سیاوش اکنون شاه شده
و چندی نمی‌گذرد که دیگر کسی را نخواهد شناخت
و به چیزی نخواهد شرد.» اما خاموش ماند و دم
برنیارود.

همه شهر، پیرزن به پیرزن بدوی
نمود و بسوی کساک پنهان روی
فریگی را دید بر تخت عجاج
نهاد به سر ز پیروز تاج
پسرستار چندان به زرین کلاه
فریگی با تاج در پیشگاه
شده آمد از تخت و کردش نشان

پسریدش از شهر و از شهریار
دل و سفر گرسیوز آمد به جوش
دگرگونه تر شد به آیین و عوش
به دل گفت: «سال دگر بگذرد
سیاوش کسی را به کس نشود
همان پادشاهی است، هم تاج و گناه
همی کنج و هم بوم و بر، هم سیاه»
نشان دل خویش پیدا نکرد
همی بود پیچان و رخساره زود
بدو گفت: «بر خوروی از رنج خویش
همه ساله شادان زی از گنج خویش»
نهادند دو کساک زرین دو تخت
نشستند شادان دل و نیک بخت
نوازدند رود با سیگار
سیامد بر تخت گورنگ
ز نالیدن رود و چنگ و مروه
به شادی همی داد دل را درود
برخی نسخه‌های دیگر در این بخش افزوده‌اند
دارند که براساس آنها، در همین هنگام خبر می‌آید
که همسر دیگر سیاوش، جیره، «دختر پیران - پسر
به دنیا آورد که نامش را «فرود» گذاشتند.
[همانگاه نزد سیاوش چو باد
سواری پیامد ورا سزود داد،
که: «از دختر پهلوان سیاه
یکی کودک آمد به مانند شاه
ورا نام کردند فرود فرود
شب نره اندر چو پیران شوند،
همانکه مرا با سواری دگر
بگفت ایمنه: «رو، شاه را سزود»]
همان مادی کودک ارجمند
چهره سر پهلوان باشند،
بفرود شد به فرمانبران
زین دست آن خیره بر و عمران
نهادند بر پشت آن نامبر
که: «پیش سیاوش خودکامه بر
بگوش که هر چند من سالخور
آیدم، پاک بران مرا شاد کرده
سیاوش بسو گفت: «گناه می
از این تحفه هرگز مبادا نهی»
فرستاده را داد چندان درم
که آرنده گفت از کشیدن درم
به کساک فریگی رفتند شاه
ورا نیز از آن داستان سزود داد
چو بشنید گرسیوز، آن سزود، گفت
که: «پیران شد امروز با شاه جفت»]

۱. گدرد برگشتن، دور ردن. ۲. بدود، بدود. ۳. دفاع. ۴. باره، داشتند. ۵. آب دیندار، گول ساد، بهمه در اینجا
احتمالاً به معنی دیگری است و شاید هم ضرب المثلی باشد
۶. غلبه، بلند آواز، نامدار، مشهور. ۷. سپردن، طس
کردن، نالیدن، شتابان.

یک هفته حادثه

آتش عجیب برای رهایی از پراحت یک پسر جوان

در یک هفته عجیب دختر جوانی به نام «سیم» که به ۱۷ سالگی وارد یک بیمارستان جامع مسکونی نیمه‌سال شش طیفی واقع در خیابان آزادی زندانی کرده بود دستگیر شد. پدر این پسر جوان پس از شکایت از دختر ۲۰ ساله‌ای به نام «سیم» به ما می‌آورد نیروی انتظامی چنین گفت ساعت ۹ صبح روز حادثه هرمز بدون اینکه توضیحی بعد برای التعماد کاری از خانه خارج شد و دیگر بازنگشت. ما بعد از هفت ساعت توانسیم با کمک مأموران نیروی انتظامی پسرمان را در یک ساختمان نیمه‌سال که زندانی شده بود پیدا کنیم.

قاضی دادگاه سپس از مریم خواست از خود توضیح کند او گفت آقای قاضی من دختری هستم که باکمین هیچ کار خانگی نکرده‌ام بلکه از یک خانواده آبرودار هستم و حالا که پدر این پسر از من شکایت کرده است من هم شکایت را از پدر او مطرح می‌کنم. من در یک تولیدی پوشاک کار می‌کنم و هر روز در وقت ۵ عصرم از موهی این پسر دچار مزاحمت می‌شدم. شدت مزاحمت‌ها به کم کم بالا گرفت و هرمز با دوستش برای من و دوستانم مزاحمت ایجاد می‌کرد تا اینکه یک روز او از من خواست با او دوست شوم. چند بار صحبت‌های کردم اما به گوشش قور نرفت.

وی افزود مزاحمت‌های هرمز و دوستش موهبتی نگذاری را به خطر انداخته بود برای همین تصمیم گرفتم از او التعماد بگیرم تا اینکه یک روز با هرمز قرار ملاقات گذاشتم و از او خواست تا در مقابل مزاحمت‌هایی که یک کارگر ساختمانی برایم ایجاد کرده از من دفاع کند و من در مقابل با او طرح دوستی ببرم.

چون می‌دانستم کارگران ساختمان در طبقه بالا مشغول به کف‌شدن با هرمز به سوی پارکینگ رفتند و فرصتی مناسب او را به یکی از اشراف‌ها نقلی و ملاقاتی در آن را نقل کرده و از آنها قرار گرفته بودم.

هرمز در مقابل حرفهای «سیم» به قاضی گفت: او به من گفته بود که من خواهم رازی را با من در میان بگذارم برای همین مرا به ساختمان نیمه‌ساله کمره کشیدم. قاضی پرونده پس از شنیدن حرفهای طرفین اعلام کرد حکم خود را در این خصوص به‌زودی صادر خواهد کرد.

ایران ۲۰ آبان

سوء رفتن ۲۰ هزار دلار

چونم گرفت

یک زن سگاپوری با شکایت از یک کارخانه شیرینی‌سازی صاحب ۲۰ هزار دلار ثروت باآورده شد.

این زن انگلیسی‌تبار که به‌زبان هالو نام دارد در حال خوردن سبکوت یک دلدانش شکست و پس از اثبات این موضوع که حادثه فوق‌العاده متگیره داخل سبکوت بوده است ۲۰ هزار دلار گرفت.

این زن در شکایت خود ادعا کرده بود علاوه بر زبان هالو، دچار ناراحتی روانی شده است زیرا پس از شکست دلدانش موقع حرف زدن صدای سوت از دهانش خارج می‌شود و این موجب شرمساری او می‌گردد.

جام جم ۱۲ آبان

پسر جوانی دختر مورد علاقه‌اش را ربود

بنامه گزارش خبرنگاران هفته گذشته مردی به یکی از مراکز نیروی انتظامی مراجعه و اعلام کرد دختری دو سب از منزل خارج شده و ساعتها از زمان خروج او گذشته و هنوز به منزل مراجعت نکرده پرونده فوق به بایر ۱۱ اداره آگاهی مرکز آرجع شد و ما می‌آورد در تحقیقات اولیه پرونده که دختر گمشده چندی پیش خراستکاری از شهرستان اهواز داشته که به دلالی پاسخ مثبت به خراستکار وی داده شدند خراستکار اهوازی اولین مظنون پرونده بود.

بعد از چند روز تعلل‌ناپذیر ویزه محل اختفای مظنون پرونده کشف شد، سیم به آدم‌برایی در ابتدا متحرک‌ترین گروه جرمی شد ولی بعد از چند مرحله اعتراض کرد که با همکاری چند نفر از دوستانش دختر مذکور را ربوده و در یکی از منازل اطراف خیابان نواب مخفی کرده است.

وی در مورد انگیزه این آدم‌برایی گفت وقتی جواب منفی به خواستگاری من داده شد گفتم تمام وجودم را فدا کردم. به یکی از دوستانم گفته که با طرح یک نقشه منظم بر سر راه دختر مورد علاقه‌ام قرار گیرد و به او پیشنهاد دوستی بدف دختر مذکور دادم حرفهای دوستم را غور و ما در یک فرصت مناسب دختر را ربویم.

ما می‌آورد به آدرسی که منتهی گفته بود رفتند و دختر ربوده شده را به اداره آگاهی منتقل کردند، بررسی در این مورد ادامه دارد.

سور ۴۰ آبان

ماز یکت عتری در باجه تلفن

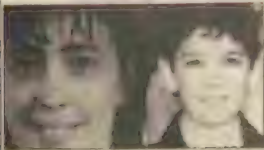
یک ماز یک متری که در داخل باجه تلفن در خیابان آفریده لانه کرده بود به نام افشار.

بنامه گزارش فرمانده تعلیم استگاه ۹۵ آتش‌نشانی تهران مسوول تخلیه استگاه کیوسک هنگام باز کردن فلک تلفن

هنگامی با این ماز سی مواجه شده است که این امر باعث زحمت و وحشت اعالی شد. گروه آماد آتش‌نشانی با استفاده از گاز کربنیک ماز را بی‌هوش و به استگاه منتقل کردند.

موسسه

قتل هست پسر جوان توسط یک دختر ۱۷ ساله



به گزارش شبکه تلویزیونی اسپانیا مغتری به نام «کارول» در وقت ثروت هفتک پدرش که شها زندگی می‌کرد، سیم است که هفت پس و سپس به محل خود را کشته است و سپس نایل هنگام به قتل رساندن پسری ۱۲ ساله او را دستگیر می‌کنند.

وی به هنگام حضور پلیس در منزلش با طوری عریضه تاملات به نمایان قل‌ها اعتراض کرد. در این زمینه فرمانده پلیس اعلام کرد «کارول» دختر سادسی و بسیار مسوده است. وی افزود کارول انگیزه خود را از انجام این جنایتات کتب به آن بین دوستی‌های طوفانی داشت زیرا کارول اعتقاد داشت که عشق هیچ جایگاهی در جهان ندارد و وی نیز قبلی همین ساله شده است به گریه‌ای که مادر او بعد توسط پدرش آفیت شد تا اینکه خودکشی کرد.

بنابر گزارش پلیس تمامی اجساد که در خیابانهای اطراف منزل کارول پیدا شده به وسیله شلیک گلوله به گنجگاه ست راستان اصابت کرده و کشته شدند.

وی همچنین اعتراض کرد، من به هر کدام از آنها چند روزی دوست صمیمی می‌شدم به گریه‌ای با آنان رفتار می‌کردم که آنها هیچ می‌کردند من واقعاً بدون حضور آنها در زندگی شخص‌ام خودکشی خواهم کرد. سپس در یک فرصت مناسب که آنها هرگز نمی‌توانستند چنین کاری را بر سرش بیاورد از زیر صندلی کمدی مجبور به صدا خفه‌کن را خارج کرده و یک تیر به گنجگاهشان شلیک می‌کردم. در مورد پسر ۱۲ ساله «بروتو» فاکر می‌کردم این‌قدر به مسائل اخلاقی آلوده باشند. ابتدا قصد داشتیم این پسر خرمسال را بکشیم اما سرانجام پس از چند روز او را نیز به همان شیوه کشتیم.

«کارول» هر چند متلاطم به‌یاری روانی است اما با شکایت صورت گرفته از سوی خانواده کریمان روانه زندان شده و حتماً حکم سنگینی برایش در نظر گرفته می‌شود.

۵۰ آبان - جام جم

من و تو

من و تو هر دو به دنیاسال دل یکدگر گرییم
چشم در چشم هم و از غم هم باخبریم
تا که آگ نشود هیچ کسی از من و تو
هر دو از فاصله دور به هم می نگریم
در زمستان خدا با تن یخ کرده خود
ما به دنیاسال هم آواره کوه و کمریم
تار ما نیست رسیدن به هم آری ای دوست
هر دو پایسته دستان قضا و قدریم
ما همه خیره به چشمان پر از ناز تویم
تا که یک شیشه عسل را ز نگاهت بیریم
گرچه ما هر دو در این شهر غریبیم ولی
مثل آتش من و تو در دل هم شعله وریم

شهم صبر تو

باز هم متظر آمدنت می سامانم
هر نفس با غم میز تو غزل می خوانم
باز هم آنست ای عشق قدیمی هر روز
می کشد پنجه به دیوار و در زندانم
بی دیدار و ملاقات تو هر شب تاروژ
اشک و خون می چکد از گتره چشمانم
همه مردم این شهر به دنبال تو اند
من هم از شوق تو آواره و سرگردانم
گرمی عشق ننگیر تو تابستانی است
کشته دست همین گرمی تابستانم
بی تو مهمم ز جهان گذرا دریدری است
بی سر سبز تو من بی سر و بی سامانم
کوچه های همه شهر پر از رنگ و ریاست
باز هم متظر آمدن پارتانم

فارسی - کبری حاجی زاده زاهد - سیمین
نورگل - فخرالدین - فخرالدین - فخرالدین
حسن نگرانی - فخرالدین - فخرالدین - فخرالدین

شباب واز

شباب واز
مرگ خود را
در اوج چشمان تو
خواهم زیست

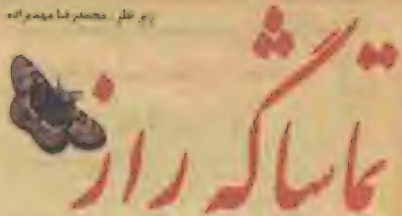
علی بهروز - ایمان

شب

شب
لحظه رسیدن من
به ستاره هاست
ستاره های که مرا
نورانی می کنند
شب

افکار
کرده اند که
مطلب است
بوی خوش
مطلب به گلشن
چون شبنم بر چانه
در دانه می کند

نورانی هوای تو جانشانی
و بی تو دانه را می شناسم اما دعا را و کشته اند
به روی گل که مهتابی تو است
ظرف سبز بارانی تو است
خون و کلاه خوش رنگ مهتاب
افراغ چشمه سارانی تو است
به روی گل که مهتابی تو است
سایس است همین مصراع دوم معنی روشنی
تداوم
ناله های تو را خواندم از تیرین و مطالعه غزل نشنود
شیرا سیدی تهران - عبدالملک خاکساری - قیر



کاساکه راز

دو غزل از ناصر ندیمی

شروع زلزله

نگاه جلجله را هیچ کس نمی فهمد
سکوت پر گله را هیچ کس نمی فهمد
سماخ و چرخ تو بالای دار بر معنات
شراب و سلسله را هیچ کس نمی فهمد
کویر فاصله بین دل و خدا جاری است
خدا و فاصله را هیچ کس نمی فهمد
و عشق مسامله بهمی است اینجا - وای -
که حل مسامله را هیچ کس نمی فهمد
شروع زلزله ام، انفاسی می انقبصم
شروع زلزله را هیچ کس نمی فهمد

بی قراری

همچو رودی در میان جان من جاری
باش، هر شب در دل ایمان من جاری
دیگر اینجا جای ماندن نیست باید رفت
با تو باید رفت، ای در چنان من جاری
لحظه لحظه روح ما را می کنی آتش
شعله شعله در لب عرفان من جاری
جای جای این دل سرگشته ای ساکن
آب آینه تو در دل قرآن من جاری
با تو تنها می شود آغاز این شاعر
ای سو در آغاز و در پایان من جاری

فریدالدین - نورانی

در سرده های ارگه های درختانی که در نور
استاده به چشم می خورم، باز هم سر در آرم
کعبه و به آهنگ کلام پیشروانم
حسن و حسن صمد نظیر
سرده های

با تو من نسکین دل باش
سی قمر باران آفتاب دل باش
تا تو زیباتر از ماه و ستاره
یاد یک شبی مهتاب دل باش
قبل بیا به رجب است و کلمه قبل از آن باید
ناله بلند از نسکین آفتاب و مهتاب به عنوان ناله

کشتان چشمهاتان

کشتان چشمهاتان پریاست
 تو غروب ماه، پاپوس شماست
 روح سرگردان مری بی قرار
 روز و شب آوار، پس کوجهاست
 شهرزاد سرزمین سبز شعرا
 و از ما نان دلشین و دلگشا
 آه، خائون! چهرة معسومان
 ساده، زیبا، آسمانی، بی ریاست

شعر پایان یافته، وقت رفتن است
 می روم، اما دلم پیش شماست
 رضا حدادیان



افتقهای خیس

لحظه‌ها
 پشت عقربه‌های رنگ زده
 پنهان شده‌اند

شب
 مثل علفهای مرز
 لایه لای زیبایی‌ها
 نشسته

مردهای
 به سوی گور می‌روند

ماه
 خسته
 خاطره‌ها

خاموش

دهانها
 در هوا جرخ می‌خورند
 به افتقهای خیس خیمه‌مانده‌اند.
 مردی
 زنی
 کوه کی

چ

چشمان مرده
 که از گور بیرون افتاده
 اطراف بی شیون را

می‌نگرد

و کاجها را
 که همچنان سبزند
 بی او

معصومه مهدی‌زاده
 اردیبهشت ۷۳

چهار هوییتی از کورس احمدی
 ششیم...

ششم تاریک و سرد و بی فروغه
 خوشی دارم؟ به جان تو دووغه
 نب و تنهایی و ترس و غم تو
 همین جوهری سرم هر شب شلوغه

روز جمعه

چه دلگیر، غروب روز جمعه
 نفسگیر، غروب روز جمعه
 یکی دانه نورد می‌خونه از دور
 که می‌میره غروب روز جمعه

دل

چه پیش آمد که دلگیرم از هم
 چرا بیخوده ما ببریم از هم
 دلی دادی، دلی دادم به جاییش
 که تا مردن نمی‌گیریم از هم

چه می‌شدم

چه می‌شد آن که می‌آید تو باشی؟
 خیال و خواب من باید تو باشی
 کسی در می‌زند، یک لحظه بگذارد
 بیستم پشت در شاید تو باشی

فرحت دیدن
 صد خورشید است

برای من
 که عاشق خورشیدی گمنام

سعد چراغی - شهریار

آرزوها

هیچ کی در عشق با من تا نکرد
 عشده‌های پنهانم را و الکرده
 هیچ دستی با وفاقت و نشد
 هیچ قلبی درد را مملو نکرد
 های های مرغ شکر خیار
 محسوس جز ناله‌ام پیدا نکرد
 آرزوهای شب بخ پنهان را
 هیچ کی از لحظه‌ها منهای نکرد
 و هنده دادن، دانه پریدن، بی کسی
 با دلم کسی بهتر از اینها نکرد
 توکل رحیمی - کربک

شانی

نوشته محمد حسن سید محمدی

حالا می خواند نامه من و لب و نوچه او
آویزون گشت. اینقدر اغم نگین. چشمت حب بها
برات تعریف می کنم آه

ولی به دلتی فکر کنی داشتت پرس دست هالاصه و
آه هیچ اینقدر بیست تو که تمام بودی می گفتم می گفتم
می نه تو خودت بگو... و حرف بزن سلطان بگو؟
حالا چی جرت اومد. اینقدر حق می زنی.

ببین اصلاً ای عزیز العالی شیدی که می گی
هفته رو بی می گفتم مارو چراغ موشی
خب آره... که چی؟

ای پادشاه، عجب کفایت فاری تو. حد کتم حاکمیت
ماست چی سرم اومد سلطان جون ششاد روز بدینه
حالا بنگار تو قلب آب گرفت گفتم. گفتم حشاک شد
آخیش. بیکرم حل اومد، می پلور می گفتم؟ آها پادشاه
اومد نمی توتم پلور به هزار کهجا سرگذاشت پیدا
شد مرده شور. حالا گوش کن و حال کن...
از خوش شانس می روم دیده باید به پلور آب با
خودم بزم تا کم نیارم.

شانس کیلویی چندا آره تو عالم حیروت و نامه
خودم جنگ میشدند و می روشتن. تازه کلی پادشاه
آستیم انداختن. آخر گوش شیطون که بعد از بد
بیست سال به نیب قاتلانی می رومد راست و درست
کردم و پاهلی... اوفتادم تو خیابون حالا سونه چشمت
بیکرم بارم کردن بچه معلوم؟ اینمدا

ولی حشاکش ما یکی گوشش دنیا اومدیم.
گوش می کنی سلطان پادشاه آخر که خالی می کنی
آره پادشاه... هر دو برن... حق مرگ شدم پادشاه.

آره می گفتم خواستم غیر هرکرم به روز حال
کنم... آه... اومد چه حال گرفت. زخمخارم شد
مرده شور. وایسا مغلوب دیکه آب بزنم تو رگ...
آخیش. کجا بودیم آه... آره تو کرمه پس کرمه

بهرون می رفتی. هیشکی نبود. حد سلسله و دست
کرمه و نامه خوشون حال می گرفتم ما هم دست کرمه
رفتیم مثلاً شلی

تو خودم بودم که بگو بیکم غول بیادونی مثالی جن
حالم سبز شد. چه گزرتی هم می خونه پادشاه گام
می گی پسرا کوپ کردم. نسیم بودند صوم پایش. جا
خوش کرد. هر چی روزم می اومد پادشاه ناظر می.

خب... بیکم چی شد
حالا پادشاه شش نامه دنیا بیومدی که حالا کفایت

ببینی... اوج لوح که چه بگو و کویا بهم زند و سلطان... تو
نسیمی این زن مرده زدی که با خودم درو بگو
گفتم از لک و فایلیان جانب رسم پهلواندا که

اون عیالکشو میشدات روم ای وای... خلا رجم کرد.
خلفام می کرد. پرس می شدم. ولی فکر نکنی ها
داشتت رسیدها

اصلاً وایدا. آخه بهم اومد حالم جور شد. حسین.
آره می تو نم... دیگه چی

هیچی افکار دل و دلم چشام و گفت.

حرفی قری پول حواله داری بریز بیرون نسیم

پادشاه...
آب دهنس ثوربت نامم. مگه می رفت پلور؟

تا چشام افتاد به سیالاش چهار سون بدتم شروع کرده
زوربتن. سیالاش قریوش بوم خود می ریخت ارش افاد.
خود... خوشی که نسبتاً خدا صیب هیشکی ننگه. گفتم

خون رو به صدای منی بیشتر جاروم.
دانه

می آخ می خاری سر کز سگ نوله می روم نصحت می کنده
پیش گفتم

پادشاه عازمت بی خیال صحت کردم. کم نالشی که
می خورای نصحت ترمون کنی؟

اصلاً آنا ما نالشی حدایی حسد. خدا که فرین اون دم
خودت می دانی که



و دستگاشی روز و مارو ۶۰۷۷ خان فرمود و تو هم می رفتی
۶۰۷۸ بین می کنی. بی خیال دیکه.

خوب ایبارو بهشت گفتم
می چی رو کشتم مگه دیویدای تو سر؟ می روزه نش و

انکم می کردت نه سگ.
حشمتو تو نلو زدم. مگه هرات می کردم حشوت دهن

را کتم؟ قاتلی داشت پادشاه
آخرش چی شد

سلطان جون چندا می خورای به شبه نیلوس می روایس
هیچی تو خودم هزار بار و نیاز کردم. با عبدالعلی این

شماره ای العیوشن رو از سر ماروم کن. صدای من نفوذت که
طرف بهار دانه

مگه باهاش بیستم فرنی... می روم شکستو سفر
می کنده... دل دروید و دهی می روم بیرون

ای پادشاه تو که شدم مرده شور اون چشمتون بیرون.
الکتری چشمتی گزگرو اشتباهی انداخته برون توشت. تا

ناله می می کردت گشت تم آب می شد. ای کاشی بودی
می دیدی کی کیلو وزن کم کردم. چاقو رو گرفت طرفم

خوب تو چی؟
متر می گی پس خودم بوم سلطان. بیست سونه. این

دل خالی نیست که بگفت منقاری می لیبی. ناره که چیزی
بهش بکم پخی می روزه زیر گزید. ناره که مرده

پادشاه می شد و زدی بدتر تو دروید پادشاه
می چی؟ آن آناه پادشاه. یعنی آره... یعنی می خواستون بزم

تو عاشق می ولی...
ولی چی؟ ترسیدی؟ آره... ای ترسو.

نه... پادشاه. چچی می گی تو. ولی صبح. صیف چاقو
داشت و گزید می روم و پادشاه تری خوب آیدری.

چند بار ناله کردم مردم تنه سگ نالشت.
سگ

دوتا مشت زده تو سینه ام. مردم گرفت.

چیکم ندیدم. گفت
می دانی من کیوم؟

نه خدایی.
هم می گی غلی بیرون. لات خزانان. حالتدا

پادشاه... تو گزیدت. چاک زبر پادشاه... غلامت
دریستم. می خورای کشای واکس برنما

پادشاه...
خنده... خنده... توله سگ.

ای خاک تو اون سرت کنی. هیچی پیش نگفتی.
نه پادشاه... گزیده گزید. شده لیلی مراد. می لشتی

می داد. بیکم میشدات. مگه می توستم جلوش دانی
با کتم. البته نه اینکه فرسیده باشم. نه خدایی.

احساس می گفتم با کتم. گفتم بر گزید و احسانی
واجبتر. می رفتی که تو کز ما بیست سلهای جون

خودت می دانی که
آره پادشاه می روم ولی عجب شلای داری لور

ای کاشی فرین دهن... شانس کیلویی چندا
دیگه چی شد؟ پلور دانی

هیچی آناه... پول کجا بود. بیکرم بومد جلوم و
چاقو رو گرفت جلوی صورتم. قلمرو می گی سلطان؟

داشت خروشه خفه می کردا لب و لورب خودم می روم
به دندهام. چند چیغ و دادی می کردت شد فرمودا

می رسید اعلا
آه... کشش ماروم... مرده شور تو و دهن برن...

خودت بزم
خوب می خواستی چی کار کنده؟ دست جلای داری

گرفت و گفت
شش... عیال کیلویی بیرونه پادشاه. حال می کنی

بعله ناره دیویدای انداد که طرف قاتلی مارو
پادشاه... ایبارو آناه

می هرات راست ملت چشمت ایستای جلوش
خوب ایبارو پادشاه... زدم زبر پادشاه

چه چند. طرف کشش خورده. طیف حشمت آناه
ایبارو... دست کردم... رخت تو بوز راکتی... ایبارو.

پسر کشکی بودی و می دیدی چه کنی برایش
می روم. دستم پر خون شده بود.

نیکام کردی گفت
پادشاه... پادشاه... دست بزم بزم... پادشاه

تیس برن داشت. اول کتم
پادشاه می روزه دیک مگه جلایا می کنده. آب

دهنس ثوربت نامم و رشت طررت. آه... سلطان جون.
حق هم داشت که یک خرویده. لفظ یک خرویده

ناله می می روزه تو ملازم کارم سرم بودا تو سیرت این
تو بر زید خدایا هزار بار و نیاز کردم. با عبدالعلی این

گشمتو بوم و پاهلی... رزم به چاک و رفتی.
تا چند روزی چیکم فرمودم. دهنس و ناله کردم.

اصلاً می دانی چی؟ با ما بیومدی نیب بکنم.
ولی فکر کنی فرسیده خدایا ای بخورای این

لکزه واکس بیکم باهاش حرف می زدم.
آره پادشاه. می توتم. فرین دل و دماغت بزم

الهی... چه ولی تازی لور
مسخره می کنی که عیال می رفت و پادشاه ای واک

ناراضی چاقو داشت و بیکرم می روم دکورلوس صورتم
خوب می کردت. خدا رجم کرده خدایا صیف هیشکی

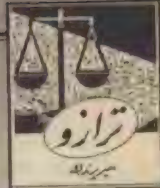
سگ
سگ

سگ
سگ

سگ
سگ

سگ
سگ

سگ
سگ



آرامگاه فردوسی را دوباره

چندی پیش راهی آرامگاه فردوسی شدم تا از نزدیک بخشهای مختلف آن را ببینم. در جریان بازدید به چند مسأله برخوردیم که بد نیست از این طریق تذکر داده شود. باشد که مسئولان دینی رفع آن بپایند.

اول اینکه نور محیط داخلی آرامگاه کم است. دوم صحن بیرونی آرامگاه در شان حکیم نویسنده لازم است علاوه بر اینکه به پاکیزگی محیط باز توجه می شود برای زیارتی آن نیز اقدامی صورت گیرد.

سوم عایق بندی محیط داخلی آرامگاه مناسب نیست چرا که حتی صدای رزمه با صحبت آهسته باریدگنده گان در همه جا طنین انداز می شود.

ابوالفضل صدیقی رضایی

باغش شرکت واحد چه می توان کرد؟

مدت مدیدی است که شرکت واحد باغش را در تهران شش و ده... به صورت باغچه چای می کند اما این کار مشکلاتی را به وجود آورده است. از جمله اینکه برخی از ادارات با تخفیف اقدام به انگارزی و فروش بلیت می کنند که با پایان هر ماه نیز همه این بلیت ها مصرف نمی شود. لطفاً مسئولان شرکت واحد اتوبوسرانی بفرمایند که کارمندان یا بلیت های خریداری شده که روی دستشان مانده چه می توانند بکنند؟ ضمناً چرا برای تهیه بلیت از کاغذ و چاپ استفاده نمی شود که قابل جعل نباشد. مگر مردم باید تلوار جعل و تقلب دیگران را بپردازند؟ چرا پس از چند سال نباید شبکه جعل بلیت کشف و نابود شده باشد! آیا مبارزه با این معضل تا این اندازه سخت و مشکل است!

ناصر کبیری - خبرنگار اطلاعات هفتگی

سورگ و زمین می خواهد

سورگ که در دکان کیشورستان ساری واقع شده دارای ۱۵ هزار نفر جمعیت است که غالباً کشاورز هستند. این شهر را جاده بین المللی تهران - مشهد به دو قسمت تقسیم کرده و شهروندان سورگی جهت کارهای اداری و کشاورزی مجبورند هر روز بارها از عرض جاده بگذرند. با توجه به تردد بیش از حد وسایل نقلیه سنگین این امر برای جمعاً و افراد نیز بسیار دشوار است و باعث تصادفات زنجینی می شود. به عنوان نمونه پلر بنده رمان پرگشت از محل کار با یک وانت تصادف کرده و طرفی را واقع گشته. لذا با توجه به شرایط مساعد احوالات زیر گذار از مسوولان و شهردار بزرگوار و نمایان طلبانی احوالات زیر گذار را طریم.

احادی محل

مسئله های حریف تعطیل شد

شهردار حریف در مسأله داره که هر دو آنها متعلق به بخش خصوصی است.

این دو مسیلا از اوایل تیرماه به حالت تعطیل درآمده است.

بنده به عنوان نماینده تعدادی از جوانان جیرفتی از شهردار محترم تقاضا دارم که یک کمیته دولتی بسازد تا جوانان این شهرستان نوبات فراغت خود را به نحو سالمی بپسند.

محمد نوری سنگان

شهرداری شهرضا به زیاسازی

اهمیت نمی شناسد



ملاحظه کنید اینجا یکی از چند بیرونش شهرضا است. شهرداری شهرضا فقط نسبت به خراب و تعریض کردن کوچه ها و میابین شهر کارگذاری می کند اما نسبت به زیاسازی و تعمیر و مرمت در و دیوارها و خیابانهای این شهر اهمیتی نمی دهد.

در بیرونش نیز در خیابان اصلی شهر واقع شده که واقعاً بافتن تل آزاری و بدجلوه کرده شهر است. اهالی این شهر امیدوارند آقای شهردار هراز کالی فرصت کرده و در شهر گشتی کند تا خود نیز شاهد این مشکلات باشد.

خبرنگار اطلاعات هفتگی - فعالیت فانی از شهرضا

کمیته راه های مشکل اجتماع می کند؟

مدتی پیش نیروی انتظامی مشهد اقدام به جمع آوری کبوتران کرد. این عمل نیروی انتظامی با استقبال مردم روبرو شده.

اما متأسفانه مدتی است که مسوولان محترم نیروی انتظامی این موضوع را به دست قراموش سپرده اند. هم اکنون کبوتربازان مزاحم تبدیل به یک مشکل اجتماعی شده اند. ضروری است نیروی انتظامی اقدامی عاجل در رفع این مشکل کند.

خبرنگار اطلاعات هفتگی - عباسی و حبیبی

۳۵۰ خروار تحت پوشش

آموزش ترکیبی

طرح آموزش ترکیبی سواد و مهارتهای زندگی در اهواز اجرا شد.

این طرح برای اولین بار در استان خوزستان توسط نهفت سوادآموزی این استان در مناطق ملاشیه کوی علی ملاشیه، قیر در کوی ابوذر، با همکاری صندوق جمعیت سازمان ملل به اجرا درآمد.

در این طرح ضمن آموزش خواندن و نوشتن به دختران و زنان بی سربسته مهارتهایی از قبیل خیاطی، گسترای قالیبافی و پخت نان محلی آموزش داده می شود.

آموزش دیدگان می توانست به حد از پایان دوره تولیدات خود را از طریق تشکیل تعاونی در عسار مراکز به فروش برسانند. این طرح ۳۵۰ نفر از دختران و زنان بی سربست را تحت پوشش دارد.

خبرنگار اطلاعات هفتگی

مشکلات خرماکاران بیم را

بر طرف کشید

شهردار بیم یکی از بزرگترین تولیدکنندگان محصول خرما در استان کرمان است که هر ساله چندین هزار تن خرما به بازارهای مصرف عرضه می کند.

نخل می تواند شرایط بقا و اقامه زندگی را برای بشر عظیمی از مردم این شهرستان فراهم کند. اما متأسفانه امروزه تکنکاران به با مشکلات بسیاری روبرو هستند و مشکلات موجود زندگی معیشتی آنان را به خطر انداخته است.

به همین خاطر از مسوولان مربوطه تقاضا داریم با برنامه ریزی دقیق ایجاد صنایع تبدیلی حننی و بسته بندی، با سازی فنی نخستنها توسعه بازارهای صادراتی و با حاصلت قاطع و بی مریغ از نخلکاران آنان راه به کار خود دلگرم کرده و گامی مهم در حفظ و توسعه صادرات این محصول بردارند.

خبرنگار اطلاعات هفتگی - جعفری کوهپنهی - به

جوانان عنوان امکانات بی خواهد

عبران دهستانی است از توابع اربیل در جوار مرز ایران و آذربایجان. این دهستان با جمعیتی بیش از ده هزار نفر یکی از پرجمعیت ترین دهستانهای این استان است.

متأسفانه دهستان مذکور فاقد امکانات رفاهی فرهنگی و آموزشی برای جوانان است. آیا سواروار است جوانان برایشین خبرانی از جوانان هندی خود در سراسر کشور غمناک تر باشند!

نیرو حنی یک کلاس آموزشی مکان نرفهی و ورزشی، زمین سال انحراف جوانان این دهستان است. جوانان اعتبار از مسوولان و اعضای شورای اسلامی این منطقه تقاضا دارند حداقل امکانات رفاهی و نرفهی را برای جوانان این روستا فراهم سازند.

نمین - خبرنگار اطلاعات هفتگی - رسولی

حدول

۱- آلاء حضرت رستمی - لا بیجان
۲- عالم انور رحمت اللہی - کراچی

از این عزیزانی که هر هفته جدول محبت و
صالحات جای کرده و به دفتر مجله ارسال
نمایند - دو نفر به قید قرعه انتخاب و به هر
کس هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

جدول اطلاعات عمومی

۲۰

۱- پرند های کوچک و خوش آواز - نام گران فایلم
دکینگ تنگ - نام معروف شیراز - الفای موسیقی
- رنگ بزرگ کاروان - مرکز البالی ۳- از
شهروندان تیم های فوتبال استانبول - صباری
نفسی - کجا سنی دیده که من پس دهد ۱۱- اندک و
سبیل - تنکو و عیال - خازو و شایاب - از طبله های
بزرگ کشورمان - در مقابل کوچک قرار دارد ۵-
حرکت کرم گونه - غنای مریض - شاعر روزگار
بزرگ کشورمان - نابود ای ۳- و استانبورد -
و حور و حقیقت چیزی - به قول سعدی بی نام خای
نشود - آزاره ۷- طریقه و روش - آل اسعد با همه
بزرگی خود را در آن خسی نیست - پنبه اصنی
چندر و خیمه - آن را برای ساختن خدی کلی با
چند محاط می کنند - شهری در استان مازندران -
خط لنگران - از دم کجده که با شیره و یا خرمای خورند
۷- بریل و زان - پاک و مست نهمه - عطست
شکره - استگاه افکار - صریح و بی پرده ۱۱- قلب
انگلیسی - پاک شده - گفتگوی عرب بی پایکی
و ست و میان نهی ۱۱- امور مربوط به مینما ناترو
نفاشی را گویند - چراغ آبرو - سازمان قضایی آمریکا
۲- رویه - روزها - نرشی عالی را هیچکس
نی بیند - در ملبت و نرشی نیست ۲- مرکز
و حور را گویند - برای درست کردن لازم
است - قدم آدم یکا - وسیله اضافه ولی لازم تر
منزل و انوسیل ۱۱- قبل از ورودش لازم است
گوشه آذری - برای خشت کردن لباس در باکین
لزام است - روزهای ده - آهی کم از انگشتی ۱۱-
یکی از احوالت فرزند - سانش و سازداشتن - نام رنگ
سبز ۱۱- گل است غرض و معطر - معانی یراب -
پاکش بی عقل - به دست آفرین ۱۱- پهمه های آفتاب
من تراست منی بعد - دگرگان حیاتی به دست.

பெயர்

[illegible]

طرح جدول اول به شرح زیر است:

A 10x10 grid of squares, each containing a small black dot. The dots are arranged in a pattern that resembles a sparse, irregular distribution, possibly representing a random process or a specific data set. The grid is labeled with numbers 1 through 10 along the top and left edges.

والله اعلم
بما كنا نحدث
والمؤمنون
يؤمنون

000

طراح: حميد قاسموند - ۱۳۹۰

با هوش خود کنجدار

بروید

از هوشنگ بهشتی



اعداد و نقاشی گمشده

در میان این اعداد و نقطه‌های سیاه یک نقاشی گمشده وجود دارد. برای اینکه موفق به پیدا کردن این گمشده شوید کافی است اعداد یا حروف کلری بر داشته و از شماره (یک) تا شماره (سی و پنج) را از روی نقطه‌های سیاه یا خط مسقیم به هم وصل کنید. پس از پایان خط کشی این نقاشی گمشده یا سوره حجاب در جعبه چشمان شما ظاهر خواهد شد.

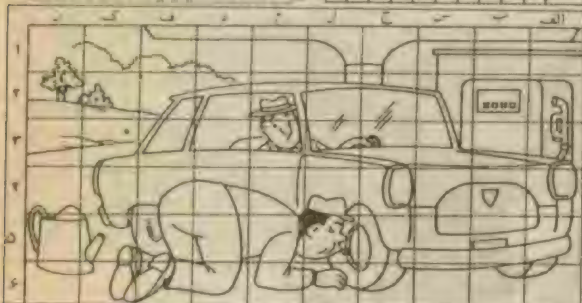
یک تندیس با چش

مجسمه‌سازی یک تندیس برای میانی شهر ساخته و در میدان نصب کرده‌اند. اطراف این مجسمه تعدادی به این زیر تندیس به حلقه قرار گرفته، روزی معلوم از چندها سوال کرده می‌توانید بگوئید هر کدام از این خالدها مربوط به کدام قسمت از تندیس است تعدادی از چندها جواب درست دادند و بعضی غلط نادرست حالا شما هم می‌توانید جواب بدهید که هر کدام از این خالدها مربوط به کدام قسمت تندیس است!



پسپ میزین بین راهی

نقاشی پس از اینکه بوم مخصوص نقاشی را با خندهای مرعبی آماده کرده، از سوره یک پسپ میزین بین راهی تصویر آماده کرد. در وقتی کار نقاشی به پایان رسید و بافت به تصویر نگاه کرد متوجه شد در بین این خالدهای مرعبی به حلقه کشیده‌ها هم یک شکل هستند. آیا شما می‌توانید این به حلقه را در میان این سوره پیدا کنید؟



جایزه برای دستگیری سارق فراری

پلیس ایتالیا برای دستگیری سارقی که به بانک بزرگ شیراز زده بود جایزه تعیین کرده بود. یکی از

ماموران آگاهی «ارم» با دیدن چند تصویر متوجه شد که سارقی هر زمان خود را به شکلی تر و دره، تابستانه از دستگیری خود جلوگیری کند ولی شافل از اینکه ماموران دولت با هوشتر از او هستند و با کنار هم قرار

دادن این چهار تصویر متوجه شدند که او همان سارقی بانک است. حالا شما می‌توانید بگوئید کاراگاه از کجا متوجه این واقعیت گردید؟

خنده و اخم ریاست مایانه



آقایان «محسن صفایی فراهانی» و «محمد رحیم» هر دوریسی هستند، اما این کجا و آن کجا؟ اولی از ست چپ که می‌خندد، واقعاً رئیس لبراسیون فوتبال است و با حفظ سبب نماینده مجلس و مشاور فنی وزیر نیرو هم هست! اما دومی که اخم کرده بازنشسته شهرتانی سابق است و اطرافیان همین طوری: «رئیس» صدایش می‌زنند، حقوق و مزایای سه شغل مهم کجا حقوق بازنشستگی یک سرهنگ کجا؟ چیزی مثل شایستگی ظاهری دانه لفتل و خال مدوریان



رسد به نوبه! و رئیس تقاضی یعنی عبدالقادر تیم ملی که کاپیتانی و سرپرستی تیم ملی را نیز با سر، قبولی در کارنامه خرابه دارد، از آن حد پاس اشتباه در «مناقصه» باید اخم کند، چرا؟ برای اینکه با فوتبال بیگانه نیست و پایش شلیک به گریه بخورد، باشد، اما به نوب زیاد خورده!

که شاعر شیرین سخن فرموده هر دو جوتسونند اما این کجا و آن کجا؟ وقتی تیم ملی کشور کوچک «بحرین» که تا ۳۰ سال پیش (۱۳۵۰) استان چهاردهم ایران بوده با بعضی کمتر از محله سلسلیل سه بر یک تیم ملی ما را با چند لژیونر شکست دادند، باید هم رئیس واقعی خنده‌اش بگذرد، چرا؟ برای اینکه با فوتبال بیگانه است و به قول «حسین نیکری» هنوز پایش به «گریه» نخورده چه



عکس یادگاری با قدیمی ترین مجله کشور

اگر تصاویر ارسالی جناب «غلامحسین قاضی» همکار افتخاری مجله نمر نخست در عکس ساکن شهرضا را نذر، تریلی به قسین وضع (پاکت پشت پاکت) ادامه پیدا کند، بنده ناچارم صفحه دستنخست قدیمی را در برابر دریافت سرنج تریلی ایشان واگذار کنم (نیال مشاغل) نمر ایستاده با پیراهن سبیل افلاکی «محمد خراجی» خواننده قدیمی اطلاعات هفتگی است که مکالمیک و صافکار و نقاش و آهنگر و تعمیرکار را به مطالعه مجله مورد علاقه‌اش تشویق کرده، به قول آیاتالله، خیلی هم ممنون!

مراد فوق به اعضای محترم فرهنگستان پیشنهاد می‌کنم اسم کیهنهای ساخت داخل کشور را بگذارند، معصومه به این دلیل که چون سرخالی عرضه می‌شود، جوتهای داخل آن هنگام تکان دادن جلد هین

دو سوره در یک کلیشه

هرچه حقیر عدسی نویسنده عرض و جوش می‌خورد تصویر ارسالی برای چاپ در این صفحه باید عکس سوره دار باشد که با دوربین گرفته شده، عده‌ای به خرچشان نمی‌روند، از جمله آقای «محسن ذوالفقاری» ساکن ساوه.

نامبرده در یادداشت ضمیمه یک تعمیر جدید تحت عنوان «هدهد» نوشته وقتی اسم این پرنده زیبا در فرهنگ ما شانه به سره است، چرا روابط غم‌رسم اداره پست فارسی را پاس نداشته‌اند؟ خدا در سبب چپ سوغات سوره جلد کبریت کارخانه نوکی (شرکت ۲۹ بهمن) را ملاحظه می‌فرمایند که جناب «ذوالفقاری» ایراد گرفته و توضیح داده «تیمچه میرزا شفیق» تیریز از آثار باقیمانده دوره قاجاریه یک بازار قدیمی است، نه فلسکی سبز متشکل از تعدادی درخت! حقیر عدسی نویسن بدون هیچ اظهار نظری در



اختیار به سفیر حسن نیست!

ورزشی نویس اطلاعات هتگی حسن ارائه عکس صاحب پراهن شماره ۹۰ تیم ملی فوتبال گفت: شاید مرجان جوان و کمتجربه ندانند که طبق مقررات فضا حق ندارند روی زمین مسابقه بروند. ولی ستر بلازیچ با سوابق شرکت در جام جهانی فرانسه که تیم ملی او کروات را بعد از تیمی ملی فرانسه و برزیل به مقام سوم جهان رساند نباید در ورزشگاه «منامه» مرتکب آن اشتباه می شد تا از لشتن روی تیمت نظیره های محروم شود. سفیر حسنی نویس در جواب هکار ورزشی و سیاست عریض کردم. بلازیچ در آن صحنه قصد متاخره نداشت. متنا می خواست بروه روی زمین و به طور مسابقه بگیرد. مرد حسنی گایشان علی نایی ضد اسلیر حسنیت هم هست که به لور کثرت زرد نشان داتی!

دازند هویج میل می فرمایند

متأسفانه برنامه های اصلاحی موسسات دولتی در کشور ما طوری است که با سروصدای شروع می شود و بی سروصدای ختم می شود. ما مالداران نیاز به با گرانی و تغییر پلاک خودروها گرفته تا جاع آوری متدکیان و یکسان شدن جدول حقوق کارمندان و تابوای مرشها ...



پروژه های که قرار بود تا انتشار کمال حیوانات موفی نهران بزرگ ادامه داشته باشند اما به محض پیک کردن شورای شهر به طرز کار مهندس آوری متنی شد و حالا جناب شهردار آقای ناصر فرزند یکی از اعضای شورا هیچ فکر و فکری ندارند غیر از مبارزه بی آمان با یکدیگر (گروه های مرشها) از این روی مصدق آرشید مجله حسن ارائه این عکس که از نشریات خارجی چاپی شده گفت: اندر شرح تصویر بنویس. اگر چشمان مرشهای رنگی را لااقلر است. علتش دسترسی آنها به هویج یعنی منبع ویتامین A می باشد!

عبادت به جز خدمت خلق نیست



نام: نیا
نام خانوادگی: ملک
ملکی
ایهام
تولد: در خلوانه
یک کارمند
طبق
پادشاهی که
همراه این حکم
اثر حسنی
فوقین ۹۰۰
برادر ۱۴ ساله
متمم به دست
بده داده شده
پدرشانی چون
معارف یکی از

ناجیه های شهرداری منطقه ۱۴ می باشد، عدل شب تولد منم حمزان با رگبرهای پراکنده به اشان اطلاع دادند چون سبل ناحیه را فرا گرفته فوراً تشریف بیاورید. او نیز بلافاصله میهمانان محترم را به حال مورچرانی رها می کند و می روه لوی خیابانها جهت نظارت بر کار ما موران ناحیه و بر دیکگی های صبح برمی گردد.

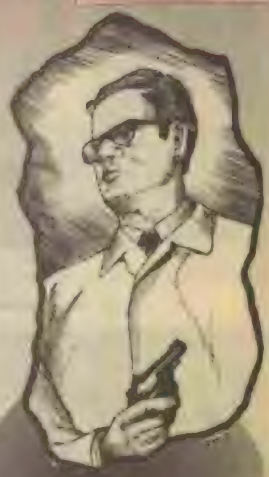
از شوش گذشته اعضای خاتواده کارستان موقوف هستند علاوه بر نداشت که ادامه زندگی با درآمد ثابت زیاد دیگری نداشت باید خود را شال و روز برای ما موزینهای پرویز طاهانی نان آورشان ادامه کنند. همین طور بستگان چنین خاتوادهایی که می مانند عزیمت صاحب چنین مجانی اسم از حسن تولد، خروسی، خزا و... به محل ما موریت به منظور خدمت به خلق آله واجب تر است تا معادن در خانه و همراه سایر مدعوین دست زدن و گفتن «تولد، تولد، تولد مبارک» یا شمعها و فوت کن که صد سال زنده باشی!

طالکی موفی به سفر بیرون مرزی شده و عکس باذکراری جهت چاپ در صفحه دستبخت قدسی با خوش آوردن و وقتی از او پرسیده: «آنها چه خبر بود؟» گفت: بهترین گوشه به پول ما کیلویی ۱۴۰۰ تومان است! لذا شما خیراندگان همیم اطلاعات هتگی که توجه داشته باشید گران مواد غذایی خصوصاً مواد پروتئینی چه به روز مردم آورد که وقتی با گذشتن از موانع بسیار رهسپار خارج می شوند به جای لذت بردن از منافذ طبیعی بازگرد از موزه ها کشتلی تار و... به فکر تقیبه قیمت مواد خوراکی و در رأس آن آمریکا بخشیده در رأس آن گوشت هستند!



سوغات پروین مرزی

افانی «محمد رضاییان» خریدگر اطلاعات هتگی در شاهرود براساس نوشته اکثر مورال ایرانی آرد و پشاز سفر به خارج و آشپزی با سایر فرهنگها است که البته با توجه به مشکلات تهیه ارز مورد نیاز غالباً به ارزی خود نمی رسد. متنا این دوست بدنه هم که



طولانی
و طولانی

تاریکی و احتشاکی همه جا را فراگرفته بود. با
نندی می‌روید و قطرات درشت باران را به این طرف و
آن طرف می‌برد و روی جاده سیار و اینها التوسیل
کوبی را باعث رخ گردانیده بود.
از جاز و لاغرافامی داشت قرصان نشسته و به
گایه یادست بخار شسته را به یک می‌کروزمی کاملاً
روی قرصان می‌برد تا جاده را به پیش ببرد. و
چراهای التوسیل قطرات فاضله چندتری مثل شبنم را
روشن کرده بود و طرزان از لایل شخصیت او را
درست می‌دید و بی‌گفتنی می‌آورد زیرا هر لحظه حشر
صافان یا التواء از خانه و دروازه داشتند و دروازه که
منت خود را روی قرصان می‌کوبید با خود گفت
«خدایا... اگر این طرزان تمام نشود... من هرگز
حاله خوارم نمی‌بینم»

از خواب می‌دانست که شوهرش سفر اوست و یولی
با این هر دو اطلاعاتی به زراب چارلی داد و از این
که در لوزان می‌باشد و به فرانسه می‌رود و به نام او دیده
نمی‌شد، تخم‌ریزی کرد و باران، اسمی که می‌دانست که
کمیست، نزدیک خانه‌اش را کیلومترها دورتر از آن
شد خانه را تشنه آمد و به خیابان راه رفت و می‌گفت،
هم لطفه نگرانی‌اش، بیشتر می‌شد. از دست
اضطراب اطلاعاتی را می‌جوید و با سرعت ماشین
که زیاد می‌کرد یک ساعت بود که به خانه می‌رسید
چانه ندیده بود، نشانی‌های که حداقل وضعیت آن را
مشخص کند، غافلش به آب رسید، بود و از سحر
طبیعت و احتیاجات فزاینده او خبری نشده بود و خانه

نشیسته الوعیل را بچین کشید و سر خرد را بیرون برد
و تارهای را جهت بسته دلی تاریکی مطلق بازنان کشید و
طوفان سرخست به او آن آغاز و آنک، برای آخرین بار
با راهی و صلابت سر خرد را بیرون برد و چون
نتیجه ای نگرفت و اخیل با او روی بشال گذار فشرده
مقتضی با ناله گریه خراسی را سرخس را خاکسده اند و به
سر خرد به حرکت برآید

باز افکارشان را بران را محکم روی شیشه می‌کوبید
بطوری که هر لحظه تصور می‌شد که شیشه فرو خواهد
رفت و این سبزه‌های بهیسی که مربوط به هر خان
و خانهای بود را به دست افتاده بود از سعی می‌کرد
چشمهای خود را ببندد تا این ماضی و حاضرات را ببیند
و از غرضی آشفته بیشتری به پیدال گشت می‌آورد تا هر چه
روزی از آنجا بود شود کسی حیرت ناگهانی اومیل یا
تنگینی امام باقر را در اندامش از نوک و پراس شد و
فردم بطوری حیرت داشت.

برادر این بر خورده است به چو پرتاب شد و
چنانچه به آیه فرغانه خورد برای چند لحظه در وقت
مرگش از وحوشش رعد شد و شهابش به لرزش
الطاف با اراضی شهابی لرزان خود را به چنانچه
نرمی یک کرد. چو تپه آن را ساید تا شیب

اندکی از بردار کم شود بعد دوباره مصلین
را روشن کرد و گاز داد. ولی پیرنها کاملاً
در حال دلاقی فرو رفته بود کوچکترین
جذبه‌ای نکرده.

«آلده» چند روز تلاش کرده تا آن را به حرکت در آورد و سرعیا با سرعت در گل و لای خربیده و به علت لای و روئین سطح سانس ماشین بیرون نیامد. «آلده» چند لحظه منتظر ماند و بعد به آرامی به اطراف نگاه کرد، بعد به بغیر لرزد و اتومبیل را باز کرد و بیرون آمد. در چرخها نامه را گز کرد و رفته رفته و امکان بیرون آمدنش را یافت. بعد وجود اختلاف در یک لحظه از آن آگاهی یافت. «آلده» به تلاش کرد تا کماز را از ماشین به بیرون ببرد و تلاش کرد تا فرجه روئین بتنگاهی پیدا کند. این تنگایی کشنده و آلوده، دانه دانه لای را داشت. به آرامی به میز میزد و به آهستگی قدرت ماشین را در تنگی میزد تا آهسته آهسته به اطراف بتنگایت میزد تا جایی که میزد تا میزد و در تنگی میزد و جویان را میزد.

و حاشایه‌ی بری قطع شده که هم‌اکنون یک اسب
در نایب صالح یک خانه با دو پشته در آن قرار دارد،
بعد از گذشتن از خانه آقا قزوینی و از آن گل و زاری
و رفتن به بالای پشته رسید ناگهان نور خفیف و
معمی را دید که از فاصله دوری شروع می‌راند.
ناگهان آمدند دو شخص از اطاق به بالای پشته
بعد از سه گزده نور خفیف، در حالی که چنانست
که از فاصله دور به دو جل می‌رفت و از پشته
و اینجا و آنجا چو باد می‌گشت. رفتی از یک
مختار دگر را دید که در وسط راه با یک اسب
را گرفته بود و آن دو نفر در راه در دو سوی
را رساند و بعد از لحظه سکوت کرد و کسی باز
نمی‌آمد و آن فرد را بلند کرد و چنانست که
می‌راند که می‌گوید، کسی می‌داند چو باد، فردی که
باز می‌راند که می‌گوید، و آنست که با شمشیر
در یک مختار خیزد.

«آینه متوجه شد که در باز است. چو را را لای قتر
خود را در داخل باز کرد و از آنجا نیمی باریکی که در ورودی
به مقابل ساختمان متصل می کرد گذشت و مقابل راهرو
رسید. از ورودی کسی باز بود «آینه» چند بار صدا زد
«کسی در خانه نیست؟ کسی در خانه نیست؟»

اما جوانی شنیده، بی اراده از لای در دراز راهروی
 به یک دندون قهقهه از او را برنقشاند و به که با پای
 به شش که روی زمین افتاده و به شلخت به حصد
 السان ببرد و خود به دندون او را برنقشاند و زمین را
 بی اراده صبح گویی کشید و خود را به طرف راهی
 کشید. چه لحظه ایست و به دندون یک دندون رفتی
 به شش به نازکی دندون کرد و دندون به زمین خیره
 شد. اندوهی روی روی زمین یک مرده افتاده
 بود و دندون کاملاً شلخت به شد.

«آهسته گس به حوضت جرات داد و روی زمین خم شد و بیجا گفتی کرد، بعد با سینه‌های تیراژه‌ش ایستاد و گفت: مریه هنوز رنده بود، آهسته خنجر نعره زد و گفت: بود که ناگهان سینه‌های رسا و پرتین او را به خود کشید»

سلام تمام احوال کنگی از منم برسی آید نایب
آرامش

وآنکه از شنیدن این صدا بکشد غرور و سر خود را با
و حسد بالا گرفت و سینه مرغی را دید که غش
به او را نگاه می کند. و آنکه مثل صاعقه زدگی
در فکرم به تفکر و دانستن و ...

• شاعر... شاکي سيند؟
ناتقنلي بالعم من يله ادي كلف

من: «تک‌قول» قسم: اگر استاد حکم من بابت اولاد
من: «تک‌قول» قسم: اگر استاد حکم من بابت اولاد
من: «تک‌قول» قسم: اگر استاد حکم من بابت اولاد

میرا غصہ کیا راہہ طرف میں منہ نہ رہا تھا؟ میں کہ
اس کا گری ہمارا۔

برای اینکه قبل از شایک افای ناقصی مرزده
آرد شد و قصد غزی و کشن مرا دانستم من هیچ
بدم یا همین غلبه غریبی به سرش بزم و او را
بوت که دست و پا داشت را دست و پا داشت و دست

• من چند مرتبه در دهم، ولی کسی جوابی نداد.
• اگر شما عهد نمی‌کردت من و رایحه دوستی ما

و کردم، پیشنهادها به میز حسی رفتند و از من تنها قسم
بهر باکشی در حالی که کمر خود را به دستم زدیم

نصفه بود کمی که طود را به عقب کشید گویى چنین
استه شده و با آن فرود و بالا رفتن این کار را کرده و در حالتی

• تمام ہر ماہیہ داخل اٹال زمین، من اجناس ٹوری،

یک مستطی داریم و می توانیم مربعی را بایستیم.
پایان جدولی که در مورد واریانس ششمن قرار دارد.

ماتیس من در همین نزدیکی طراب شد و من هم

فاحمل سالن جہ شمع بزرگ روشن ہوو نور آتھا

پس نیکو اندر تمامه ویکای من حسین و امام...

یک گناه کوچک...

شماره صفحه ۴۹

خندیدم و گفتم:

«نو که فقط دنبال مرضی هستی! اگر این مأموریت فانی ما نبود... تو می‌خواستی چکار کنی محسن؟»

خندیدم و سپس تشنه‌اش را نوشیح دادم.

کسی دیگر کردم و گفتم: «تشنه‌ات خیلی خالیه اما فقط می‌مونه اون شخص که لوی این لاشه... مسوولیت اصلی به گردنش هست! فکر می‌کنی چنین کسی رو پیدا کنی؟ که از همه جهت مناسب باشد؟»

اخلاق محسن را می‌دانستم او هر وقت می‌خواست حرفی بزند که بنگران بودم صاف به مزاح بخوابیش... مخصوصاً من.

خوش با محسن صحبت کردم بودا و حالا محسن می‌خواست اینطور راه دور شده پدر و پسر را نیز نزدیک کند! بالاخره به خودم غلبه کردم و گفتم: «محسن...»

و توانستم آناهه بدهم. بعضی به‌دوری گویم: «چنگ می‌زنم محسن بر خواست و خیالهای مراحت کرد... کلاستر...» پات که برانته... حسین چشم مندا... حالا خیالهای مراحت شد! پس خوراک بپاش... صحبت کنی بهتره! این را گفتم و محسن همان لحظه به سراغ نقلی رفت و چند دقیقه بعد که می‌خواست بیرون برود به سراغم آمد و گفت:

«قبول کرد کلاستر...» از حسین لحظه مرضی منو پرسیدم... من دارم نیمه سراج حسین را کار رو شروع کنیم... محسن که رفت و آنالی خالی شد... رو به آسمان کردم... «هدایا... کمک کن...» از آن لحظه اضطرابی نسکیم وجودم را حال خود کرد! لاشه و پادان عاجز تر شماره بعدا

یاسمهای با هوش خود کلتشار پروید
بلیه از صفحه ۵۷

پیش‌بینی بین راهم... خانه‌های سرخی شماره یک با خانه (ج) - شماره چهار باخانه (د) و باز شماره چهار با خانه (س) کلاستر... شیده‌اند.

پنک اندیس با چتر

۱- به پروانه ۴۰ - به سبک چپ یا ۳۰ - به دختر

آنلی چشمش به چند لقطه خون افتاد. با ناراحتی پرسید: «اینجا خون ریخته است. آقای «کارول» آیا شما آن فرد را با گلوله زدید؟»
«کارول» درحالی که به سختی نفس می‌کشید و بی حال روی صلی افتاده بود گفت:

«نه... من او را نزدم. بلکه او مرا زده و برای عزیزی آمده بود و به من حمله کرد و مرا زخمی کرد. آن خون من است، من هم مجبور شدم خونیه‌ای به سرش بزنم و او را به‌دوش کنم.»
«کارول» در حالی که این حرفها را می‌زد، حرکتی به خود نداد و صدایش ناگهان قطع شد. بعد درحالی که روی زمین خم می‌شد یا خود گشت:

«مثل اینکه نوارد پنبه روی زخم افتاده. «آهنته» که خورجه این حرکت او شده بود باهفت به او برگشت و دید که پهلوی او شکافته عمیقی برانشته و خون به شدت از شق شکاف جاری شده است. «کارول» با خود شت محکم لبه زخم را گرفته و به هم فشار می‌داد تا از خونریزی بیشتر جلوگیری کند و در آن حال نمی‌توانست کم‌کمترین حرکتی بکند. بعد درحالی که مایوسانه به «آهنته» نگاه می‌کرد گفت:

«من نمی‌توانم خم شوم اگر شکافی زخم باز شود. دیگر نمی‌توانم جلوی خونریزی را بگیرم. لظفا بلند و پنبه را به من بدهید.»
«آهنته» به سرعت خود را به توده بزرگ پنبه و پاش که روی زمین افتاده بود رساند و آن را برداشت و چند قدم به عقب رفت و فریاد زد:

«تروایانی! حذر کنید! را به من بده و بگرنه این بلند و پنبه را به تو تحرامم داد! آن وقت ممکن است تروایانی خونریزی پسر... زودبانی...»
صاحب ویلا از شنیدن این حرف نکالی خورد. خواست از روی صندلی بلند شود ولی اگر دو طرف زخم را درها می‌کرد خونریزی شدید و مرگ او حتمی بود. چند بار «آهنته» را تهدید کرد ولی «آهنته» آستانه فریادش بود و به حرفهای او توجهی نمی‌کرد و مصرانه از او خواست تا هفت‌بار را به او بدهد. صاحب ویلا که برای خونریزی رنگش کاملاً مات و پریده بود نیرو و توانی نداشت. ناچار تسلیم شد و هفت‌بار را به او داد. «آهنته» هفت‌بار را برداشت و به طرف صاحب ویلا نشانه گرفت و بعد پنبه و یالند را به مرد داد و به سرعت خود را به طرف نقلی رساند. مرد به پاداناشی پرسید: «چه می‌کنی؟ به کیالشتی نمی‌کنی...» مگر بی‌وفایه شدایی؟
«نه من تروایانه نیستم! از جانب هم بنگان بخور... می‌خواهم به پلیس گفتی بزنم تا تو را تسکین کند...»
«چرا؟» من که کاری ندارم!
«آهنته» لیختنی زد و گفت:

«تو زده هستی و آن مرد بیچاره که حالا آنجا روی زمین افتاده صامعخانه است. تو می‌خواستی نکش صامعخانه را بازی کنی ولی نتوانستی.»

«منظورم چیسند؟ چرا می‌گویی که من زده‌هستم... من این را با اطمینان می‌گویم، بنگانی که بیچاره را بپندار... نکش‌های تروایان قاب متعلق به تو نیستند. تمام آنها اصولی آن حرفی است که «آجاردی» زمین افتاده و تو می‌خواستی خوراک را به حای او جایز باشی»
«آهنته» همینان که گلوله هفت‌بار را به طرف مرد نشانه رفت بود مشغول شماره گرفتن شد.

دوست دارم با پدر دوست باشم اما اوین...
حسبت به من با چشم یک بچه کوچولو نگاه می‌کنه!
ولی به همین احساس غلط بود که باعث شده بود پدر این چند ماه اخیر... به شدت از ازیق باز شود!
به محسن نگاه کردم او هم نگاهم کرد. انگار داشت فکر می‌را می‌خواند که زب لب گشوده با یک تیر دو نشان می‌زنیم کلاستر! منظوری را می‌فهمیدم. محسن در جریان اشتغال حسین بوده... فقط من که حتی خود حسین هم [که همیشه محسن را داشت بد که رفیق دوست داشت] از مشکل من و



خوش با محسن صحبت کردم بودا و حالا محسن می‌خواست اینطور راه دور شده پدر و پسر را نیز نزدیک کند! بالاخره به خودم غلبه کردم و گفتم: «محسن...»

و توانستم آناهه بدهم. بعضی به‌دوری گویم: «چنگ می‌زنم محسن بر خواست و خیالهای مراحت کرد... کلاستر...» پات که برانته... حسین چشم مندا... حالا خیالهای مراحت شد! پس خوراک بپاش... صحبت کنی بهتره! این را گفتم و محسن همان لحظه به سراغ نقلی رفت و چند دقیقه بعد که می‌خواست بیرون برود به سراغم آمد و گفت:

«قبول کرد کلاستر...» از حسین لحظه مرضی منو پرسیدم... من دارم نیمه سراج حسین را کار رو شروع کنیم... محسن که رفت و آنالی خالی شد... رو به آسمان کردم... «هدایا... کمک کن...» از آن لحظه اضطرابی نسکیم وجودم را حال خود کرد! لاشه و پادان عاجز تر شماره بعدا

ایراند را بشناسیم



شمالی و جنوبی

حریف قدر

کارکنانی چون چریل، انگلیسی‌ها به سیاست مشهور خود که دکتربین «تفرقه بینداز و حکومت کن» را دارد جهت ادامه حضور خود در جزیره ایرلند میان مردم شمال و جنوب ایرلند براساس کاتولیک علیه پروتستان اختلاف انداختند. در نتیجه قسرت جنسی ایرلند از شمال آن جدا شد و این قسمت با وسعتی در حدود هشتاد هزار کیلومتر مربع استقلال خود را در سال ۱۹۷۱ رسماً اعلام کرد و انگلستان نیز بر آن صحنه گناشت و از آن پس جمهوری ایرلند به کنونی مستقل مبدل شد.

برخی به اشتباه جمهوری ایرلند را ایرلند جنوبی می‌نامند. درحالی که این نام متعلق به دوران استعماری این کشور است و اکنون باید این کشور را به نام جمهوری ایرلند و یا ایرلند تنها شناخت. اما حضور انگلیسی‌ها در قسمت شمالی با پانزده هزار کیلومتر مربع وسعت تا امروز ادامه دارد و علی‌رغم مبارزات ضداستعماری به جهت اختلاف شدید میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در ایرلند شمالی این مردم نگرینخت هنوز نتوانسته‌اند به استقلال دست یابند و مبارزات تا به امروز با خشمناکی کامل ادامه دارد.

ایرلند شمالی از آنجا که هنوز تحت سلطه انگلستان است فقط به نام ایرلند شمالی شناخته می‌شود. پایتخت ایرلند دوبلین با به عبارت صحیح دو تالین است و پایتخت خست‌درده ایرلند شمالی شهر بلفات است.

وقتی سخن از ایرلند می‌رود اکثر مردم در مورد سه‌اله شمال و جنوب در ایرلند دچار مشکل می‌شوند که در اینجا سعی می‌کنیم به‌طور خلاصه به آن بپردازیم. جزیره ایرلند با وسعتی در حدود هشتاد و پنج هزار کیلومتر مربع در قاصه‌ای کمی از جزیره اصلی بریتانیا که شامل انگلستان اسکاتلند و ولز می‌باشد قرار دارد. این جزیره و مردمان خود کوش آن ده قرن زیر سلطه حکومت مرکزی در انگلستان قرار داشتند و در طول این هزار سال به‌تایید مردم ایرلند که خود را قاتا و نژاد مستقل و متفاوت از مردم انگلستان محسوب می‌کردند. به مبارزات استقلال طلبانه می‌پرداختند که در بسیاری از مواقع به خشنودی وافر کشیده می‌شد.

در شروع قرن بیستم این مبارزات به اوج خود رسید و نظامیان اشغالگر انگلیسی دچار تلفات فراوان می‌شدند. در این زمان و با دخالت سیاستمدار

سرانجام سرکشت که همچون بلای ما را به این طرف و آن طرف کشانده است پس از انجام ۱۲ ساله که از گرام تا امپرات به طول انجامید، ما را به سوی ایرلند برتانی کرده است. ایرلندیا صاحب لغزنیایی خوش و خلد هستند و به‌رحب خصوصیات نژادی آنها بسیار متعصب و مذهب پرست، مردم ایرلند سرخ موی ترین مردم جهان هستند، بنابراین نژاد آنها در چهار گوشه عالم کاملاً مشخص می‌گردد. آنان خیلی زود به جوش می‌آیند و قهرنا می‌آورند ضداستعماری علیه انگلستان از مردم ایرلند مردمی مبارزه و پیشتاد اصول ساخته است.

علاقه دینی و مذهبی ایرلندیا که اکثر کاتولیک می‌باشند در اروپا بی‌نظیر است و همین امر ایرلندیا را ملتی پایتند اصول اخلاقی ساخته است.

تابلوی تاریخی ایرلند در مسابقات جام جهانی

| رویداد سال | مسابقات | برد | مساوی | بخت | گل زده | گل خورده | تغییر | بلاخرین مقام |
|------------|---------|-----|-------|-----|--------|----------|-------|------------------|
| ۱۹۹۰.۱ | ۵ | - | ۲ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | بهرحرف یک چهارم |
| ۱۹۹۲.۲ | ۲ | ۱ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | به مرحله یک هشتم |
| | | | | | | | | نهایی راه رفت |

ایرلند دوبار پای به مرحله نهایی گناشت و در هر دو بار توانست از گروه خود صعود کرد و به مراحل بالاتر راه یابد. در هر دو تورن‌مربی نیلی ایرلند چکی چارلوت بود.

تابلوی تاریخی ایرلند در مسابقات قهرمانی جام جهانی

| رویداد / سال | مسابقات | برد | مساوی | بخت | گل زده | گل خورده | تغییر | موقعیت در نتایج |
|--------------|---------|-----|-------|-----|--------|----------|-------|------------------|
| ۱۹۳۴.۱ | ۱ | - | ۱ | ۱ | ۲ | ۱ | ۱ | موقعیت دوم نهایی |
| ۱۹۳۸.۲ | ۲ | - | ۱ | ۱ | ۵ | ۱ | ۱ | انتخاب شد |
| ۱۹۵۰.۳ | ۲ | ۱ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۵۴.۴ | ۲ | - | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۵۸.۵ | ۲ | ۱ | ۲ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۶۲.۶ | ۲ | - | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۶۶.۷ | ۱ | - | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۷۰.۸ | ۲ | - | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۷۴.۹ | ۲ | ۱ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۷۸.۱۰ | ۲ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۸۲.۱۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۸۶.۱۲ | ۲ | - | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۹۰.۱۳ | ۲ | ۵ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۹۴.۱۴ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۱۹۹۸.۱۵ | ۲ | ۵ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | انتخاب شد |
| ۲۰۰۲.۱۶ | ۱۰ | ۲ | ۲ | - | ۲ | ۲ | ۲ | به مرحله حذفی |

● **نوشته:** ایرلند در ۱۹۹۸ به مرحله حذفی (مانند سال‌های) راه یافت و در آن مرحله سقوط بلژیک شد و در جام جهانی حضور نیافت.

● بازیکنان ملی ایرلند

| ردیف | نام بازیکن | مکان بازی | سن | باشگاه | لیگ |
|------|-----------------|-----------|----|-------------------|--------|
| ۱. | اشی گیون | دروازبان | ۱۵ | نیوکاسل | ایرلند |
| ۲. | دین کیلی | دروازبان | ۲۱ | چارلوتون | ایرلند |
| ۳. | آلان کال | دروازبان | ۲۸ | هیرتان (اسکاتلند) | ایرلند |
| ۴. | گرگ کال | مدافع | ۲۹ | لیدز یونایتد | ایرلند |
| ۵. | شامس اسکاتون | مدافع | ۲۹ | آستون ویلا | ایرلند |
| ۶. | دیان هارت | مدافع | ۲۲ | لیدز یونایتد | ایرلند |
| ۷. | ریچارد مالون | مدافع | ۲۲ | مچستر سیتی | ایرلند |
| ۸. | گرگ برین | مدافع | ۲۸ | کاونتری سیتی | ایرلند |
| ۹. | رتندو اوبراین | مدافع | ۲۷ | نیوکاسل | ایرلند |
| ۱۰. | کسکی کالینگام | مدافع | ۳۰ | ویلمدون | ایرلند |
| ۱۱. | مارک کینگ | هالیک | ۲۹ | چارلوتون | ایرلند |
| ۱۲. | روی کین | هالیک | ۳۰ | مچستر یونایتد | ایرلند |
| ۱۳. | ادلی کارلس | هالیک | ۲۷ | کاونتری سیتی | ایرلند |
| ۱۴. | جیمز مک‌کاپ | هالیک | ۳۰ | بلکبرن | ایرلند |
| ۱۵. | ماث هالند | هالیک | ۲۷ | ایسویج | ایرلند |
| ۱۶. | کوین کپلین | هالیک | ۲۹ | ساندرلند | ایرلند |
| ۱۷. | استیو لین | هالیک | ۲۵ | لولهام | ایرلند |
| ۱۸. | تشارلز کندی | هالیک | ۲۵ | ولوز | ایرلند |
| ۱۹. | استیون رید | هالیک | ۲۲ | میل‌وال | ایرلند |
| ۲۰. | رونکی وایپ | هالیک | ۲۵ | ساوندهامپتون | ایرلند |
| ۲۱. | دیال کولین | هالیک | ۲۲ | ویلمدون | ایرلند |
| ۲۲. | رای کین | هالیک | ۲۱ | لیدز یونایتد | ایرلند |
| ۲۳. | دیوید کالنی | هالیک | ۲۲ | ویلمدون | ایرلند |
| ۲۴. | گلینتون دیویسون | هالیک | ۲۱ | کریستال پالاس | ایرلند |



می باشد. در حقیقت حرف ایران در این مرحله از مسابقات قهرمانی جام جهانی ایرلند با جمهوری مستقل ایرلند می باشد که مسابقات قدمانی در گروه اروپایی خود را بدون شکست به پایان رسانده و فقط به دلیل تفاضل گل کمتر بعد از یوگسلاو قرار گرفته است و به همین دلیل مقام دومی باید با سئیمده سرم آسیا که ایران می باشد و مسافتی انجام دهد و برنده واقعی جام جهانی ۲۰۰۶ خواهد شد.

سوابق ایرلند

ایرلند از همان سال استقلال خود به جرگه اعضای فدراسیون بین المللی فوتبال پیوست و از دومین دوره جام جهانی به صورت فعال در تمامی افوار جام جهانی در مسابقات قدمانی شرکت کرده است. ایرلند تا دهه هشتاد قدرت درجه دو در اروپا محسوب می شد اما از اواسط دهه هشتاد به جرگه تیم های خوب اروپا پیوست. باعث و بانی حرکت ایرلند به سوی اعتلا در فوتبال اروپا یک مربی انگلیسی به نام جکی چارلتون بود. جکی برادر بزرگتر بابی چارلتون بازیکن مشهور قرن بود که به بافتن پیراهن خود از اعضای تیم ملی انگلستان در جام جهانی ۱۹۶۶ بود که در آن انگلستان برای نخستین بار به مقام قهرمانی جهان رسید و برادران چارلتون نیز به شهرت رسیدند. بابی بازیکنی موفقم بود اما مکی مدخل به مربی نشد، پس از آنکه ایرلند در مسابقات قهرمانی جام جهانی ۱۹۸۶ به جامی رسید و مردم این کشور از شکست های پیاپی خسته شده بودند. سکون رهبری این تیم به دست جکی چارلتون افتاد و او طی ده سال یعنی از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۶ کاری کرد که کارستان

و از ایرلند یک تیم درجه اول جهانی ساخت. ایرلند جای نخستین بار به مسابقات جهانی جام جهانی راه یافت و این موفقیت را بار دیگر تکرار کرد. ایرلند حتی توسط جکی چارلتون به دور جهانی جام ملت های اروپا نیز راه یافت و تبدیل به یکی از مستحکم ترین تیم های جهان شد. جکی چارلتون پس از ده سال از کار خود کناره گرفت و اکنون سکون رهبری تیم ملی ایرلند در دست مکی مک کارتی مربی مناسب است. او می داند که وارث سابقه درخشان و ده ساله دوران جکی چارلتون است و در نتیجه او هم همان دوران درخشان را ادامه داد تا آنجا که تیم ملی ایرلند هجائون در در ۲۰ رده بندی مسابقات قهرمانی جام جهانی ۲۰۰۶ قرار داد و برای دومین بار به مقام قهرمانی جهان رسید و برادران چارلتون نیز به شهرت رسیدند. بابی بازیکنی موفقم بود اما مکی مدخل به مربی نشد، پس از آنکه ایرلند در مسابقات قهرمانی جام جهانی ۱۹۸۶ به جامی رسید و مردم این کشور از شکست های پیاپی خسته شده بودند. سکون رهبری این تیم به دست جکی چارلتون افتاد و او طی ده سال یعنی از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۶ کاری کرد که کارستان

داستان Play off بین قاره ای

مرحله حذفی چیست

مرحله حذفی یا پلی آف (Play off) بین قاره ای به مرحله ای در مسابقات قهرمانی جام جهانی گفته می شود که یک سهمیه مشترک برای دو یا سه قاره در نظر گرفته شده باشد. البته گروه های مشترک میان قاره ها قرار می گیرد و نامشده اما Play off بین قاره ای زمانی است که تنها یک یا دو سهمیه میان دو یا سه تیم از دو یا سه قاره انجام می شود تا سرانجام یک کشور به مرحله نهایی جام جهانی راه یابد. این اصول به دورهای نخستین جام جهانی بازمی گردد که تعداد کشور های داوطلب بسیار کم بود و تا سهمیه های مشترک میان قاره ها در نظر گرفته شود. این مرحله به جهت حساسیت و توجه جهانی خود از اهمیت فراوانی برخوردار است، در زیر به تاریخچه مرحله حساس و مهم Plus off بین قاره ای اشاره خواهیم کرد.

۱۹۳۴

۱۹۳۴ - برای جام جهانی ۱۹۳۴ یک سهمیه مشترک برای آفریقا و آسیا در نظر گرفته شد که مصر به نمایندگی از آفریقا و فلسطین به نمایندگی از آسیا در این مرحله حاضر شدند که در نتیجه مصر در دو مسابقه پیاپی با نتایج ۲-۰ و ۱-۰ و چهل و یک به برتری رسید و به مرحله نهایی جام جهانی راه پیدا کرد.

۱۹۵۰ - سهمیه مشترکی میان اروپا و آفریقا در نظر گرفته شد و در ایتالیا با ناست مصر و اهل دو مسابقه با نتایج پنج بر یک و دو بر یک مغلوب کرده و حازم جام جهانی شده.

۱۹۵۸ - اسرائیل فائست از جانب آسیا و ولز از جانب اروپا به مرحله حذفی راه

یافتند که ولز در دو مسابقه را با نتایج مشابه دو بر صفر فتح کرد و به جام جهانی راه یافت.

۱۹۵۹ - در این دوره دو Play off بین قاره ای انجام شد از طرفی سهمیه مشترکی میان اروپا و آسیا در نظر گرفته شد که ایتالیا در دو مسابقه اسرائیل را غلبه با نتایج شش بر صفر و چهار بر دو مغلوب کرد. از طرف دیگر سهمیه مشترک دیگری میان آسیا و اروپا در نظر گرفته شد که گرجستان از آسیا در دو دیدار با نتایج سه بر یک و پنج بر یک مغلوب بوگسلاو و در این بوگسلاو بود که چون ایتالیا به جام جهانی راه یافت.

۱۹۶۶ - تنها سهمیه مشترک میان آفریقا و آسیا بود و کره شمالی در دو دیدار ایتالیا را شش بر یک و سه بر یک مغلوب کرد و در جام جهانی لندن حاضر شد.

۱۹۷۰ - باز هم اسرائیل غاصب از آسیا در برابر اسرائیل نماینده آفریقا پیروز شد و با نتایج یک بر صفر و یک بر یک در مجموع به پیروزی رسید.

۱۹۷۴ - باز هم دو سهمیه مشترک وجود داشت، نخست برای اروپا که روسیه نماینده آن بود و دومین سهمیه که شیلی نمایندگی این قاره را برعهده داشت. مسابقه «روسیه» به نتیجه مساوی صفر بر صفر منتهی شد و روسیه به دلیل میزبان از مسابقه رتکست سر باز زد و شیلی حازم جام جهانی شد. از طرف دیگر اسرائیل به نمایندگی از آفریقا روسیه در برابر کره جنوبی به نمایندگی از آسیا برای سهمیه مشترک دوم نیزه کردند که نتیجه دو مساوی بود و دو در کره جنوبی صفر بر صفر شد و سرانجام در خاک بی طرف این اسرائیل بود که یک بر صفر پیروز شد و به جام جهانی راه یافت.

۱۹۷۸ - یک سهمیه مشترک میان

اروپا و آمریکای جنوبی وجود داشت که مجارستان به نمایندگی از اروپا و بولیوی را با نتایج شش بر صفر و سه بر دو در مجموع حازم جام جهانی شد.

۱۹۸۲ - چین از آسیا و نیوزلند از آفریقا سهمیه مشترک میان دو قاره یک مسابقه برگزار کردند که به پیروزی دو بر یک نیوزلند منتهی شد.

۱۹۸۶ - در این دوره یک سهمیه مشترک میان آفریقا و اروپا در نظر گرفته شد، بود که اسکاتلند به نمایندگی از اروپا با نتایج دو بر صفر و صفر بر صفر در مجموع بر اسرائیل غلبه کرد.

۱۹۹۰ - این بار اسرائیل غاصب در گروه آفریقا سهمیه مشترک گرفت و به نمایندگی از این قاره در برابر نماینده آمریکای جنوبی کلمبیا قرار گرفت و این کلمبیا بود که با نتایج یک بر صفر و صفر بر صفر در مجموع پیروز و به جام جهانی راه یافت.

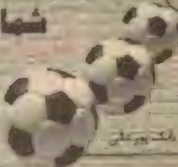
۱۹۹۴ - یکبار دیگر سهمیه مشترک میان آفریقا و آمریکای جنوبی به کار گرفته شد اما این بار آرژانتین در برابر اسرائیل قرار گرفت که با نتایج یک بر صفر و یک بر یک در مجموع پیروز و به جام جهانی راه یافت.

۱۹۹۸ - این بار آسیا و آفریقا صاحب سهمیه مشترک بودند و باز هم اسرائیل نماینده در دیدار با ایران با نتایج دو بر دو و یک بر یک در مقابل دو بر صفر و یک بر صفر در مجموع قدم گذاشت.

۲۰۰۲ - دو سهمیه مشترک در نظر گرفته شد، یکی میان آفریقا که بار هم اسرائیل نمایندگی از اروپا و آمریکای جنوبی که به احتمال اولی ازگرت به این دیدار راه خواهد یافت. بازی دیگر میان اروپا و آسیا انجام خواهد شد که ایران و ایران در مقابل هم قرار خواهند گرفت.

شمارش معکوس برای فتح ایرانند

C ملند و پر فعال بتوانند ایرلند و آشکیت دهند، اما
برای ایرلند هیچ قلعه‌ای دور از دسترس نیست



آمریس حریف نام ملی کشورهایی در
چارچوب بازیهای مقدساتی حاتم جهانی
نهمین آنها است. ایرانندمیرمیرمیرمیرمیرمیر
اروپایی که ملی رزم سابقه نه چندین فرخنده
در رزمه رفتهای اروپایی و جهانی این
روزهاست و مسعودنیم ملی المپیخ
نوبال خرد را در اختیار دارد. نسیم که عده را

[illegible]

باید در شویین کمال بزنیم

یکی از خصوصیات بازیهای رفلت و درگشت این است که برای غلبه بر حریف، حتماً باید مقابل آن تیم صاحب برتری شد و با یک سه ثانوی نیز می تواند تیم برنده حیات پیدا، این موضوع را هیچ کس نتواند نادیده بگیرد. اما اگر بازی را خوب می دانیم و البته طعم شیرین این گونه بازی را در فراز و فرود آن نیز تجربه می کردیم چرا که از بازیهای مقدماتی جام جهانی ۹۸ تیم پر قدرت استرالیا با همین گونه از پیش رو برداشته بود.

[illegible]

البتہ خط دفاعی ایرانہ در جریان بازیهای
فصلیاتی جام جهانی علی پنج بازی جنگی این تیم
فقط دو بار باز شد و مدافعان این تیم نشان دادند که
در این خود صاحب گل می‌شوند.

امه ان ۲ - امه لنه ۲

هو علی اولاد صبور اسم کشورمان لاکتور
پارچه مرجه نهلی چاه مهاباد چاه بود است که



تذکره مریدان می شود به سالهای اخیر یعنی جام
السنه ۹۰ و ۹۱ در اختیار آمد بکار.

ایران در جام جهانی ۹۰ و در نخستین حضور خود
این مسابقات با پیراهانی گلدار شرکت داشت و در مصروفیت بود
با تو اسوازی یک - یک مقابل هند و انگلستان و
با استرلی بدین کار مقابل مصر، پس از انگلستان و
رومان بدین کار گروه خود حریف کرد و در مرحله
نیمه نهایی نیز پس از اسوازی مقابل رومانی بود
در بازی پانزده به بیست و چهار پیروز شد اما آنها
فوتبالیستهای ما نتوانستند در این مرحله شرکت کنند و در جام
فوتبالیستهای ما نتوانستند در این مرحله شرکت کنند و در جام
فوتبالیستهای ما نتوانستند در این مرحله شرکت کنند و در جام

ایرانیها در جام جهانی ۹۹ نیز توانستند از گروه به دور دوم صعود کنند. آنها در حقیقت کاملاً نظامی و چهار سال پیش را از ایتالیا گرفتند و در ادامه با یک بازی و یک باخت مقابل مکزیک و نروژ، بل آوارا بهتر دو صدر گروه ایستادند. این تیم در دور هفتم نهایی در مصاف با هلند، بی‌شکست و برنده ماند.

ببین ترتیب نیم ملی ایراند در مجموع ۹ بار در
سه راقینهای جام جهانی به میدان رفته است که
اول آن یک پیروزی پنج تساوی و سه شکست پنج
ده و هفت گلی در ده است.

ایرلند، نیجی بدون شکست در
باز جای مقدساتی

پس از آن فرد کشتی بازیهایی مفرقیه جام جهانی
که متخلفند. تیم ملی ایران جنسی با همی
در پرتغال در گروه دوم قرار دارد. کشتی کارایی
دی که که ایران بهرتند به عنوان یک مدعی
خود را در این گروه معرفی کند. حضور یقینند
ایران و پرتغال در رانیهای پیروز ۲۰۰۰ در حال
تیم ملی ایران اصلاً خود حضور در این مسابقات را
بست نیابود و بر مزید بر علت شد تا همکار
های اول مصر و با تیم اردی زنگی و پرتغال بهند
که افاق ساده باعث شد تیم ملی اردی و پرتغال
به خود را در مرحله فترج خارج و در جریان خود
اقتی بر بازیهای جام جهانی ایران را است فایع
در آن بازی تفریجی اقبال بود که کشتی که
از فرد در فرج تفرج متخلفند بر کند.

تیم ۳۰۰-۳۰۰

در اینست که دوم شد!

در عرفا ناستیم که نیم ووشو ایران به مقام دوم جهان
بست این است که سلیک در ارمنستان و گرجان شد.
با حق آلتدر گمرگ در راسه‌ها انکاس بافت
که هیچ کسی چیز زیادی درباره آن شنیده. آلتدر
خیلی‌ها دانسته که نیم «وشو» فاریم و خیلی‌ها هم
نی شنیده ووشو به چیست اصلاً ووشو می که به
این فراسورین داده‌اند. یکصد فریاد می تپست اما
جهان را می در شتهای کاملاً جدید که در کشور ما
شاید بیش از یکی دو سال پیش حضور نداشته باشد.
با تمام زحمتی که برای جهان به پیش می‌روند و می‌صدا
می‌دهند و بی‌دین به خیالین ریختن مثل و شادی
و کوشن کاری را صورت می‌دهند که نیم قول‌ها کشور
ما را حق مرگ کردن علامه‌دهنده می‌بینی خود هرگز
نمی‌توانست به آن نال آید.

فصل دایم که فوئیل رشته پرورداری است و
در جهان ده یستین فرهاد را دارد اما همه اینها فوئیل
نیستند تا دیگر رشته های و رشی را آموزش شوند و
همی آشنایی با شنیدنی که مقامهای جهانی کسب
می کنند به فرزی از ناخشنود پرست که صداقت کائنات
به جای قهرمانی جهان و کسب مقام فلا در رشته های
می رسد و بانی که خود کوکوشی کاراته است و با
کسب «دو شوم» می کنند شیرینی ملی فوئیل و با
یکی از بلندگوهای فریب و آبی بودند و هم چار و صبر
می نهند و نیز و بوی و نامی می شنیدند
به چراغ ماه به سحر خرد افکار آفرینی نثاروان
نهران آفریننده را در آرمشمان که جوانان شایسته
نثاروان می گویند و گویند به این شیرمندان شایسته
شاید می گویند و نثاروانی که با چند تن از این
نثاروان شایسته به گفتگو شیبید و بیشتر در این عماره
با شما صحبت کنیم به این جمله بسنده می کنیم
همه افکار افکار آفرینی و پیشروان آفرین.

قیمت علی وزندگی جاری هر روز

قیم ملی و زنده داری جمهوری اسلامی ایران در
تعالیای ترکیب در حال انعام مسلمات قهرمانی
زنده داری جهان است.

تا این لحظه که این پادشاهت را می‌جویم (صبح)
 و شنبه، هنوز یکه‌تاز افغان پادشاهت است اما یه به
 یه قهرمانان شایسته و توانمند کشور که چهره
 سال اور السیک هم درین آنان حضور دارند. امید
 برده که درآورد این عزیزان در این سفر درآورد
 و عرب و ساری باشند، چهره حسن رشادتهای
 نای ایران و قومین مرد جهان در این یکه‌تاز به
 برده که آسبیدیدگی، به میدان کشید. اما سایر
 قهرمانان شایسته و توانمندی کشور در این یکه‌تاز
 حضور دارند و به آهن سربور خواهند برد.
 تا قشور آید که درپاره شجاع این مسابقات تا
 سبب شایسته شترنشی چهره گوییم اما نتایج می‌گیریم
 و قهرمانان شایسته و توانمندی کشور را یکی پس
 یکی مدالهای طلائی مسابقات را درو کنند.
 ان شاءالله

مایلی کهن: کو گوش شنوا!



با محمد مایلی کهن نسل گرگیت تا طراش را
پیرامون لیگ حرفه‌ای کشور مرپا شوم اما طراش او حوصله
حرف زدن نداشت.
سایه در روز نخست لیگ برتر در مشهد مقابل ایوسلم
شکست خفگی را تحمل شد بود ولی این امر نمی توانست
دلیل بی حوصلگی مایلی کهن باشد چرا که پیش از آن هم با
مایلی کهن بعد از باخت سایا صحبت کرده بودیم.
البته تیم ملی و شرایط کنونی آن نمی تواند بهترین عامل برای دوری این غریب از خبرنگاران
باشد. درست چهار سال پیش بود که تیم ملی علی رغم زحمات او دچار نازل شد و آن باخت تلخ
در قطر برای ما رقم خورده ناچاری کهن که به اعتقاد خود حاضر اصلی آن ناقلی بود، آن تیم ملی
کنار گذاشته شود.

مایلی کهن با فهمیدن این موضوع که یک خبرنگار پشت خط است، بدون آنکه بخراهد
موضوع صحبت را یاداند گفت: «من با هیچ کس صحبت نمی کردم، و وقتی دلیلی را پرسیدیم
گفت: «این روزها معمولاً تمام حرفهای ما بر علیه تیم ملی است البته به وراثت مسوولان
فدراسیون پس در شرایط کنونی که تیم ملی خود را برای بازی با ایراند آماده می کند اگر حرفی
تزییم بهتر است».

مایلی کهن در ادامه وقتی متوجه شد که سؤال ما از او پیرامون لیگ حرفه‌ای کشور است
گفت: «به خدا این قدر راجع به لیگ حرفه‌ای و شرایط و گزاینی آن حرف زده‌ام که دیگر زبانمان
مو را دروخته است اما چه حاصل که هیچ گوش شنوایی وجود ندارد، اصلاً دیگر ما شرایط حرفه‌ای
شدن را داریم که من بخوام راجع به این لیگ طراش حرفهای صحبت بکنم».
این روزها حاصل گفتگوی دلتی ما با محمد مایلی کهن مرپی سابق تیم ملی و همچنین مرپی
کنونی تیم سیلانی تهران، علی رغم اینکه این گفتگو کوتاه و مختصر بود اما پس از خدا حافظی
او، نتایج زیادی از این مصاحبه می‌لاند شد. اینکه در کشور ما به شکست احترام نمی گذارند
چیز تازه‌ای نیست زیرا پیش از این در مصاحبه با خیلی از پیشگامان حقیقی نیز این موضوع را
شنیده بودیم که احترام به شکست در ایران فقط در حد حرف است نه در عمل.
و اگر نه اگر قرار بود از نظریات این عزیزان استفاده گردد و به حرفهای آنها گوش داده شود
اکثرین وضعیت فوتبال و به خصوص کلی ورزش ما خیلی بهتر از آنچه هست بود.
باخت به بحرن، برای شنید کردن مسوولان فقط یک رنگ خطر بود و پس

تفسیر سیاسی

ایرلند شمالی: دورنمای... پله‌ها از صفحه ۹

در پی تائیدی بخشی از سلاهای ارتش جمهوریخواه
ایرلند، دولت انگلیس نیز تحریک برجهای امنیتی ارتش خود را در
ایرلند شمالی آغاز کرده، ارتش انگلیس دارای ۹ برج امنیتی در
ایرلند شمالی بوده که از آن طریق مناطق اطراف را کنترل می کردند تحریک
این برجهای به منزله تائیدی نمادها و حضور نظامی انگلیس در
ایرلند شمالی می باشد.

یک افسر ارتش انگلیس گفت: «تحریک هر برج ده روز طول
می کشد ولی انتقال اوزام سعی و بعضی هزینه از برجهای این شش ماه
تا یک سال به طول می انجامد».

این امر دولت ایرلند شمالی را نیز فعال کرده و دیوید ریبیل رهبر
حزب وحدت طلبان اولستر را که بزرگترین حزب پرستان می باشد
و آثار کرده عنوان وزیر اول دولت محلی به فعالیت خود ادامه دهد. او
قبلاً در اعتراض به عدم پیشرفت در برنامه خلع سلاح گروههای
شبه نظامی از مقام خود استعفا کرده بود.

محلی و دولت محلی ایرلند شمالی مهمترین ستار و سیاسی توانایی
جمع تیم می باشد، دولت اتلانی ایرلند شمالی که اعضای آن به
تناسب تعداد نمایندگانی در جامعه پرستان، کاتولیک و احزاب وابسته
منتصب شده‌اند با هدف سهم کردن کلیه تیرهای سیاسی قانونی در
اداره امور محلی تشکیل شده است.

به این ترتیب راه برای برقراری صلح و دوستی در ایرلند شمالی
هموار گردید، ولی در موضوع سخن است آن را به خطر نیاندازد نسبت
و خدش در پشت ایرلند و تلاش برای اتلانی شمال و جنوب به یکدیگر
است که به احتمال در آینده مشکلاتی را در پی خواهد داشت و دوم
شکل گیری گروههای تندرو و افراطی میان کاتولیک‌ها و پروتستانها که
مخالف توافق نامه جمع تیم می باشند، آنها سخن است برای آشفته
کردن اوضاع دست به اسلحه بردن و اوضاع را آشفته سازند.

پنجشنبه تا سه‌شنبه با ورزش ایران

پنج‌شنبه

در نخستین روز از بازیهای پانزدهمین دوره
مسابقات قهرمانی جهان در جزیره جیجی کره جنوبی
هفتی ساعه رقابت‌های تنگنادر کار تیم ملی
کشورمان پس از آن شکست مبدل در ۳۰ دقیقه
جهانی سرانجام در میان بهت و حیرت همگان برای
تخصیص بار در مسابقات قهرمانی جهان طعم تلخ
شکست را چشید و از رفتن بر بازی سکوی
قهرمانی جهان پرمایند.
اما در ادامه این مسابقات حامی افشار دیگر
تنگنادر کار کشورمان با غلبه بر سایر رقبا تا فینال
پیش آمد اما در بازی نهایی با حق کشی داوران از
رسیدن به مدال طلا محروم شد و نقره جهانی را
به دست آورد.

شنبه

یک روز بزرگ برای فوتبال ایران، این را جیجی
و لایانز رتبی کشید پس فوتبال آسیا در وصف
آغاز لیگ حرفه‌ای در ایران گفت.
سرانجام لیگ حرفه‌ای در ایران آغاز شد و در
نخستین روز، پنج بازی در شهرهای تهران، اصفهان
رشت و مشهد برگزار گردید و با نتیجه گل از خط
مروارید عبور کرد.

یکشنبه

ما که هرچی فکر کردیم، متوجه
نشدیم این لیگ با لیگ سالهای گذشته چه تفاوتی
دارد، شما اگر متوجه شدید ما را هم در جریان
بگذارید.
شنبه
در دومین روز از نخستین دوره رقابتیهای ورزش
قهرمانی جهان، ورزشکاران کشورمان صاحب دو
مدال برنز و مقام ششمی شدند.
در این رقابتیها که در شهر ایران مرکز ارمنستان
جران وارد منصور تودوزی و علی مرادیان مرغل
به کسب مدال برنز این رقابتیها شدند.

دوشنبه

پس از مدتها در تیم مطرح و عرصه اول کشور
در قالب بازیهای لیگ به میدان رفت، اما این بازیها
برای استقلال و پیروزی در نزع غریب نظر بود و
به اصطلاح اولین بازیهای حرفه‌ای این دو باشگاه
بدستار می رفت.
استقلال در حاشیه بازی بازی کرده و پیروزی
در تهران با غلبه، حتی از نتیجه این دو بازی
بلخیر بود.

سه‌شنبه

گروه دوم از ورزشکاران تیم ملی

کشورمان نیز برای شرکت در رقابتیهای

ورزشکاران جهان عازم آنتالیا شدند.
بهین ترتیب با رفتن کوروش باقری و حسین
توکلی همراه با ممد تصویر با مرپی تیم به آنتالیا
کازوان تیم ورزشکاران ایران با چهار ورزشکار در
سه عنوان جهت شرکت در رقابتیهای جهانی این
رشته کامل شد.
گفتنی است در دوره گذشته این یکباره تیم
ملی ایران با هفته ورتزه بردار شرکت کرده بود که به
پایان با کسب یک مدال طلا و یک برنز در رده
هفتم جدول توزیع مدالها و یازدهمی رقابتیهای
تیمی ایستاد.

چهارشنبه

تیم ملی فوتبال کشورمان صبح سه‌شنبه
تهران را به مقصد دوبلین مرکز جمهوری ایرلند
برگ کرده تا خود را برای انجام بازی وقت مرحله
پلی آف اروپا و آسیا مقابل تیم ملی ایرلند آماده کند.
فیدال فوق، روز شنبه غلظت آینده در ورزشگاه
مرکزی شهر دوبلین انجام می شود و تیم پیروز در
مصنوع دو دیدار رفت و برگشت هراز حضور در
جام جهانی ۲۰۰۲ را از دست می آورد.

نقاشی‌های شما



عازله وحید خجندی



محمد رزاعی مقدم
۱۰ ساله از یزدستان



فرید الهی - ۷ کویت خیدونه



علی حشوری - ۱۰ کوهستان



فاطمه حشوری فریده علی
۱۰ کوهستان



محسن الهی
از کویت خیدونه



احمد رضا راستی
۱۰ ساله از اسرائیل لغاب



احسن الهی از کویت خیدونه



فاطمه باقری کرمان - ۱۰ ساله از یزد



سید محمد علی میرفانی
۱۰ ساله از قلعه لنگه کرام



سید محمد علی - ۱۰ ساله از تهران



ایوب حشوری از کوهستان



محمد عباسی از یزدستان



امیر دانی - ۱۰ ساله از تهران



سید علی - ۱۰ ساله از یزدستان



فاطمه رحمانی - ۱۰ ساله از یزدستان



فاطمه فانی - ۱۰ ساله از یزدستان



سید علی رضا حسینی - ۱۰ ساله از تهران



لیکو باجی - ۱۰ ساله از تهران



محموده رحمانی - ۱۰ ساله از یزدستان



علی فانی - ۱۰ ساله از یزدستان



کویز فانی از کوهستان



امام حسینی از خیدونه



فاطمه آیدینه - ۱۰ ساله از بندر امام خمینی



امیر شمس مهری - ۱۰ ساله از خیدونه



مهدیه فانی از کوهستان



هما رحیمی - ۱۰ ساله از یزدستان



یگانه پورعلی - ۱۰ ساله از کشکن

نام آلپسین را یک بار به خاطر بسپارید!
دیگر فرواموش نمی کنید

دوی، کاتیفین، نیاسینامید و
ویتامین A موجود در آلپسین
روش مو را فعال و پوست سر
را تقویت می کند

DR. KURT WOLFF
Alpecin

AFTER
SHAMPOO
LIQUID

nach dem Haare waschen
aktiviert die Haarwurzel
vitalisiert die Kopfhaut
Für jeden Haartyp
und Kopfhaut
Nicht ausspülen

200 ml e

The Energy Program of Alpecin

- شامپوی مخصوص موهای معمولی
- شامپوی مخصوص موهای چرب
- شامپوی ضد شوره
- و مانع پس از شامپوی آلپسین



رنگهایی زیبا و شفاف
موهایی نرم و خوش حالت
با رنگ موی ژله ای آتوسا
با دوام طولانی



رنگ موی ژله ای آتوسا
حاوی نرم کننده

آخرین دستاورد در فرمولاسیون رنگ مو،
از شرکت لاون اشتاین آمریکا
با بیش از یکصد سال تجربه در ساخت رنگ مو

محمول منابع آرایشی بهداشتی
سبز گلزار

Developed under Supervision of



jos, lowenstein
& sons, inc

100 years of Research in Hair Coloring